۱۱۹ برگ

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب هدایة الطالبین فارسی
مصنف حاج ملا محمد مهدی کرباسی
مؤلف
خطی نستعلیق ۱۵ سطری
چاپی
سال چاپ یا تحریر جمادی الاول ۱۲۶۶ عدد اوراق ۱۱۷
جزء کتب فقه شمارهٔ
شمارهٔ عمومی ۱۶۵۹ شمارهٔ قبض
واقف سید علی اصغر اصغرزاده مرعوی تاریخ وقف اردیبهشت ۱۳۳۸
طول ۲۲ عرض ۱۷ گنجهٔ

کتابخانه آستانه قدس

رساله آقا مهدی بن مرحوم حاجی ابراهیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین رب یسّر

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الاولین والآخرین محمد وعترته الطاهرین
المعصومین اما بعد چنین گوید احقر عباد الله محمد مهدی بن العالم العلامة
والمحقق المدقق الفهامة حجة الاسلام والمسلمین بین الطایفة الحاج محمد ابراهیم
اعلی الله مقامه فی دار النعیم که این مختصریست موسوم بهدایة الطالبین بر وجه
اختصار در بیان احکام شریعت سید ابرار علیه وآله صلوات الله الملک الغفار و آن
مشتمل است بر دو مقدمه و چند باب مقدمهٔ اولی بدانکه اول چیزیکه واجب است بر
مکلف اعتقاد نمودن به پنج چیز است اول آنکه خداوند عالم موجود است و یکی است
دوم آنکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلوات الله وسلامه علیه است سیم آنکه معاد که عبارت است
عود نمودن خلق است در روز قیامت و تعلق گرفتن روح انها بابدان بدنها
که درین دنیا است حق است چهارم آنکه خداوند عالم عادل است باین معنی که راست رفتار
و درست کردار است و ظلم نمیکند و بدون استحقاق مواخذه و عقاب نمیکند
پنجم آنکه خلیفه و جانشین پیغمبر آخر الزمان روحی و روح العالمین له الفداء دوازده نفر
میباشند اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان صاحب العصر

والزمان

کتابخانه آستانه قدس

والزمان عجل الله فرجه واهلک اعدائه است پس هر که اعتقاد باین پنج چیز داشته
باشد بر وجه علم و یقین امید نجات از برای او میباشد هر چند عبادات آن
صحیح نباشد و اعمال آن ناشایسته باشد هر چند بعد از سوختن در جهنم باشد
و هر که اعتقاد نداشته باشد بیکی از آنها باشد فروع دین و عبادات باو نفعی
نمیدهد هر چند تمام شب و روز عبادت کند لیکن اعتقاد به امر اول موجب
اسلام و طهارت بدن و حلال بودن ذبیحه میشود که هرگاه کسی انکار یکی ازین سه
امر را بکند کافر نجس است و ذبیحه او حلال نیست و سایر احکام کفر بر او جاریست
واما اگر اعتقاد و اقرار به این سه امر داشته باشد و منکر عدل یا امامت خاصه یا هر دو باشد
کافر نیست لیکن شیعه نمیباشد و بی شک مخلد در جهنم است و سه امر اول را اصول
دین مینامند و دو امر آخر را اصول مذهب و واجب است بر مکلف که اعتقاد
باین امور را بدلیل و برهان داشته باشد و تقلید کفایت نمیکند لیکن حجت و ادله
و براهینیکه در کتب متکلمین و علماء مذکور است بلکه دلیل قطعی که خود بفهمد کفایت
میکند چنانچه مذکور است که اعرابی گفت البعرة تدل علی البعیر وآثار الاقدام تدل علی المسیر
فسماء ذات ابراج وارض ذات فجاج لا تدلان علی اللطیف الخبیر و در عصر
پیغمبر آخر الزمان صلوات الله وسلامه علیه از ضعیفهٔ سوال نمودند که توجه بخدا کی فهمیدی

وجود خدا را و آن مشغول گردانیدن چرخ بود دست خود را از چرخ برداشت
و گفت حرکت دادن این چرخ بدون من نمی‌شود پس حرکت افلاک بدون محرک
چه نحو میشود این کیفیت بعرض پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله رسید فرمودند
علیکم بدین العجائز یعنی بر شما باد بدین عجوزه که همین قدر از دلیل کفایت میکند
چنانچه در نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله کفایت میکند علم به معجزاتیکه از ایشان ظاهر
شده است مثل شق القمر و غیر آن چنانچه ظاهر است و در معاد کفایت آنکه هر که
خدا را شناخت و دانست که او حکیم و عادل و قادر است یقین میکند بحقیقت وجود
معاد چونکه ظاهر است که خلق نمودن خداوند عالم خلق را بیفایده نمیشود و فایدهٔ
آن در دنیا نیست باعتبار آنکه آنچه در دنیا است درد و محنت الم است پس باید در
آخرت باشد مع ذلک هرگاه در آخرت بنای مجازات اعمال نباشد ظلم لازم می‌آید
بر خداوند عالم و آن قبیح است علاوه بر آن که دلیل نقلی از اجماع پیغمبران علیهم السلام
و اهل ادیان و آیات قرآن که دلالت بر معاد دارد چنانچه ظاهر است کفایت میکند
و همچنین است حکم در عدالت و امامت ائمه علیهم السلام مقدمهٔ دوم بدانکه
بعد از معرفت اصول دین و اصول مذهب واجب است بر هر مکلفی که درین زمان
که دست آن به پیغمبر و امام علیهما السلام نمیرسد اینکه بفهمد احکام و مسائل خود را

باجتهاد

باجتهاد یا تقلید باینکه هرگاه قدری فهمیدن مسائل از کلام خدا و رسول و ائمه داشته
باشد واجب است بفهم خود عمل نماید و هرگاه قدرت نداشته باشد واجب است تقلید مجتهد
جامع الشرائط بکند لیکن هرگاه مجتهد جامع الشرائط یکنفر باشد واجب است عمل نمودن
بقول آن بدون اشکال و هرگاه متعدد باشند و تساوی در علم داشته باشند
مخیر است تقلید هر یک را که میخواهد بکند و هرگاه مختلف باشند در علم و فضیلت واجب است
تقلید اعلم را نماید بدون اشکال چنانچه عقل و نقل حاکم بر آن است اما عقل نظر بقبح
تقدیم مفضول بر افضل علاوه بر آنکه در تقلید اعلم برائهٔ ذمه ثابت است
بقطع و یقین بخلاف تقلید مفضول که محل شک و شبهه است و مع ذلک
جمعی از اعاظم علماء ادعای اجماع نموده اند بر آنکه تقلید اعلم معین است و اما نقل نظر
بآنکه در احادیث چند وارد شده است که حکم اعلم و افقه مقدم است و در این کتاب
و مع ذلک تقلید اعلم مطابق احتیاط است و علی ای حال هرگاه تقلید مجتهدی را نمود
باینکه اخذ مسئله را نمود از برای عمل چه آنکه عمل کرده باشد چه نکرده باشد واجب است
بر تقلید آن باقی بماند و عدول از آن حرام است هر چند مجتهد فوت بشود چنانچه
بتفصیل در عیون بیان نموده ایم و هرگاه شک دارد که مسئله تقلید کرده است
یا نکرده است محکوم است بر نکردن و واجب است رجوع به مجتهد حی اعلم نماید چنانچه هر مسئله

که تقلید نکرده است واجب است رجوع به مجتهد حی نماید و اما هرگاه تقلید کرده است
و فراموش کرده است حکم را باید رجوع بفتوای و کتاب آن مجتهد نماید و عمل نماید و فراموش
نمودن باعث جواز عدول و صحت رجوع نمیشود و اما تقلید میت در ابتدای امر
جایز نیست بلا اشکال و لازم نیست اخذ نمودن مسئله را از مجتهد بالمشافهه بلکه
کفایت میکند اخذ نمودن از آن بواسطه عادل یا اخذ نمودن از کتابیکه اعتماد
بران باشد باخبار عادلی بر صحت آن **باب اول** در عبادات است و در آن
چند مقصد است **مقصد اول** در طهارت و در آن چند مبحث است **مبحث اول**
در طهارت از حدث که عبارت از وضو و غسل و تیمم باشد و در آن سه مطلب
مطلب اول در وضوء و در آن چند فصل است **فصل اول** در اموریکه واجبست
وضوء از برای آن و آن چهار چیز است نماز واجب و طواف واجب و اجزای
منسیه و سجده سهو و شرط است در صحت هر یک بلکه در صحت نماز مستحب نیز و مشهور
وجوب وضوء است از برای مس نمودن کتابت قرآن که واجب شود مس نمودن بنذر
و غیر آن لیکن آنچه ثابت شده است بدلیل حرمت مس است بدون وضوء نه وجوب
وضوء گاهی واجب میشود وضوء بنذر و عهد و قسم **فصل دوم** در اموریکه باعث وضوء
و مبطل آنست و آن ده چیز است بیرون آمدن بول و غایط و باد است که

بیرون

٤

که تقلید نکرده است

بیرون بیاید از معده چه با صدا باشد چه بی صدا از موضع متعارف باشد یا از موضع غیر متعارف
اگر مخلقت الهی باشد یا آنکه موضعی که مخلقت الهی است مسدود شود و سوراخ دیگر بهم رسد
و هم چنین است خواب هرگاه غالب شود بر چشم و گوش و دیوانگی و بیهوشی و مستی و رطوبت
مشتبه که بیرون بیاید بعد از بول نمودن و قبل از استبراء یا در حال استبراء هرچند فاصله
میان بول و استبرا بسیار باشد و هم چنین است استحاضه مطلق چه قلیله باشد چه کثیره
چه متوسطه بلکه سایر اسباب غسل غیر جنابت از حیض و نفاس و مس میت که هر یک ناقض
وضو و موجب نیست بنابر اقوی و احوط بخلاف جنابت که ناقض وضوست و موجب
آن نیست لیکن در وجوب مقدم داشتن وضو بر غسلهای مذکوره غیر جنابت خلاف است
و اقوی تخییر در میان تقدیم و تاخیر و توسیط است هرچند احوط و افضل مقدم داشتن
بر غسل است و مدار در حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است پس هرگاه شک
در حصول آنها داشته باشد یا مظنه محکوم است ببقاء طهارت لیکن هرگاه ظنی که نزدیک
بعلم باشد بهم رساند بر تحقیق ناقض احوط باطل کردن وضوء و اعاده نمودن آنست
فصل سیم در احکام بیت الخلا رفتن است و واجبست بر کسیکه داخل بیت الخلا میشود
بجهت تخلی در ینحال بلکه در سایر احوال که بپوشاند از نامحرم عورت خود را و آن
قبل و دبر و بیضتان است و احوط پوشیدن از ناف تا سر زانو است بلکه تا میان

ساق و حرام است بران در این حال روی نمودن بقبله یا پشت کردن بان بجمیع
بدن چه در صحرا و چه در غیر صحرا بلکه در حال استنجا نمودن بنا بر احتیاط هر چند ظاهر
عدم حرمت است و معین است شستن مخرج بول را باب و غیر آن کفایت نمیکند
و کفایت میکند یکدفعه شستن هر چند احوط دو نوبت و افضل سه نوبت است و دست
مالیدن واجب نیست مگر آنکه خشک شود بول یا مخلوط با مذی یا ودی شود که درین
حال باید دست مالد تا علم بازاله بهمرسد و مخیر است در مخرج غایط میان شستن باب
و مالیدن سنگ و غیر آن از آنچه میاید هر گاه نجاست تجاوز نکرده باشد از حواشی
دبر و هر گاه تجاوز کرده باشد معین است شستن باب و همچنین هر گاه خارج شود
با غایط نجاست دیگر مثل خون یا اینکه ممزوج شده باشد غایط بمثل آب اماله یا آنکه
خون تنها بیرون آمده باشد یا آنکه از خارج بان نجاست رسیده باشد که واجب است
که درین صور شستن باب و سنگ کفایت نمیکند و معتبر نیست در استنجا باب عدد
بلکه پاک شدن معتبر است و اعتبار به بوی و رنگی که در محل یا در دست بماند نیست
و اما در استنجا بغیر آب معین است سه بودن هر چند بکمتر از آن ازاله شود غایط و هر گاه
به سنگ ازاله نشود معین است زیاده بر آن بقدریکه ازاله بشود و کفایت نمیکند
مسح نمودن به سه طرف یک سنگ سه پهلو و این حکم مخصوص بسنگ نیست بلکه

در حکم

در حکم سنگ است هر چیزیکه پاک باشد و بر طرف نماید غایط را چه آنکه از جنس روئیدنی
باشد مثل چوب و علف و کرباس و کتان و چه از معادن مثل طلا و نقره و چه از حیوان
چه تمام آن باشد یا جزو آن بلکه هر گاه جزو استنجا کننده مثل کف دست و انگشت خود
یا دست جاریه کفایت میکند و جایز نیست استنجا بچیزهائی که حرام است تصرف
نمودن در آن بدون اذن مالک و بچیزیکه متضرر شود باستنجا کردن بان دست
یا موضع استنجا هر چند قدرت بر غیر آن نداشته باشد و بنجسی که بغیر از این استعمال
نجس شده باشد و بخوردنیها دلبر کلین و استخوان و هر چه شرعا لازم الاحترام باشد
مثل تربت حضرت امام حسین ع و ورق قرآن و ادعیه و احادیث و امثال اینها
لیکن هر گاه استنجا نمود بدو چیز اول پاک میشود فصل چهارم در وجوبات مقدمات وضو
بدانکه معتبر است در صحت وضو قبل از شروع در آن شش چیز اول اباحهٔ آب یعنی که
غصبی نباشد بلکه مباح الاصل باشد یا مملوک وضو گیرنده یا ماذون التصرف در آن
باشد هر چند بشاهد حال باشد یا از خداوند عالم اذن در تصرف داشته باشد
مثل آب نهرهائیکه وقف است در راهها و منازل اسفار و غیر اینها که جایز است
وضو از آنها مادامیکه از مالک کراهتی اطلاع نداشته باشد و احتمال دادن کره
در آن شان صغیری یا مجنونی یا کران باشد مضر نیست و همچنین است آبیکه

در خانهٔ آباء و یا امّهات یا اولاد یا اجداد یا جدّات یا اخوه یا اخوات یا اعمام یا عمّات
یا اخوال یا خالات یا صدیق شخص یا خانهٔ که کلید آنرا و اذن تصرّف در
آنرا باو داده اند در این صورت جایز است وضو گرفتن از این خانها بدون اذن
ایشان بلکه با شکّ در رضای ایشان بلکه با ظنّ بعدم رضای ایشان هرچند
احوط در صورت ظنّ بعدم رضا ترک وضو است بلکه احوط از آن ترک
وضو است با عدم اذن در دخول و اگر داخل شود آب غصبی در آب مباح و مخلوط
شود جایز نیست تصرّف در آن مطلقا چه قابل قسمت و قسمت شیء آن مغصوب
و چه نباشد و هرگاه مشتبه شود مباح بغصبی جایز نیست وضو گرفتن بآن دوم
آنکه مطلق بودن آب بانیکه مضاف نباشد مثل گلاب و سرکه و آب انار
و مثل آن و هرگاه چیزی در آب بکنند مادامیکه آبرا از اطلاق بیرون نکند
جایز است وضو گرفتن بآن و فرقی نیست میان آب شور و شیرین و دریا و برف
و بارش سیّم پاک بودن آب پس اگر وضو با آب نجس بسازد صحیح نیست بلکه بغیر
بقصد شرعیت و جواز وضو بگیرد بدون عذر حرام است و فرقی نیست در شرط
بودن اطلاق و طهارت میان آنکه اطلاع داشته باشد یا نداشته یا اطلاع داشته
باشد و فراموش کرده باشد در چنین وضو یا مطّلع شود بعد از وضو در وقت

یا بعد از

یا بعد از وقت که در کلّ باطل است چهارم مباح بودن مکان وضو پس هرگاه وضو بگیرد
در مکان غصبی باطل است لیکن این شرط و شرط اباحهٔ آب شرط علمیست پس هرگاه
وضو گرفت از آب غصبی یا در مکان غصبی و اطّلاع نداشت و بعد از وضو فهمید وضوی آن
صحیح است لیکن تعلّق میگیرد بذمّه او آن قیمت آب در اول و اجرت مکان در دوم
هرگاه قیمت و اجرت داشته باشد عرفا و باطل نیست وضو در کفش غصبی و نه در مکانیکه
محلّ ریختن آب وضو غصبی باشد و نه از ظرف غصبی در صورتیکه غیر از آن ظرف مباح داشته
باشد و هرگاه منحصر باشد ظرف یا مصب بغصبی واجبست تیمّم و وضو در این
صورت باطل است پنجم پاک بودن محلّ وضو پس هرگاه آب بریزد و جاری بر محلّ
وضو نماید و ازاله نجاست نیز نماید کفایت نمیکند و اگر ازاله نشود ببطلان وضو واضح است
و معتبر نیست طهارت غیر محلّ وضو و نه محلّ وضو پیش از شستن آن لیکن احوط ترک
نکردن استنجا است پیش از وضو ششم آنکه در استعمال آب ترس ضروری یا بهم رسیدن — نمودن
مرضی یا زیاد شدن مرض یا طول کشیدن مدّت آن یا تنگ شدن وقت نماز
ازبکرمت یا خوف تشنگی خود یا رفیق خود که از مفارقت او متضرّر شود هرچند کافر
باشد لیکن صاحب نفس محترمه باشد یا نرسیدن بر چیزیکه همراه آن متضرّر — یا آنکه متضرّر نشود
شود نباشد پس هرگاه خوف یکی از اینها باشد وضو باطل است فصل پنجم

در وجوبات وضو و آن چند چیز است اول نیت و آن عبارت است از قصد نمودن
لیکن معتبر است در نیت چه در وضو و چه در غیر آن از عبادات دو چیز اول تعیین نمودن
فعل را که اراده کردن آن دارد اگر متعین نباشد دوم قصد قربت پس حقیقت
نیت شرعا اراده نمودن عبادتست بر وجهی که ممتاز شود از غیر آن بقصد بندگی
جناب احدیت و لازم نیست بخاطر درآوردن عبادت را بر وجه تفصیل و نه تلفظ
نمودن به نیت و نه تعیین نمودن حدث و نه تعیین نمودن نماز و نه قصد وجوب
یا استحباب یا وجه هر یک یا استباحه صلوة یا رفع حدث یا غیر از اینها پس هرگاه
مردد باشد عبادتی در میان واجب و سنت کفایت میکند برای آوردن آنرا
بقصد قربت و واجب نیست دانستن آنکه واجب است یا مستحب است بخلاف آنکه
هرگاه دو عبادت باشد که هر یک شبیه بدیگری باشد بحسب صورت و بخواهد یکی از این
دو عبادت را بجای بیاورد لازم است تعیین نماید و بدون تعیین کفایت نمیکند لیکن
احوط و اولی آنست که نیت وضوء مشتمل باشد بر وجوب یا ندب وصفی مثل آنکه
بگوید وضوء واجب میسازم و تعلیلی مثل آنکه بگوید وضو میکنم بعلت آنکه واجبست یا وجه
هر یک یا قصد قربت و استباحه عبادتی که مشروط است صحت او بآن و رفع حدث
هرگاه ممکن باشد و باید نیت را مقارن شستن روی داشته باشد هرچند

مقدم

مقدم داشتن آن در اول مستحبات وضو که دو دست باشد بهتر است لیکن در این شستن
صورت باید مستمر بدارد نیت را تا آب شستن روی چنانچه لازم است مستمر داشتن وی
تا آخر وضو و هرگاه در اثنای وضو قصد بیرون رفتن از وضو نماید نیت باطل میشود لیکن
اگر عود نماید پیش از برطرف شدن موالات وضو صحیح است و اگر عود نکند مگر بعد از برطرف
شدن موالات وضو باطل است و اگر در وضو واجب قصد سنت یا در وضو سنت
قصد واجب بکند باطل است و اگر ذمه کسی مشغول باشد بوضوء واجب وضوء مندوب
نمیتواند بگیرد هرگاه بگیرد عمداً باطل است و بدخول وقت واجب میشود وضو هرچند
هرچند اراده نماز نداشته باشد چنانچه شخصی که نماز قضا بر ذمه آن باشد
وضو بر آن واجب است هر وقت بخواهد میتواند بقصد وجوب بگیرد هرچند اراده
نماز قضا را نداشته باشد سوم شستن روی است از منتهای رستنگاه موی سر
تا آخر ذقن بحسب طول و آنچه فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی در عرض و واجب است ابتدا کردن
در شستن از اعلی و لازم نیست رسانیدن آب بزیر موی شارب و ابروی و ریش هرگاه
احاطه نموده باشد موی بشره را چه قلیل اللحیه باشد چه کثیر لیکن آنچه از روی ظاهر
و نمایان باشد در خلال موی شستن آن واجبست و واجب نیست شستن
موئی که از حد صورت بیرون رفته باشد چنانچه هرچه از بشره خارج است از حد

مذکور واجب نیست شستن آن سیم شستن دو دست است از مرفق تا سر انگشتان
بنوعی که تمام آن شسته شود در طول و عرض و مرفق محل اجتماع بازو با ذراع است
و واجب است شستن مرفق بالاصالة و در وجوب شستن مویکه در دست
در محل غسل اشکالست و احوط بلکه ظاهر وجوبست و هرگاه چرک گرفته باشد
در لای ناخن و مانع از رسیدن آب باشد ظاهر بشره کفایت نمیکند شستن
آن بلکه واجب است شستن زیر آن بلکه ازاله نمودن چرک آن زیر ناخن لازمست
هرگاه زاید بر قدر متعارف گرفته باشد و اما هرگاه زاید نباشد و مستور باشد
ازاله آن وجوب ندارد هر چند احوط است چهارم مسح نمودن سر از پیش روی بقدر
مسمّی طولا و عرضا و احوط و افضل کشیدن مسح است از مو بقدر سه انگشت متصّل
چنانچه احتیاط در گذشتن مسح است از ما بین رعبتین پنجم مسح نمودن
پشت دو پا است از سر انگشتان تا بلندی آن کعب طول و استیعاب در طول
واجب است بخلاف عرض که مسمّی دران کفایت میکند هر چند افضل مسح نمودن تمام
پشت پا است بتمام کف و مسح نمودن بلندی پشت پای واجب نیست لیکن
احوط است و احوط از ان مسح نمودن تا بمفصل میان ساق و قدم است و جایز است
مسح نمودن سر و پای را از بالا بپایین و از پایین ببالا و جمع نمودن میان هر دو

هر چند

هر چند در یکعضو باشد و احوط الاکتفاء باولست و معتبر است در مسح آنکه برطوبت دست
باقیه از آب وضو چه رطوبت دست راست باشد یا دست چپ پس هر چند احوط
مسح نمودن سر و پای راست است برطوبت دست راست و مسح نمودن پای چپ است
برطوبت دست چپ و جایز نیست اخذ نمودن آب از برای مسح از سایر مواضع
وضو مثل ریش و ابروی یا بسبب قلت رطوبت در دست و اما هرگاه خشک شده باشد
رطوبت دست جایز است اخذ نمودن از ان ها بلکه از قدریکه از ریش خارج است از
حدّ روی هرگاه شسته باشد اخذ بقصد استحباب در وضو هر چند احوط تقدیم غیر از
آنست و شرط نیست جفاف در محل مسح هرگاه حاصل شود مسح برطوبت دست و کم مستهلک
شود در رطوبت دست پیش از مسح کفایت نمیکند و شرطست در صحت مسح عدم حایل در
ممسوح در حال اختیار و اما در حال ضرورت مثل تقیه و شدت سردی هوا جایز است
و اعتبار در تحدید مذکور در غسل و مسح بمستوی الخلقه است بخلاف محدود که فرق نیست
دران میان کوچک بودن صورت و بزرگ بودن آن و دراز بودن دست
و پای و کوتاه بودن آن در غسل و مسح ششم ترتیب در جمیع اعضای وضو چه در
واجب چه در سنت چه در حال اختیار چه در حال اضطرار چه عالم باشد چه ناسی
و آن حاصل میشود بشستن روی و بعد از ان دست راست و بعد از ان دست چپ

وبعد از آن مسح نمودن سر وبعد از آن مسح نمودن پای راست وبعد از آن مسح نمودن
پای چپ پس هرگاه مقدم بدارد مؤخر را هرچند بقدر خشکی نیز نباشد فاسد است
آنچه را مقدم داشته است وصحیح است آنچه را مؤخر داشته است هرگاه منافی موالات
بعمل نیامده باشد یا عکس ترتیب در ضمن نیت قصد نشده باشد دیگر یکی از این
دو واقع شده باشد وضو باطل است هفتم موالات و آن عبارت است از شستن
اعضای وضو بنحویکه باقی باشد رطوبت در عضو پیش چه آن عضو پیش از عضوی
باشد که مشغول شستن یا مسح نمودن است یا عضو سابق بر آن هرچند احتیاط
در شروع نمودن در عضو بعد است بمجرد فراغ از عضو سابق بر آن مهلت دادن و معتبر
در خشک شدن تحقیقست نه تقدیر لیکن بطلان وضو بخشک شدن در صورتیست
که بسبب تاخیر شدن و اما هرگاه باعتبار شدت حرارت یا مثل آن باشد
باعث بطلان وضو نمیشود ولیکن هرگاه تاخیر نماید بنحویکه صورة وضو از میان
برود وضوی آن باطل است هرچند عضو سابق نه خشکیده باشد هشتم مباشرت است
باینکه وضوی خود را بیاورد بفعل خود در حال اختیار پس هرگاه بفعل غیر خود بیاورد
هرچند بعضی آن باشد چه با شرکت غیر خود بیاورد تمام اجزا یا بعضی اجزا کفایت
نمیکند چنانچه هرگاه در نیت شرکت را قصد کند اصل وضو باطل است هرچند بدون
شرکت

شرکت متحقق میشود و اما در حال اضطرار پس جایز است بلکه واجب است
دیگری را معاون بگیرد و معتبر است در خشک شدن در این حال خشک شدن
اعضای وضو گیرنده نه وضو دهنده و هم چنین در نیت هرچند احوط نیت
نمودن هر دو است فصل ششم در وضوی جبیره و غیر آن از صاحبان اعذار
بدانکه هرگاه کسی در بعضی اعضای وضو آنچه واجب باشد شستن آن و یا واجب
باشد مسح کردن آن جراحتی مثل زخم شمشیر و کارد و فصد یا قرحی مثل دمل
و خراج یا شکسته باشد و بر روی هیچ یک جبیره نباشد و متضرر نشود به
شستن یا مسح نمودن آن و پاک باشد یا نجس باشد و ممکن باشد بدون
ضرر شستن آن هرچند باب حمام باشد واجب است شستن آن در وضو
گرفتن و هرگاه جراحتی داشته باشد باین نحو و متضرر شود بشستن آن
کفایت میکند شستن قدریکه صحیح است از اطراف آن چه مقدور باشد
مسح نمودن بر روی آن چه نباشد هرچند با قدرت احوط مسح نمودن است
چنانچه با عدم قدرت احوط آنست که چیزی بر روی آن بگذارد و مسح نماید بر روی
آن را و هم چنین است حکم کسیکه شکسته یا قرحی داشته باشد که بر روی آنها جبیره
نباشد هرچند در این دو صورة احوط علاوه نمودن تیمم است و هرگاه در بعضی مواضع

شستن وضوء جبیره باشد و ممکن باشد رسانیدن آب به بشره واجب است
هر چند بفرو بردن عضو باشد در آب یا مکرر در ریختن آب بران و هرگاه ممکن
نباشد شستن آن واجب است مسح نمودن بر روی جبیره بنحویکه تمام ظاهر آن
مسح شود و هرگاه جبیره در محل مسح باشد پس اگر بقدر کفایت مسح مانع نشود
باشد مسح نماید آنقدر را و اگر تمام محل مسح جبیره گرفته باشد پس اگر ممکن
باشد برداشتن جبیره بقدر کفایت در واجب مسح باید بردارد و مسح نماید بشره را
و اگر ممکن نباشد مسح نماید بر روی جبیره و اگر ممکن باشد رسانیدن آب
بزیر جبیره در محل وضو و ضرر نداشته باشد و آن محل طاهر باشد واجب است و محل
مسح بر جبیره که طاهر باشد خوب و اگر نجس باشد و ممکن باشد شستن آن بشوید
و اگر ممکن نباشد واجبست تیمم هر چند احوط جمع نمودن میان تیمم و گذاردن چیز
طاهریست بر روی جبیره و مسح نمودن بران و فرق نیست در جبیره بعض عضو و تمام
آن بلکه جمیع اعضای و نه میان آنکه زیر آن پاک باشد یا نجس و نه میان آنکه ضرر حاصل
از تفریط خود باشد یا نه و اختصاص ندارد در این احکام بجبایر بلکه در حکم آنست
کهنه و اینکه بر جروح و قروح بندند یا دوائی که بر آنها میگذارند و در چیزهایکه
بدون حاجت چسبانیده باشند در مواضع وضوء و کندن آنها اذیت کند

احوط

احوط جمع نمودن میان تیمم و وضوء و مسح بر آنهاست و هرگاه عضوی از اعضای
وضوء یا بیشتر مریض باشد مثل آنکه چشم آن درد داشته باشد و آب ضرر داشته باشد
واجبست تیمم نماید و هم چنین است هرگاه مرض در عضوی باشد یکی از امور مذکوره جمع
شود و حکم غسل حکم وضوءست در آنچه ذکر شد و هرگاه کسی صاحب حدث مستمر باشد
چه بول و چه غایط و چه نوم و چه ریح احوط آنست که جمع ننماید میان دو نماز بیک وضوء
هر چند اقوی آنست که جایز است بیک وضوء چند نماز نماید و واجبست حفظ نماید
جامه و بدن خود را از نجاست بقدر امکان باینکه اخذ نماید از برای خود کیسه
که در آن قدری پنبه یا مثل آن بگذارد که منع نماید سرایت نمودن نجاست را به بدن
و لباس لیکن این در صورتیست که در حفظ آن متضرر نشود و هرگاه بشود وجوب
ندارد **فصل هفتم** در شکوک وضوء بدانکه هرگاه یقین بحدث داشته باشد و شک
یا وهم یا مظنه در وضوء واجبست وضوء و هم چنین هرگاه یقین بحدث و وضوء داشته
و شک نماید در سبق و لاحق آن واجبست وضوء اعم از آنکه حالت سابقه را بداند یا نداند
لیکن وجوب وضوء در این دو صورت در وقتی است که داخل در چیزیکه مشروط است
بطهارت مثل نماز و طواف یا فارغ از آن نشده باشد و اما هرگاه داخل در آن
یا فارغ از آن شده باشد شک نماید شک آن اعتبار ندارد لیکن احتیاط آنست که

از برای نماز بعد اعاده وضو نماید هر چند ظاهر عدم وجوب آنست و هر گاه یقین
در طهارت داشته باشد و شک یا وهم یا مظنه بحدث داشته اعتبار ندارد و محکوم است
ببقاء طهارت و اگر شک نماید در جزئی از اجزاء وضو پیش از فراغ از وضو واجبست
بعمل بیاورد آنرا و ما بعد آنرا اگر محل آن باقی باشد چه نباشد که منافی موالات روی
نداده باشد و اگر داده باشد وضو را از سر گیرد لیکن این در صورتیست که کثیر الشک
نباشد پس اگر کثیر الشک باشد آن اعتبار ندارد و هر گاه شک کند در جزئی
از اجزاء وضو بعد از فراغ از وضو آن شک اعتبار ندارد مطلب دویم در غسل و در آن
چند فصلست فصل اول در اموریکه موجب غسل میشود و آن جنابت و حیض
و نفاس و استحاضهٔ متوسطه یا کثیره و مس نمودن میت و فوت شدن است
و هر یک ازین اغسال غیر از غسل میته واجبست از برای نماز واجب و طواف
واجب و قضاء منسیه و سجدهٔ سهو و شرطست از برای مطلق نماز چه واجب
باشد چه سنت و همچنین واجب و شرطست هر یک از غسل مس میت
از برای روزهٔ واجب چنانچه خواهد آمد در کتاب صوم ان شاء الله تعالی و همچنین
از برای مس نمودن کتابت قرآن هر گاه واجب باشد بنذر یا مثل آن و همچنین
از برای خواندن هر یک از سوره عزائم چه تمام آن و چه بعض و گذشتن چیزی

دران ما

دران ما بشرط واجب شدن هر یک و شرطست غسل جنابت از برای مس نمودن اسم خدا
و اسماء انبیا و ائمه علیهم السلام و احوط مس نکردن غیر از اسم جلاله است علیهم در جمیع
لغات و واجب میشود گاهی بنذر و عهد و قسم و در غیر آنچه ذکر شد وجوب ندارد و غسل
واجبست اغسال مذکوره لنفسه بلکه مستحب است فصل دوم در بیان حقیقت
غسل عبارتست از شستن ظاهر جمیع بدن و شستن موی واجب نیست هر چند احوط است
و اگر توقف داشته باشد شستن بشره بشستن موی البته باید بشوید موی را
حائل و همچنین واجب نیست شستن باطن مثل داخل گوش و دهن و دماغ و چشم و داخل
سوراخ احلیل و غیر آن مثل سوراخ گوش و هر گاه باطن آن ظاهر شود شستن آن
واجبست و غسل متحقق میشود بدو قسم یکی بارتماس و دیگری بترتیب و اول متحقق
میشود بفرو رفتن در آب بیکدفعهٔ عرفی و ضرور نیست بیرون بودن جمیع بدن از آب
بلکه کفایت میکند فرو رفتن در آب اگر چه داخل در آب باشد یا ساق یا زانو بلکه تا کمر
بلکه تا سینه لیکن احوط بیرون آوردن جمیع بدنست از آب و هر گاه بعد از بیرون
آمدن از آب معلوم شود که بقدری از بدن آب نرسیده است هر چند بسیار کم باشد
واجبست اعاده نماید غسل را و هر گاه مطلع شود در اثنای غسل بر چیزیکه شستن آن
منافی با وحدت عرفیه نباشد اکتفا نماید بشستن آن و فلاهست که غسل ارتماسی

تدریجی الحصولست یا بمعنی که اولا آن رسیدن اول جزء از بدن است با آب و آخر آن
رسیدن آخر جزء از بدن است بآب یا آنی الحصول است یا نکه تحقق آن برسیدن
آخر جزء از بدن است باب و اقوی اولست هر چند احوط جمع نمودن میان هر دو است
در نیت بلکه بدو غسل و بنا بر مختار هرگاه غسل نماید در مثل نهر که پای در گل فرو میرود
صحیح است بخلاف آنکه آنی الحصول باشد صحیح نیست ولیکن واجب نیست دانستن
اینکه تدریجی الحصولست یا آنی الحصول پس هرگاه بداند واجب بودن این را غسل
و غسل کند صحیح است غسل آن و اما ترتیب پس آن متحقق میشود بشستن سر در اول
و بعد از آن شستن تمام طرف راست و بعد از ان شستن تمام طرف چپ و گردن را
باهر باید شست و احوط آنستکه بعد از ان نصف راست آنرا با طرف راست بشوید و نصف
دیگر را با طرف چپ چنانچه احوط شستن ناف و عورتست با دو طرف هر چند اقوی
کفایت نمودن شستن نصف راست است با طرف راست و نصف چپ را با طرف
چپ و واجب نیست ترتیب در میان اجزاء اعضای و در هر یک از سر و طرف
راست و طرف چپ قدری زیاد تر از نهایتها باید شست تا علم بشستن قدر واجب
بهم رسد و فرق نیست در معتبر بودن ترتیب در میان کسیکه بداند مسئله را یا نداند
یا فراموش کرده باشد و موالات در غسل معتبر نیست لیکن احوطست در غسل استحاضه

واجب

و صاحب سلس و مبطون هرگاه بعد از ناخوشی بدو مرض بینده باشند و هرگاه بعد از غسل
بفهمد که قطعه از بدن باقی مانده است که شسته نشده است هرگاه غسل ارتماسی بوده است
واجبست اعاده غسل را نماید و هرگاه غسل ترتیبی است اعاده غسل واجب نیست بلکه هرگاه
در سر بوده است همانرا بشوید و بعد از ان دو طرف را و هرگاه در طرف راست است
همانرا بشوید و بعد طرف چپ را و هرگاه در طرف چپ است همانرا بشوید کفایت
میکند و واجبست نیت را مقارن شستن سر نماید هرگاه غسل ترتیبی میکند و مقارن
فرو رفتن در آب هرگاه ارتماسی میکند بنا بر مختار که غسل را تدریجی الحصول میدانیم
و مقارن فرو رفتن سر یا جزء اخیری که در زیر آب فرو میرود هرگاه آنی الحصول
بدانیم و حکم اطلاق و اباحه و طهارة بدن و اباحه مکان و نیت و استدامه آن و — و طهارة آن
مباشرت مکلف افعال را بنحویست که در وضو گذشت پس معلوم شد آنکه واجب
در غسل ترتیبی هفت چیز اول نیت بنحویکه گذشت دوم شستن سر و گردن
سیم شستن طرف راست چهارم شستن طرف چپ پنجم ترتیب بنحویکه
گذشت ششم تخلیل نمودن موضعیکه آب نمیرسد مثل زیر ریش و موی سر هرگاه
زیاد باشد هفتم مباشرت مکلف افعال را و اما غسل ارتماسی پس در ان واجبست
چهار چیز اول نیت دوم فرو بردن تمام بدن را در زیر آب بیکدفعه عرفیه

تحلیل نمودن بنحویکه معلوم شد بخود مباشرت و اما واجبات مقدمات غسل
پس مقدمات وضوست که گذشت و آن شش چیز است و هرگاه ظرف آب وضو
یا غسل طلا یا نقره باشد حرام است استعمال آن در حالت اختیار و لیکن باعث بطلان
وضو و غسل نمیشود مگر در صورت انحصار که باطل است و اما در حال اضطرار مثل تنگ
بودن وقت پس نه حرمت دارد نه بطلان و هرگاه شک نماید در شستن عضوی
یا جزئی از اعضاء غسل یا جزئی از اجزاء آن التفات نکند اگر بعد از تمام شدن
غسل باشد هر چند از مکان خود حرکت نکرده باشد و اگر پیش از تمام شدن باشد اجزا
بعمل آورد و اگر کثیر الشک باشد التفات بان نکند و رجوع در کثرت الشک
بعرف است فصل سیم در بیان حقیقت اسبابی که موجب غسل میشوند و در آن
چند بحث است بحث اول در جنابت بدانکه جنابت حاصل میشود بیکی از دو چیز
اول داخل شدن تمام حشفه در فرج زن یا دبر آن یا دبر مرد یا فرج حیوان یا دبر
آن هر چند موطوء مرده یا غیر بالغ و جاهل و عالم و خواب و بیدار و کافر و غیر کافر
دوم بیرون آمدن منی از مرد یا زن در خواب یا بیداری بجماع یا غیر آن باختیار
یا اکراه زیاد یا کم هر چند بقدر رزره باشد و اگر شک نماید در دخول یا در بیرون
آمدن منی یا مظنه بهم رسد غسل واجب نمیشود و هرگاه خواب ببیند که محتلم شده است

و بعد از

و بعد از بیدار شدن اثری ظاهر نباشد واجب نیست غسل و اگر از زن منی بیرون
بیاید هرگاه علم بهم رسد که از خود اوست یا از خود و مرد باهم است واجب است غسل بر او و هرگاه
نداند که از مرد است یا از خودش غسل بر آن واجب نیست چنانچه اگر شک نماید که
منی خودش با آن هست یا نیست یا نه مظنه بهم رسد که با او هست واجب نیست
بحث دوم در حیض بدانکه خون حیض در اغلب اوقات سیاه جهنده و گرم و غلیظ و بدبو
و سوزاننده میباشد و از طرف چپ میاید و زن تا نه سال آن تمام نشود خونیکه
میبیند حیض نیست چنانچه هرگاه بعد از شصت سال در زنی که قرشیه باشد و بعد از پنجاه
سال غیر قرشیه هر چه خون ببیند حیض نیست و قرشیه کسی است که از طرف پدر
اولاد نضر بن کنانه باشد و هرگاه مشتبه بشود در زن که آن قرشیه است یا غیر قرشیه
ملحق است بغیر قرشیه و بعضی نبطیه را ملحق کرده اند بقرشیه و بی وجه نیست پس منحصر شد
خون حیض با نیکه دیده شود بعد از نه سال و پیش از پنجاه یا شصت سال و حیض از ده روز
بیشتر و از سه روز کمتر نمیشود و لیکن شرط است در سه روز اینکه متصل و متوالی باشد
و معتبر نیست استمرار خون در سه روز بلکه کفایت میکند دیدن خون در هر یک از سه روز
یک لحظه بنحویکه صدق داشته باشد بحسب عرف که سه روز خون دیده است و شب اول داخل
در اقل حیض نمیباشد بخلاف شب چهارم که داخل است و مدت میان دو حیض کمتر از

ده شبانه روز نمیشود پس هر خونیکه کمتر از سه شبانه روز باشد حیض نیست و هم چنین هر خونیکه
از ده شبانه روز بیشتر باشد آن زیادتی حیض نیست هر چند بصفات حیض باشد
و هرگاه یکروز یا دو روز خون به بیند حیض نخواهد بود و هر خونیکه زن به بیند در میان
سه روز و ده روز بگذرد منقطع شود تمام حیض است مادامیکه نداند از قروح و جروح است
و هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون به بیند و اوصاف حیض در آن باشد
در حیض نخواهد بود هرگاه صاحب عادت مستقره نباشد بلکه مبتدئه باشد یا مضطربه
که متحیره باشد و هم چنین هرگاه خون بر سه منقطع شود در بین ده روز باز دیده شود
و منقطع شود تمام حیض است و حیض با حمل جمع میشود بنابر اصح و هرگاه محقق باشد
بر زن آنکه خونیکه دیده حیض است حکم آن ظاهر است و هرگاه مشتبه باشد بسیار
خون باید امتحان نماید بر وجهیکه شرعی شناخته شود و هرگاه امتحان نکرده نماز کند
با ممکن بودن امتحان نماز او باطل است هر چند بعد هم معلوم شود که حیض نبوده است
پس اگر مشتبه شود بخون بکارت طریق شناختن آن آنست که قدری پنبه در فرج داخل
کند و قدری صبر نماید بعد از آن پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر خون در دور پنبه مانده
شده باشد خون بکارت است و اگر تمام پنبه را فرو گرفته باشد حیض است لکن در صورت
امتحان شرط است اینکه خون بسیار نباشد که نتوان تشخیص داد و هم چنین اگر خون
قروحی

قروحی یا جروحی احاطه بفرج نکرده باشد مثل اینکه بکارت و اگر مشتبه بخون قرحه شود
به پشت بخوابد و پاهای خود را بلند کند و انگشت میانه را در فرج داخل کند پس اگر خون
از طرف چپ بیاید حیض است و اگر از طرف راست بیاید قرحه است و اگر از هر دو طرف
ظاهر شود امتحان بیفایده خواهد بود و هرگاه مشتبه بخون نفاس شود مثل آنکه احتمال ولادت
بر مهد و علم نداشته باشد بان چنانکه از آن چیزی بیرون آید و شک کند که آلا انست
یا مبدا انسان یا غیر آن حکم میکنند باینکه حیض است خصوصا هرگاه در ایام عادت
اتفاق افتد و در دیدن خون زن منقسم میشود به سه قسم ذات عادت و مبتدئه و مضطربه
اما ذات عادت آنست که از برای او عادتی حاصل شده باشد بدیدن خون و آن نیز به سه قسم
منقسم میشود پس اگر در عدد و وقت هر دو مساوی باشد مثل اینکه در دو ماه از اول
پنجم خون دیده او را صاحب عادت وقتیه و عددیه گویند و اگر در وقت مساوی باشد
نه در عدد مثل اینکه در ماه اول خون دید از اول ماه و در ماه دوم پنج روز از غره ماه او را صاحب پنج روز
عادت عددیه گویند و عادت محقق میشود بدیدن خون در دو دفعه مساوی در دو ماه
چنانچه متعارف غالب در میان زنان است یا در یکماه چنانکه ممکن است یا در بیشتر از
دو ماه لیکن هر صاحب عادت عددیه و وقتیه یا وقتیه تنها در دفعه سیم و بعد از آن
در وقت بمجرد دیدن خون ترک عبادت کند هر چند خون بصفت حیض نباشد

و امّا صاحب عادة عددیّه تنها خلافست که بدیدن خون ترک عبادت کند یا آنکه
احتیاط نماید در عبادت کردن تا سه روز و اقوی اوّلست و احوط عمل نمودن باستحاضه
است تا سه روز بعد از آن خود را حایض میداند و صاحب عادت گاهی میشود که خون را
پیش می بیند یکروز یا دو روز یا بیشتر و میشود که بعد میبیند و ضرر ندارد بلکه بمجرّد دیدن
دیدن خون خود را حایض میداند و ذات عادت وقتیّه تنها در رنگ حیض حکم آن حکم
مضطربه است و خواهد آمد و هرگاه ذات عادت خون او از عادت تجاوز نماید
صبر کند و احتیاط نماید بترک نمودن عبادت اگر عادت آن از ده روز کمتر باشد
پس اگر بر ده یا کمتر منقطع شود تمام حیض است و هرگاه بگذرد از ده روز پس اگر تمیزی ندارد
باین معنی که خون ها همه یک رنگ و یک صفت باشد یا آنکه تمیز داشته باشد و موافق
با عادت نباشد باینمعنی که در ایّام عادت خونیکه می بیند بصفت حیض نباشد و در غیر آن
بصفت حیض باشد پس در این دو صورت ایّام عادت خود را حیض قرار میدهد و در باقی
عمل استحاضه میکند و امّا اگر تمیز داشته باشد و مخالف با ایّام عادت باشد باینمعنی که در ایّام
عادت بصفت حیض نباشد و در غیر آن بصفت حیض باشد پس اگر در میان ایّام عادت
و تمیز ده روز گذشته باشد جمعی هر یک را حیض قرار داده اند لیکن اقوی آنستکه عادت اگر
حیض است و تمیز استحاضه و هرگاه بعد از ایّام عادت ده روز فاصله نشده باشد پس اگر

مجموع

مجموع ایّام عادت و تمیز و فاصله میان این دو از ده روز نگذرده است مجموع را حیض قرار بدهد
و اگر از ده بگذرد عادة آن معتبرست و زاید استحاضه است و امّا مبتدأه و آن زنیست که
ابتدا بخون دیدن نموده باشد و عادت از برای او مستقر نشده باشد و مضطربه و آن
زنیست که فراموش کرده باشد عادت را بعد از آنکه عادت از برای آن مستقرّ شده باشد
یا مکرّر خون دیده باشد و عادت از برای آن مستقرّ نشده باشد پس هیچیک بمجرّد دیدن
خون خود را نمیتوانند حایض بدانند بلکه باید احتیاط بکنند تا سه روز بعد از آنکه سه روز را
متّصل خون دیدند بصفت حیض خود را حایض میدانند لیکن هرگاه به سه روز یا زیادتر تا ده
روز منقطع شود اشکال ندارد تمام حیض است و هرگاه از ده بگذرد پس هرگاه ممکن شود از
برای هر یک رجوع نمودن بصفت باینکه آنچه بصفت حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده
نباشد و آنچه بصفت حیض نیست به تنهائی یا با ایّام پاکی ده روز یا بیشتر باشد باید
رجوع بصفت نماید و هرگاه ممکن نباشد رجوع بصفت بنحو مذکور رجوع نماید مبتدأة
و مضطربه بتمیزه بعادت متعارف خویشان پدری و مادری خود یا پدری تنها یا مادری
تنها اگر ممکن باشد باینکه از برای هر یک خویشان باشد و این ها نیز متّفق باشند در عادت
و ممکن باشد اطّلاع بر عادت آنها و اگر ممکن نباشد باینکه از برای آنها خویشان نباشد
یا باشد و متّفق در عادت نباشند یا ممکن نباشد مطّلع شدن بر عادت ایشان

قرار بدهند حیض خود را در هر ماه هفت روز و اما مضطربه در صورت فراموشی نیز
باید در هر ماه هفت روز را حیض قرار بدهد هر گاه عدد و وقت را با هم فراموش کرده باشد
یا عدد را تنها لیکن در صورتیکه عدد را تنها فراموش کرده باشد و وقت را بداند قرار بدهد
وقت معلوم را حیض و تمام کند آنرا به هفت روز لیکن هر گاه اول را میداند شش روز بعد از
آنرا حیض قرار دهد و هر گاه آخر را میداند شش روز پیش از آنرا و هر گاه وسط را میداند سه
پیش و سه بعد را که مجموع که در هر سه صورت هفت روز میشود و اما هر گاه نداند نه اول نه آخر
و نه وسط آنرا و وقت را تنها بداند مخیّر است در تمام نمودن هفت را بهر نحو که خواهد و اما
هر گاه فراموش نموده باشد وقت را تنها و عدد را بداند پس همان عدد را حیض قرار بدهد
لیکن مخیّر است در وقت آن هر وقت را بخواهد قرار بدهد هر چند احوط مطابقت نمودن
امارات است باقی مانده احکام حایض بدانکه مادامیکه خون از اندرون قطع نشود پاک نشده است
پس اگر خون از بیرون قطع شود واجب است بر او استبراء باینکه پنبه بگذارد در فرج
و بعد پای چپ را بدیوار بگذارد و انگشت را بان بچسباند و تامل نماید بقدریکه حقیقت
امر بر او ظاهر شود و بعد پنبه را بیرون بیاورند پس هر گاه پاک بیرون آمد طاهر است
و اگر آلوده بیرون آمد پس اگر مبتدئه یا مضطربه است صبر میکنند تا پاک شود یا ده
روز بگذرد و اگر ده روز تمام شد و پاک نشد معلوم میشود که تمام حیض بوده است و اگر

از ده روز

از ده روز بگذرد حکم آن گذشت و اگر ذات عادت باشد پس آنچه که زاید بر عادت
است سنّت است که آنرا در حکم حیض داند تا ده روز پس اگر از ده نگذشت تمام حیض است و اگر
گذشت زاید بر عادت استحاضه است و صحیح نیست از حایض نماز نه واجب و نه سنت
نه قضا و نه عارضی و نه نماز احتیاط و نه اجزای منسیه و نه سجده سهو بلکه هر گاه در اثنای
نماز حایض شود نماز آن باطل است حتی آنکه اگر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام
نمودن سلام واجب نیز و اگر در نماز گمان کند که حایض شده باطل نمیشود نماز بلکه واجب است
تمام نماید و استعلام واجب نیست لیکن هر گاه استعلام نماید باینکه دست خود را بمالد
بموضعیکه خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون آمده باشد از نماز بیرون رود
و الا نماز را تمام نماید و هر گاه بعد از نماز فهمید که حایض شده است و لیکن نفهمید که در
اثنای نماز بوده است یا بعد از نماز محکوم است نماز آن بصحت و هم چنین است حکم سایر اشیا
و نیز صحیح نیست از حایض روزه نه واجب و نه سنت و نه طواف و هم چنین حرام است بر آن
داخل شدن مسجد الحرام و مسجد رسول خدا و درنگ نمودن در باقی مساجد و گذاردن چیزی
در آنها و مسّ کتابت قرآن و خواندن هر یک از سوره عزایم و اجزای آنها بقصد جزئیت
اگر مشترک نباشد حتی البسمله و اگر مشترک باشد حرام است مطلقا چه بقصد جزئیت
و چه بقصد غیر جزئیت و جایز نیست از برای آن عبور نمودن در روضات مقدّسه

مگر روضهٔ پیغمبر صلی الله هرگاه مستلزم عبور در مسجد اجتناب باشد و نیز نیست وطی کردن حایض
در قبل مادامیکه خون بدفق باشد و هرگاه پاک شد جایز است لیکن بهتر شستن فرج و احوط
آنستکه تامل نماید تا بعد از غسل و هرگاه وطی نمود با حایض احتیاط آنستکه ربع مثقال صیرفی
طلا کفاره بدهد در اول حیض بوده باشد و نصف آن اگر در وسط و ربع آن اگر در آخر و در غیر زوجه
و در کنیز سه مد گندم باید بدهد مطلق چه در اول و چه در وسط و چه در آخر از برای هر فقیری
یک مد و احوط آنستکه طلا سکه دار باشد و کفایت نمیکند قیمت آن هرچند قوی استحباب
دادن اصل کفاره است بحث ششم در نفاس و آن خونیست که در وقت زائیدن زنان
میاید خواه همراه طفل باشد خواه بعد از آن خواه هر دو وقت لیکن شرط است که ده روز
نگذشته باشد از تولد پس هرگاه ده روز گذشته باشد و خون به بیند نفاس نخواهد بود و معتبر
نیست طفل حیوة و نه تمام بودن اعضای آن بلکه فرق نیست میان آنکه طفل تمام متولد
شود یا تمام نشده سقط شود هرچند مضغه باشد بلکه علقه هرگاه علم بهم رسد باینکه
آن مبدء انسانست یا بجوار قابله شود بو هم بنابر آن و اما نطفه و علقه مشتبه پس
اعتبار ندارد و همچنین مجرد زائیدن هرگاه خون نه بیند نه خون پیش از تولد هرچند بقدر
لحظه باشد و کمتر آن اکثر حیض است که ده روز باشد لیکن در غیر ذات عادت مستقره
چه هر ده روز قطع شود چه بگذرد و اما صاحب عادت مستقره پس نفاس آن بقدر عادة

است

[illegible]

است هرگاه منقطع شود با آن و هرگاه بگذرد از عادة پس اگر بر ده یا کمتر قطع شود تمام آن
نفاس است و هرگاه از ده گذشت زاید بر عادة استحاضه است و لیکن آنچه ذکر شد که عادة
یا ده روز را نفاس قرار بدهد در صورتیستکه خون به بیند در جمیع یا در روز اول و آخر و اما هرگاه
خون دید در روز اول تنها یا در روز آخر تنها یا در روز وسط تنها پس مخصوص است
نفاس بهمان روزی که خون دیده است چنانچه هرگاه در اول و وسط یا در وسط و آخر
خون دید مخصوص است نفاس آن بطرفین و آنچه زمان ما بین است و حکم نفساء حکم
حایض است در حرمت و وجوب و استحباب و کراهت بحث هفتم در استحاضه و آن
در اکثر اوقات خونیست زرد و سرد و نازک بسستی خارج میشود و این بر سه قسم است
قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنستکه خون روی پنبه را آلوده کند و نفوذ نکند و متوسطه آنست دوران
که در پنبه فرو رود و از آن نگذرد و کثیره آنست که از پنبه بگذرد و بکهنه برسد چه از کهنه
بگذرد یا نگذرد و در قسم اول واجبست وضوء از برای هر نماز و غسل وجوب ندارد و هرگاه
بخواهد نافله کند باید هر نماز را بیک وضوء بکند و در قسم دوم یک غسل واجبست از برای نماز صبح
علاوه بر وضوء از برای هر نماز و لیکن وجوب غسل مشروط است باینکه پیش از نماز صبح خون
در پنبه فرو رفته باشد پس اگر بعد از نماز خون پنبه فرو بگیرد غسل در این روز واجب نیست
و در قسم سوم علاوه بر وضوء از برای هر نماز چه واجب باشد چه سنت سه غسل واجبست

از برای فریضهٔ صبح و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند هر دو را بیک غسل و یکی از برای
مغرب و عشاء که جمع کند هر دو را هرگاه بخواهد هر نماز واجب بیک غسل بکند جایز است بلکه
مستحب است و هرگاه خواهد که نافله بکند جایز است که جمع کند میان نافلهٔ شب و فریضه
یا نافلهٔ روز و فریضه بیک غسل و شرط نیست در وجوب غسل و وضو در سه قسم گذشته دیدن
خون وقت نماز بلکه کفایت میکند دیدن خون پیش از نماز هر چند در غیر وقت آن نماز
باشد بشرط آنکه غسل یا وضو بعمل نیاورده باشد بعد از دیدن آن خون پس اگر کسی اول
آفتاب استحاضهٔ قلیله دید بقدر لکه و دیگر چیزی ندید یا اول ظهر و صد قه ازان
سر نزد واجب است از برای نماز ظهر وضو و هرگاه بعد ازان خونی ندید وضو از
برای نماز عصر واجب نیست ولکن مذکور شد در حکم سه قسم در وقتیست که خون بیک
نسبت باشد پس اگر مختلف شود حکم مختلف میشود پس هرگاه مستحاضه کثیره بعد از
غسل صبح استحاضه آن قلیله شود دیگر غسل بر او نیست در این روز نه از برای ظهرین
و نه عشائین و هرگاه بعد از ظهرین قلیله شود از برای عشائین غسل ندارد و هرگاه
مستحاضه قلیله بعد از نماز صبح کثیره شود هر چند لحظه باشد باید از برای ظهرین غسل بکند
و هم چنین هرگاه بعد از ظهرین روی دهد باید غسل از برای عشائین بکند و هم چنین در
سایر اقسام و واجب است بر مستحاضه که استبراء نماید باینکه پنبه بردارد و بقدر یکه
متعارف

متعارفست در معلوم شدن بان قدر صبر نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید از منقطع شدن
یا قلیله بودن یا متوسطه بودن یا کثیره بودن و هم چنین واجب است بشوید ظاهر فرج را
اگر نجس شده باشد و هم چنین تغییر دادن پنبه یا شستن آن هرگاه نجس شده باشد
و احوط آنست که تاخیر نکند نماز را بعد از غسل بلکه وضو و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود
از بیرون آمدن خون بقدر امکان هرگاه متضرر نشود و هرگاه متضرر بشود وجوب ندارد
و احوط آنست که مستحاضه هرگاه غسل نمود یا وضو گرفت از برای نماز و لیکن قبل از نماز دفع
خونش نشده اعاده نماید غسل یا وضو را هر چند ظاهر عدم وجوب است و هرگاه مستحاضه
اعمال خود را بجای بیاورد در حکم طاهر است مباح میشود از برای آن هر چه مشروط بطهارت است
مثل طواف و روزه و مس کتابت قران و لبث در مساجد و عبور نمودن در مسجدین و هرگاه
حرام بوانیم بر آن هر دو را لیکن ظاهر عدم حرمت است بحث پنجم در غسل مس میت است
بدانکه واجب میشود غسل بمس نمودن عضوی از میت که حلول کرده باشد دران حیوة
نه مثل ناخن و موی بعضوی که حلول کرده باشد حیوة دران بعد از سرد شدن و پیش از
غسل دادن و در حکم میت است قطعه که در آن استخوان باشد چه از میت جدا شده
باشد چه از زنده و در وجوب غسل بمس نمودن استخوان بی گوشت اشکال است ظاهر عدم وجوب
است لیکن احوط غسل نمودن است و فرقی نیست در وجوب غسل میان مس نمودن

مؤمن وکافر ومسلم وبالغ وغیر بالغ ونه میان ممکن پیش از غسل باشد یا در اثنای غسل هرچند
کمی باقی مانده باشد ومس نموده باشد عضوی را که غسل آن متحقق شده باشد لیکن از غسل
فارغ نشده باشد وغسل لازم نمیشود بمس شهید ونه کسی که واجب القتل بوده باشد بقصاص
یا رجم یا غیر از این هرگاه غسلی که واجبست بر میت نموده باشند وهرگاه شک داشته
باشند در مس نمودن میت یا سرد شدن آن یا مردن آن محکوم است بعدم وجوب غسل
باب پنجم در غسل میت وسایر احکام آن از کفن نمودن ونماز کردن ودفن نمودن
ودران چند مبحث است مبحث اول در غسل ودران یک مقدمه وسه فصل است
مقدمه بدانکه واجبست روی بقبله نمایند محتضر را بنوعی که بر پشت بخوابانند اورا
وروی او وکف های پای اورا مواجه قبله نمایند بلکه احوط مراعات اینست بعد از
خروج روح تا بدفن وفرقی نیست در این حکم میان صغیر وکبیر ومرد وزن وهرگاه مشتبه
باشد قبله یا تعذر داشته باشد ساقط میشود وسنت است در حال احتضار خواندن
سوره یس ووالصافات واحزاب وآیة الکرسی وآیة السخرة وانّ ربّ
ربّکم الله الذی خلق السموات والارض است تا باخر وسه آیه از آخر سوره بقره را
وهم چنین سنت است که اورا تلقین کلمه اسلام واقرار بامامت ائمه اثنی عشریه
نمایند وسنت است بعد از بیرون رفتن روح از بدن چشمهای اورا برهم گذارند

وچانه

وچانه اورا به بندند تا دهانش باز نشود ودستهای اورا بپهلوی بکشند وروی اورا بپوشانند
بثوبی تا شروع در تجهیز نمایند وچراغ در نزد او روشن نمایند هرگاه در شب فوت شود
تا صبح بلکه سنت است روشن نمودن چراغ در محل وفات در شبهای دیگر مستمر وسنت است
اعلام نمودن مؤمنان را هرچند بطریق عموم باشد وتعجیل نمودن در تجهیز میت مگر مشتبه
شده باشد واحتمال حیوة بدهد وسنت مؤکد است تشییع نمودن جنازه را خصوصا
تا بنماز کردن وسنت است در حال بپهلوی جنازه راه رفتن یا در عقب آن وخبر افضل
ودر پیش روی آن رفتن یا سواره رفتن یا بسرعت رفتن مکروه است وسنت است بر داشتن
چهار جانب جنازه را در حدیث است که عفو میکند خداوند عالم از ان چهل گناه کبیره را
وافضل در ان ابتدا نمودن بمقدم سریر است از طرف راست وبعد از آن بمؤخر طرف
راست وبعد از ان بمؤخر طرف چپ وبعد از ان بمقدم طرف چپ وسنت است
بودن مشیع با تفکر در عاقبت امر وخشوع واتعاظ بموت وترک نماید لهو وخنده
ونشستن را تا انکه میت را بلحد گذارند بلکه کردن سه امر آخر مکروهست مثل ترک ردا
از برای غیر صاحب جنازه واز برای صاحب جنازه سنت است ومکروه است حاضر
شدن جنب وحایض ونفسا نزد میت هرچند خود میت جنب یا نفسا یا حایض
بوده باشد وهم چنین واگذاشتن میت را با زنان وبلند کردن صدا را نزد او

وکذا در قطعهٔ آنچه با غیر آن هر روی شکم آن **فصل اوّل** در احکام غسل بدانکه غسل دادن
میّت واجبست بر تمام مکلّفین و هرگاه یکنفر بعمل بیاورد از دیگران ساقط است لیکن
اختیار غسل و سایر احکام میّت با وارث است و بدون اذن وارث دیگری نمیتواند
بکند و هرگاه بکند باطل است پس اگر وارث منحصر بیکی است اختیار با اوست و هرگاه
متعدد باشند شوهر نسبت بزن مقدّم است بر هر که باشد هرچند زن متعه باشد
یا امه باشد و بعد از شوهر مالک مقدّم است بر غیر مالک و هرگاه مالک متعدد باشند
شریک خواهند بود در ولایت و بعد از آن طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث
است پس پدر و مادر و اولاد مقدّم بر جدّ و جدّه و برادر و خواهر میباشند و ایشان
مقدّم بر اعمام و اخوال میباشند و ولاء عتق مقدّم است بر ولاء ضامن جریره و ضامن
جریره مقدّم است بر حاکم شرع و امّا ارباب طبقهٔ واحده پس پدر مقدّم است بر
مادر و اولاد و اولاد اولاد و ذکور از اولاد بلکه از هر طبقه مقدّم است بر اناث
ایشان و بالغ ایشان مقدّم است بر غیر بالغ از ایشان و کسیکه نزدیک باشد
بمیّت از جانب پدر و مادر مقدّم است بر کسیکه نزدیک باشد بمیّت از جانب
پدر و واجبست غسل دادن هر مؤمن اثنی عشری و واجب نیست غسل دادن کفّار
چه از اهل کتاب باشد و چه از غیر ایشان و امّا مخالف پس در آن خلافست

واحوط غسل دادن است هرچند عدم وجوب خالی از رجحان نیست و در حکم میّت است
سینه یا قطعه که در آن سینه باشد پس غسل دادن آن واجبست بلکه کفن نمودن
و نماز کردن بر آن نیز و واجبست غسل دادن و حنوط کردن و کفن کردن قطعه که در آن
استخوان باشد هرگاه از میّت جدا شده باشد بلکه احوط الحاق جدا شده از زنده است
بیگوشت است بآن و هم چنین طفلی که در شکم چهار ماهه شده باشد و سقط شود واجبست
در آن غسل و حنوط و کفن و دفن و امّا نماز نه واجبست و نه سنّت و هرگاه چهار ماه
کمتر داشته باشد واجبست در کهنه پیچیده شود و دفن شود و واجبست پیش غسل ازاله نمودن
نجاست از بدن میّت و پوشیدن عورة آن را از نامحرم در حال غسل مثل حال
و واجب نیست غسل دادن کسیکه واجب شده باشد کشتن آن برجم یا بقصاص یا غیر آن
هرگاه غسل کرده باشد بامر حاکم شرع یا از جانب خود غسلی را که واجبست از برای میّت
ولیکن هرگاه بعد از غسل بمیرد بسبب دیگر واجبست غسل دادن آن **فصل دوّم** در کیفیّت
غسل بدانکه واجبست غسل دادن میّت را سه غسل اوّل بسدر دوّم بکافور سیّم باب خالص
و واجبست سه غسل باین ترتیب و فرق نیست در آنکه میّت جنب باشد یا حایض یا نباشد
و مخیّر است که هر یک از این سه غسل را ترتیبی بدهند یا ارتماسی هرچند احوط اوّل است
و واجب و شرط است در این اغسال نیّت و احوط آنستکه نیّت هر غسلی را مقارن شروع

دران نمایند مثل اینکه در حال شروع قصد کند که غسل میدهم این میت را باب سدر واجب
قربة الی الله و هم چنین در آب کافور و آب خالص هر چند بعید نیست کفایت نمودن یک
نیت در اول و هرگاه غسل دهنده یک نفر باشد باید همان نیت بکند و هرگاه متعدد
باشند و شراکت در آب ریختن دارند واجب است نیت کنند و هرگاه یکی میت را
میگرداند و دیگری آب میریزد هر چند احوط نیت نمودن هر دو است و هرگاه یکی عضوی را
بشوید و برود و شخص دیگر بخواهد عضوی دیگر را بشوید آنهم نیت بکند و نیت شخص اول کفایت
نمیکند لیکن شخص دویم نیت شستن عضو باقی را میکند نه تمام غسل را و هرگاه یافت نشود
آب مگر از برای یک غسل مقدم است ابتدا بغسل سدر و هرگاه از برای دو غسل یافت شود
مقدم است ابتدا بدو غسل اول که غسل سدر و غسل کافور باشد و احوط آنست که بعد از
این دو تیمم بدهند میت را یک تیمم عوض غسلیکه متعذر است و یک تیمم به نیت مجموع
غسل و هرگاه آب بقدر غسل باشد لیکن سدر یا کافور یا هر دو نباشد بعضی حکم نموده اند
بعدم وجوب غسلیکه خلیط آن متعذر است چه هر دو باشد چه یکی لیکن ظاهر وجوب
سه غسل است به آب خالص و هرگاه غسلیکه متعذر بود بعد از دفن مقدور شود ثمر ندارد و واجب
نیست اخراج نمودن میت و غسل دادن آن بلکه حرام است و هرگاه پیش از دفن
مقدور شود احوط بلکه اقوی اعاده است و هرگاه آب هیچ میسر نشود یا آنکه ترسد
بر میت

نیت آن میکند که آب میریزد

بر میت از غسل دادن آن از هم ریختن پوست یا گوشت آن بجهت سوختن یا آبله داشتن
یا مثل آن احوط آنستکه سه تیمم بدهند میت را به قصد هر یک از سه غسل و یک تیمم
بدل المجموع هر چند بعید نیست کفایت نمودن یک تیمم بدل مجموع و تیمم را مکلف
بدست خود بعمل میآورد نه بدست میت و هرگاه جمع شود جنب و محدث بحدث
اصغر و میتی و آب کفایت یکنفر را بکند هرگاه ملک یکنفر از این سه نفر است مقدم است
از برای آن و واجب نیست بر آن دادن بغیر بلکه جواز آن مشکل است و هرگاه
مباح الاصل باشد واجب است بر دو نفر حی که انها حیازت کنند پس هرگاه یکنفر
سبقت گرفت و بر داشت مخصوص بان میشود و هرگاه دو نفر دفعة واحدة اخذ
نمودند شریک میباشند و اولی آنست که بجنب واگذارده شود و میت را تیمم دهند و محدث
نیز تیمم نماید و شرط است در آب غسل طهارة و اطلاق و عدم انفعال آن بسبب
بملاقات میت مثل کر بودن و آنچه در حکم آنست اگر غسل ارتماسی بدهند و احوط اعتبار
اباحه مکان است و شرط است اباحه ظرف در کافور و سدر **فصل ششم** در تکفین واجب است
کفن نمودن میت چه مرد باشد چه زن به سه پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است
که آنرا ازار نیز نامند و شرط است که در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند
و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را داشته باشد و در لفافه آنکه در طول از

دو طرف آن بقدری زیاد باشد که بر روی هم بیفتد طرفاین و افضل بلکه احوط در پیراهن
بلند بودن آنست تا بقدم و در لفافه پوشیدن آنست از سینه تا بقدم لیکن
احوط بلکه اظهر آنستکه زاید بر قدر واجب را بیرون اذن کبار ورثه نکنند خصوصاً
هرگاه صغیری داشته باشد از مال صغیر برندارند و هرگاه سه پارچه ممکن نشود اکتفا نمایند
بهر چه ممکنست چه یکپارچه باشد چه زیادتر بلکه اگر مقدور نشود مگر پوشیدن عورة
همان واجبست و کیفیت تکفین آنستکه لنگ مقدم بر لفافه باشد و احوط بلکه
اقوی آنستکه هر یک از سه پارچه ساتر پارچه زیر خود باشد و حرامست کفن کردن بغصبی
و نجس و حریر خواه مرد باشد میت یا زن خواه کوچک باشد خواه بزرگ و به پوست
حیوانات هر چند از مرکبی و ماکول اللحم باشد بلکه احوط ترک نمودن ثوبیست که از
موی و کرک بافته باشند هرگاه از ماکول اللحم باشد و هرگاه از غیر ماکول اللحم باشد
معروف عدم جوازست و آن احوطست و شرط نیست در صحت تکفین نیت قربة
و نه فاعل مخصوصی و حرامست اخذ نمودن اجرت بر واجب از آن و کفن واجب
بیرون کرده میشود از اصل مال میت هر چند مدیون باشد مگر زن که کفن او
بر شوهر است هر چند زن مالدار باشد و واجبست بعد از غسل و پیش از کفن حنوط
کردن میت چه مرد باشد چه زن چه مکلف باشد چه غیر مکلف و آن

عبارتست

عبارتست از مالیدن کافور را بمواضع هفت گانه سجود و کفایت میکند در آن مسمی
لیکن افضل آنست که بقدر هفت مثقال و نیم شرعی باشد و کم مقدور نباشد کافور دفن کنند
بدون حنوط لیکن وجوب آن در غیر محرم است و بر محرم حرامست حنوط بلکه کافور
در آب غسل او نیز داخل نکنند و سایر بوهای خوش را نزدیک او نبرند و وجوب حنوط
در وقت امکانست پس هرگاه مقدور نشود تمام آن یا بعض آن غیر مقدور باشد
ساقطست و سنتست که کافور را بکف دست خورد کنند و لب لنگ و دامان
نکوبند و هرچه از مواضع سجود زیاد بیاید بر سینه میت بریزند بلکه مطلقا سنتست
که کافور بر سینه بریزند **بحث دویم** در نماز میت و در آن نه فصلست **فصل اول**
بدانکه واجبست نماز بر هر که شیعه اثنی عشری بوده باشد هر چند شهید شده
باشد یا کشته شده باشد بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا ختنه نکرده باشد
یا غیر ایشان از اصحاب کبایر و هم چنین واجبست بر سنی چه در حال تقیه و چه
در حال غیر تقیه و جایز نیست نماز بر کفار چه کافر حربی باشد چه مرتد چه ذمی
باشد چه غیر ذمی و هم چنین است حکم خوارج و نواصب که اظهار عداوت حضرت
امیر المؤمنین یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام را بکنند و هم چنین غلات که قائلند
باینکه علی ابن ابی طالب ع خداست و در حکم مسلمانست طفل و دیوانه که پدر یا مادر

آن مسلم باشد وهم چنین میتی که در بلاد اسلام یافت شود واجب نمیشود نماز بر میت
مگر بعد از تمام شدن شش سال خواه حر باشد وخواه عبد خواه مذکر باشد وخواه مونث
ومستحب است نماز بر طفل هرگاه کمتر از شش سال داشته باشد هرگاه متولد شود
زنده وهرگاه متولد شود مرده نماز نیست بر آن اصلا فصل دوم بدانکه نماز میت
واجبست بوجوب کفائی بر هر مکلفی لیکن شرط است در صحت آن انکه نماز
گذار مومن اثنی عشری باشد وبلوغ شرط نیست پس اگر طفل ممیز بجای آورد صحیحست
ازو لیکن از مکلفین ساقط نمیشود تکلیف ظاهری مگر انکه علم بهم رسانند بصحت
نماز آن واولای بنماز اولای تغسیلست چنانچه گذشت واولویت در اصل
نماز نه در خصوص جماعت پس جایز نیست نماز بر میت بدون اذن ولی چه فرا
دی وچه جماعت ولیکن از برای ماموما اذن معتبر نیست وهرگاه وصیت نموده
باشد میت که اصلی بر آن نماز کند جایز نیست نماز کردن بان مگر باذن ولی
هرچند احوط امضای وصیت است فصل سیم در کیفیت نماز بدانکه واجبست
در نماز میت انکه نیت بکند وپنج تکبیر که اول آنها تکبیرة الاحرام است بگوید
ودر میان آنها چهار دعا بخواند اول شهادتین دوم صلوات بر پیغمبر آخر الزمان
وآل آنجناب صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین سیم دعای از برای مومنین ومومنات

چهارم

چهارم دعای از برای میت پس اگر بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد
وآل محمد وبعد از تکبیر سیم اللهم اغفر للمومنین والمومنات وبعد از تکبیر چهارم
اللهم اغفر لهذا المیت وبعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لیکن افضل متابعت
ماثورست از آن جمله آنست که بگوید که بعد از تکبیر اول اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی
الساعة واگر زیاد کند بعد از شهادت اولی الها واحدا احدا صمدا فردا حیا قیوما
لم یتخذ صاحبة ولا ولدا لا اله الا الله الواحد القهار ربنا ورب آبائنا الاولین خوبست
وبعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد وارحم محمدا وآل محمد وبارک محمد وآل محمد
کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید وبعد از
تکبیر سیم اللهم اغفر للمومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات
واگر زیاد کند وادخل علی موتاهم رافتک ورحمتک وعلی احیائهم برکات سمواتک
وارضک انک علی کل شیء قدیر خوبست وبعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم عبدک وابن
عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم
منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه

وان کانت مسیئة فتجاوز عنها واغفر لها اللهم اجعلها عندک فی علیین
واخلف علی اهلها فی الغابرین وارحمها برحمتک یا ارحم الراحمین پس بگوید
پنجم را و بگوید اللهم عفوک عفوک لیکن این دعا در وقتیست که میت شیعه اثنی عشری مکلف
باشد و اگر طفل باشد چه نماز براو واجب شده چه نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم
اجعله لابویه ولنا سلفا وفرطا واجرا اگر پدر و مادر هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از
ایشان کافر نخوان باشد دعا را بدیگری منحصر نماید و اگر میت مجهول الحال باشد
بعد از تکبیر چهارم اگر بگوید اللهم ان کان یحب الخیر واهله فاغفر له وارحمه
وتجاوز عنه خوبست و اگر مخالف باشد یا ناصبی که تقیه براو نماز کند در نماز مخالف
بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم املاء جوفه نارا وقبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب و در
نماز ناصبی بگوید اللهم اخز عبدک فی عبادک وبلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم
اذقه حر عذابک فانه کان یوالی اعدائک ویعادی اولیائک ویبغض اهل بیت نبیک
و بعد از تکبیر پنجم ترک این دو صفت نیست و اگر میت مستضعف باشد بگوید اللهم اغفر للذین
تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و واجبست در نماز نیت یعنی که قصد نماید
فعل مهیای را طاعة لله وتقربا الی الله و معتبر است تعیین میت هر چند باشاره باشد
و قصد قربتها اگر بجماعت بکنند و هم چنین واجبست قیام و روی بقبله نمودن با امکان

وگذاردن

و گذاردن میت را پیش روی نماز گذار و سر او بطرف دست راست نماز گذار مگر آنکه ماموم باشد
و هرگاه عکس بگذارند یا پشت سر نماز بجا آورد باطل است چه برسم عمد باشد یا سهوا یا بجهل و همچنین
شرط است به پشت خوابانیدن میت را در حال نماز و دور نبودن میان مصلی و میت
بنحوی که صدق نکند عرفا نماز گذاردن بر میت مگر آنکه دور بودن بجهت کثرت مصلیان
باشد و شرط است آنکه ماحی صورت نماز از سکوت طویل یا فعل کثیری که ماحی باشد
بعمل نیاورد و شرط نیست در آن اباحه مکان و نه لباس و نه ستر عورة و نه طهارة
از خبث و نه بودن لباس از جلد غیر ماکول اللحم ولیکن احوط مراعات جمیع الخبر است که
در نماز کند اهم و معتبر است مگر طهارت از حدث صغیر و اکبر که آن سنت است و سنت است
و جایز است آن برای محدث تیمم با قدرت بر آب و جایز نیست نماز مگر بعد از تغسیل و تکفین
مگر در شهید **بحث سیم** در دفنست بدانکه واجبست دفن نمودن میت بوجوب
کفایی بنحوی که پنهان شود جسد او در زیر خاک محفوظ بماند جثه او از ضرر سباع و بوی
آن از انتشار و واجبست بخوابانند ابتدا بدست راست روی بقبله و جایز نیست
گذاشتن میت را در حجره یا تابوت هر چند از سنگ یا کاشی باشد مگر در صورتیکه
مقدور نباشد مثل آنکه زمین سنگ باشد یا برف بسیاری که نقل آن ممکن نباشد
بموضع مناسب و هرگاه میت را دفن نمایند با تابوت جایز است لیکن مکروه است

وهرگاه شخص فوت شود در دریا و جهت نقل ننمایند او را کشتی با امکان آن و عدم فساد
بدن آن و هرگاه نشود بگذارند او را در ظرفی مثل خمره و سر او را ببندند و در دریا اندازند یا
آنکه برپای آن یا مثل آن چیز سنگینی مثل سنگ ببندند و او را در آب اندازند و جمعی واجب
دانسته اند روی بقبله نمودن او را در حین انداختن و آن احوط است هر چند وجوب آن
ثابت نیست و حرام است دفن نمودن غیر مسلم را از کفار و اولاد کفار در مقبره مسلمین مگر در
صورت اشتباه و یا آنکه میت زن غیر مسلمه باشد چه کتابیه و چه غیر کتابیه و حامله باشد
بطفل مؤمن که جهت او پشت بقبله دفن نمایند تا آنکه طفل روی بقبله باشد هرگاه
طفل صاحب روح شده باشد و حرام است نبش نمودن قبر مگر در بعضی صور مثل آنکه بعد از
دفن معلوم شود که قبر مغصوب بوده است یا از غیر بوده است و راضی نشود به بودن میت
در آن زمین و هم چنین حرام است نقل کردن میت را بعد از دفن بغیر مشاهد مشرفه
بلکه بمشاهد مشرفه نیز در نزد مشهور و آن احوط است مگر آنکه میت را در تابوتی یا در مکانی
روی زمین گذارده باشند که نقل از آن جایز است و حرام است سیلی زدن بصورت
و خراشیدن آن و کندن موی چه در ممات اقارب و چه در غیر اقارب و هم چنین شق
نمودن رخت در مصیبت غیر پدر و برادر و اما در آنها پس جایز است لیکن این در غیر
زوجه است و در آن بعضی تصریح بجواز نموده اند از برای شوهر و آن خوب است و جایز است

نوحه

نوحه نمودن بر میت با وصفیکه در آن باشد واما گریستن بر آن پس جایز است چه
پیش از فوت و چه بعد از آن و مستحب است از برای کسیکه بر آن مصیبت وارد
شود بگوید انا لله و انا الیه راجعون چنانچه سنت است تسلیت دادن اهل میت
ببودن حیات و ممات مستند به مصلحت و حکمت و تقدیر جناب احدیت و ذکر
نمودن آنکه وعده فرموده است صبر بر آن را از اجر و دعا نمودن از برای میت
و اقل تعزیه آنستکه ببیند او را اهل مصیبت و سنت است به روز تعزیه
گفتن و سنت است زیارت اهل قبور خصوصاً در روز شنبه و دوشنبه و پنجشنبه
و سنت است در وقت داخل شدن قبرستان که بگوید السلام علی اهل الدیار
من المؤمنات و المسلمین رحم الله المستقدمین منا و المستاخرین و انا ان شاء الله
بکم لاحقون و خواندن آیة الکرسی و هدیه نمودن ثواب او را باهل قبور و در حدیث است
کسیکه چنین کند خلق میکند خداوند عالم از برای او بعدد هر حرفی ملکی که تسبیح کند
از برای او تا روز قیامت و هم چنین سنت است خواندن یازده مرتبه سوره توحید در
حدیث است که هرگاه چنین کند بعدد مردگان اجر و ثواب یابد و سنت است بر سر
قبر خواندن هفت انا انزلناه در حدیث است که می آمرزد خداوند عالم او را و صاحب
قبر را **مطلب ششم** در تیمم و در آن چند فصل است **فصل اول** در اسبابیکه باعث

انتقال از وضو و غسل میشود بتیمم و آن چند چیز است اوّل نداشتن آب بقدری که
در وضو و غسل کفایت کند هر چند بقدر بعض آن داشته باشد و هرگاه بدن آن
یا لباسیکه حاجت دارد در نماز نجس شده باشد و طهارت نداشته باشد و آب بهر
دو کفایت نکند تیمم نماید و نجاست را باب بشوید هرگاه معفو نباشد و چیزی که
تیمم بآن صحیح است یافت نشود و هرگاه نجاست معفو باشد یا تیمم ممکن نباشد
وضو یا غسل را مقدم بدارد دوم نرسیدن باب بسبب ترس از درندگان
یا دزدان بر نفس یا مال یا عرض چه از خود و چه از غیر که محترم باشد هر یک
و فرق نیست در مال میان آنکه کم باشد یا بسیار سیوم میسر نشدن آلات
و اسباب آب کشیدن یا گرم نمودن آن یا تنخواهی که محتاج است بآن از برای
خریدن آب یا اسباب تحصیل آن مثل دلو یا ریسمان و هرگاه موقوف باشد تحصیل آب
باسبابیکه ممکن باشد خریدن آن از برای آن باید بخرد هرگاه متضرر بآن نشود
بنحویکه اجحافی در آن نباشد بحسب حال آن چهارم تضرر استعمال آب بجهت بیماری یا مرض
خواه شامل تمام بدن باشد یا مخصوص بعضوی و خواه خوف هلاکت داشته
باشد یا بر زیاد شدن مرض یا طول کشیدن آن بلکه هم چنین است حکم هرگاه خوف
داشته باشد که از استعمال آب مرضی بهم رسد و مدار در حصول ضرر بر مظنه است

چه

چه از تجربه باشد چه از قول طبیب حاذقی که وثوق بقول آن باشد و از جمله ضرورات
ترکیدن دست یا صورت و خون افتادن آن پنجم خوف بر تشنگی خود یا رفیق
خود که از مفارقت آن متضرر شود هر چند کافر باشد یا متضرر نشود لیکن صاحب نفس محترمه
باشد یا بر حیوانی برسد که بمردن آن متضرر شود ششم سرد بودن هوا یا گرم نبودن
آب بنوعیکه نتوان آب را استعمال نمود پس در این صورت واجبست تیمم نماید بدل وضو
و غسل صحیح نیست و واجبست طلب نمودن آب با امکان و عدم ضرر و وسعت وقت
هرگاه یقین نداشته باشد بنبودن آب پس هرگاه ممکن نباشد یا عسر یا حرج یا ضرری
در طلب آن باشد چه بر نفس چه بر مال چه بر عرض یا یقین بنبودن آب داشته باشد
یا وقت تنگ باشد واجب نیست طلب نمودن و مقدار طلب بقدر یک
تیر پرتاب است از تیر انداز معتدل با کمان معتدله اگر زمین پست و بلند و مشتمل
بر اشجار و احجار باشد و اگر نباشد بقدر دو تیر پرتاب است بنحو مذکور در هر
چهار سمت و اگر طلب ننمود و نماز کرد با وسعت وقت باطل است و هرگاه صبر ننمود
تا آنکه وقت تنگ شد صحیح است [illegible] در آنکه تیمم بآن باید کرد
بدانکه تیمم کردن بخاک خالص بی اشکالست و با وجود خاک بسنگ خلافست
و ظاهر عدم جواز است و هرگاه قدرت بر خاک و زمین و سنگ نداشته باشد

جایز است تیمم بغبار رخت یا نمد یا یال اسب یا مثل آن و هرگاه ممکن نشود مگر سنگ لازم است
تیمم کردن بآن و هرگاه سنگ و غبار هر دو میسر شود احوط جمع میان غبار و سنگ است
و مخیر است در غبار رخت و نمد و یال اسب از هر یک که خواهد بکند ولیکن معتبر است که غبار را
جمع کند بتکانیدن و نحو آن و هرگاه هیچ غبار در آنها بهم نرسد یا اگر غبار کمتر
و مثل آن باشد جایز نیست تیمم کردن بآن و هرگاه هیچ یک از آنچه ذکر شد ممکن
نشود و گل میسر شود و ممکن نشود خشک کردن آن واجب است تیمم بآن بشرط آنکه نبوده
باشد از چیزهایی که تیمم صحیح نیست بآنها و هرگاه سنگ و گل هر دو میسر شود احوط جمع نمودن
میان هر دو است و هرگاه ممکن نشود هیچ یک از آنچه مذکور شد ساقط میشود تیمم و نماز
و فرق نیست در خاک میان سرخ و سفید و سیاه و غیر آن و جایز نیست تیمم نمودن بخاک
غصبی و خاک نجس و بغیر زمین مثل اشنان و آرد و خاکستر هر چند از زمین بوده باشد
و معادن مثل زرنیخ و سرمه و نه بزمین آهک و گچ بعد از پختن و در صحت تیمم در مکان
غصبی بخاک مباح خلاف و اشکال است و احوط بلکه اقوی عدم صحت است و مکروه است
تیمم نمودن بزمین شوره زار مادامی که حایل نباشد نمک میان دست و زمین و هرگاه
حایل باشد جایز نیست فصل در کیفیت تیمم بدانکه واجبات در تیمم هشت چیز
اول نیت قربت و احوط تعیین نمودن وجوب یا ندب و استباحه عملی است که مشروط بیکی

در وضو

در وضو کرده نشد و اما رفع حدث پس در اینجا راه ندارد و هرگاه در ذمه مکلف
تیمم بدل از وضو و غسل هر دو باشد معین است که تعیین نماید تیمم بدل از وضو است
یا بدل از غسل و هرگاه یک تیمم در ذمه آن باشد تعیین بدلیت ضرور نیست بلکه
احوط است و لیکن احوط آنست که نیت تیمم را باین طریق بکند که تیمم میکنم بدل از
وضو یا غسل بجهت مباح بودن نماز از جهت آنکه واجب است یا مستحب است قربة
قربة الی الله دوم زدن باطن دو کف دست است با هم بر زمین در حالتیکه
هر دو بهم باشد پس مجرد گذاردن بر خاک کفایت نمیکند هر چند بقوت
بگذارد و هرگاه ممکن نشود زدن دو کف با هم اکتفا نماید بآنچه مقدور است
چنانچه هرگاه ممکن نشود زدن باطن واجب است زدن ظاهر هر دو و هرگاه
ممکن نشود از یکدست باطن و از یکدست ظاهر واجب است بهمین نحو و در عدد زدن
دست بر زمین خلاف است و ظاهر کفایت نمودن یکدفعه است چه بدل از وضو
و چه بدل از غسل هر چند احوط جمع نمودن میان یکدفعه زدن و دو دفعه زدن است
خصوصا در تیمم بدل از غسل و زدن دوم باید بعد از مسح دستها بوده باشد
سوم مسح نمودن پیشانی است از رستنگاه موی سر تا بطرف بالای دماغ بباطن
هر دو کف با هم و احوط مسح نمودن دو طرف پیشانی و ابروها است و هرگاه

ممکن نشود مسح نمودن بهر دو کف مسح نماید بباطن دستیکه ممکن است و ظاهر
دست دیگر چهارم مسح نمودن پشت هر یک از دو کف از بند دست تا سر انگشتان
بباطن کف دست دیگر و هرگاه ممکن نشود مسح نمودن بباطن کف مسح نماید بظاهر
آن و معتبر است در پیشانی و ظاهر هر دو کف تمام را مسح نمودن و اما در مسح کردن بباطن
هر دو کف شد استیعاب وجوب ندارد بلکه احوط است و میباید از اطراف حدود
در هر یک از اعضای تیمم چیزی را زیاد نماید از برای جزم نمودن بحصول قدر واجب
پنجم ترتیب باینکه زدن دو دست پیش از مسح پیشانی باشد و مسح پیشانی پیش از
مسح پشت دو دست باشد و مسح دست راست پیش از مسح دست چپ باشد لیکن
این در صورتیست که یکدفعه بزند دو دست را بر زمین و اما در صورتیکه دو دفعه بزند دفعه
دوم باید پیش از مسح دو دست باشد ششم موالات باینکه پی در پی بجا آورد افعال
تیمم را هر چند بدل از غسل باشد هفتم مباشرت باینکه مکلف خود بجا آورد تیمم را
چنانچه در وضوء و غسل گذشت هشتم نبودن حایلی و مانعی در میان دست و کف
ماسح و ممسوح حتی مثل انگشتر که هرگاه در دست باشد و مسح نماید بر پشت دست
کفایت نمیکند بلکه باید انگشتر را بیرون آورد از دست فصل سوم در احکام
تیمم بدانکه تیمم پیش از وقت فریضه صحیح نیست و صحیح است در جای تنگ بودن

وقت

وقت بی اشکال و اما در سعت وقت خلاف است و ظاهر صحت است لیکن احوط تأخیر
نمودن است تا آخر وقت چه امید رفع شدن عذر داشته باشد چه نداشته باشد
و فرق نیست در جواز تیمم در تنگی وقت میان نماز واجب و سنت یومیه و غیر
یومیه پس هرگاه وقت نافله تنگ شود جایز است تیمم بکند از برای آن و بعد از آن
فریضه را بکند بدون اشکال چنانچه هرگاه از برای فریضه در تنگی وقت تیمم کرد جایز است
بعد از آن نماز واجب دیگر را اول وقت بکند و منتظر آخر وقت نشود و هرگاه نماز
قضا در ذمه شخص باشد میتواند در اول وقت تیمم میکند و نماز فریضه حاضره را
بکند بی اشکال هر چند اراده نماز قضا نداشته باشد لیکن احوط آنستکه بقصد نماز
قضا تیمم بکند و چند رکعت نماز قضا بکند و بعد فریضه حاضره را بکند و هر نمازی را که با تیمم
کرد صحیح است و اعاده آن بعد از رفع عذر وجوب ندارد چه در حضر باشد چه در سفر چه
در وقت باشد چه در خارج وقت متعمد بر جنابت باشد یا نه مسلم باشد بنبودن
آب در صورت تعمد بر جنابت یا نباشد بدن و لباس آن پاک باشد در حال
نماز یا نباشد و متعذر باشد شستن آن و جایز است چندین نماز به یک تیمم
بکند و هرگاه بعد از تیمم و پیش از شروع در نماز آب یافت شود و ممکن شود
استعمال آن و بقدر زمان استعمال وقت بگذرد تیمم آن باطل است و هرگاه در

نماز آب یافت شود نماز صحیح است هر چند وقت وسعت داشته باشد بنا بر مختار و در وسعت
نماز را تمام نماید لیکن احوط اعاده یا قضاء است و هرگاه وقت تنگ باشد و وسعت
تمام نمودن نماز بدون اشکال و هرگاه تیمم کند بدل از غسل و محدث بحدث اصغر شود
و جهت تیمم نیز بدل از غسل لکن احوط جمع نمودن میان وضو و تیمم بدل از غسل است
با امکان وضو و جمع نمودن میان دو تیمم با عدم امکان وضو یکی بدل از آن و دیگری
بدل از غسل و شرط نیست در غیر موضع تیمم طهارت بی اشکال است و اما در مواضع تیمم
شرط است با امکان و با عدم امکان نجاست آن مواضع ضرر ندارد و هرگاه نجاست [illegible] داشته
باشد ازاله آن احوط و اولی است و سنت است بسم الله گفتن در [illegible] شروع
در تیمم و تکانیدن دست بعد از زدن بر زمین و اخذ نمودن خاک تیمم را از جاهای
بلند که اطمینان آن طهارت داشته باشد و بهم نمودن انگشتان را در حالت زدن
دو دست بر زمین فصل تیمم بدانکه واجب است تیمم بر محدث از برای نماز واجب
و طواف واجب و اجزای منسیه و سجده سهو و شرط است از برای مطلق نماز چه واجب باشد
چه سنت بلکه واجب است تیمم از برای هر چه واجب میشود طهارت آبی از برای آن
مثل روزه ماه رمضان و قضای آن چه از برای خود باشد و چه از برای غیر و از برای
داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و توقف در سایر مساجد و مس نمودن کتابت قرآن

هرگاه

هرگاه واجب شود هر یک از این امور و هرگاه محتلم شود در مسجد الحرام یا مسجد مدینه واجب است
تیمم بکند از برای بیرون آمدن هرگاه غسل ممکن نباشد یا باعث توقف مسجد بشود و
و هرگاه غسل ممکن باشد و زمان آن کمتر از زمان تیمم یا مساوی باشد و باعث توقف
مسجد نشود اقوی وجوب غسل است و احوط الحاق حائض و نفساء است بجنب در وجوب
تیمم از برای بیرون آمدن از مسجد و گاهی واجب میشود تیمم بنذر و شبه آن و مستحب است
تیمم از برای خوابیدن و نماز میت هر چند آب ممکن باشد چنانچه سنت است
از برای هر چه سنت است وضو و غسل مگر از برای تحیه نماز که جایز نیست مقصد دوم
در طهارت از خبث و در آن چند فصل است فصل اول در انواع نجاسات و آن ده
چیز است اول و دوم بول و غایط از هر حیوانی که حلال گوشت نباشد و خون جهنده
داشته باشد یا نکه در وقت بریدن رگ خون بقوه خارج شود و فرق نیست در غیر
ماکول اللحم میان آنکه انسان باشد یا غیر آن صحرائی باشد یا دریائی از طیور باشد یا غیر طیور
حرمت آن ذاتی باشد یا عارضی سیم منی است از حیوانیکه خون جهنده داشته باشد
هر چند حلال گوشت باشد چهارم خون حیوانیست که صاحب خون جهنده باشد چه
ماکول اللحم باشد چه غیر آن کم باشد یا بسیار از رگ بیاید یا از غیر آن مگر خونیکه باقی
بماند در ذبیحه ماکول اللحم بعد از ریختن خونیکه متعارفست ریخته شود طاهر و حلال است

وهم چنین است خونیکه در گوشت است بدون اشکال بلکه خون در کبد و قلب هر چند احوط
اجتناب است مثل خونیکه یافت میشود در تخم مرغ در صورتیکه علقه نباشد یا معلوم نباشد
هر چند ظاهر دران طهارة است بخلاف خونیکه در شیر حیوان یافت میشود که آن نجس است
[illegible] سگ و خوک صحرائیست و اجزای هر یک هر چند حیات دران حلول نکرده باشد
مثل موی و استخوان [illegible] میته است هر گاه از حیوانی باشد که صاحب خون جهنده باشد
چه انسان باشد چه غیر انسان از حیوانات لیکن در انسان نجاست آن مخصوص است
به بعد از مردن و پیش از غسل دادن و اما میته حیوانیکه صاحب نفس سائله نباشد طاهر است
هر چند عقرب و وزغه باشد و اجزای میته نجس نجس است خواه جدا شده باشد در حال حیوة یا بعد از
آن اگر از اجزائی باشد که حیوة دران حلول کرده باشد و در اجزای صغاری که از انسان
جدا شده باشد میشود مثل آنکه از لب جدا میشود و در بعضی اوقات ظاهر طاهر است و احوط اجتناب است
و اما مثل پشم و موی و کرک و استخوان پس پاک است بدون اشکال [illegible] کافرات
و آن نجس است مطلق حتی یهود و نصاری و مجوس نظر باینکه نجاست غیر اینها از حیث
کفار و خواه بت پرست باشد و خواه آفتاب پرست و خواه غیر اینها بی اشکال است
و کفر متحقق میشود یکدفعه بعدم تحقق اسلام باینکه اعتقاد بیگانگی خدا یا پیغمبری پیغمبر آخر
الزمان صلی الله علیه و آله یا معاد که اصول دین است نداشته باشد و یکدفعه بانکار نمودن یکی از اینها

بعد از

بعد از اعتراف و اعتقاد بان و یکدفعه بانکار نمودن یکی از بدیهیات دین را مثل وجوب نماز
یا حج یا روزه ماه مبارک رمضان و انکار حرمت شراب و غیر ان و فرق نیست در کفر میان
آنکه متحقق میشود به نسبت باینکه عزم نماید بر کفر یا بقول مثل آنکه انکار یا تکذیب پیغمبر نماید یا حکم
نماید بحلیت چیزیکه حرمت آن ضروریست یا بعکس این یا بفعل باشد مثل سوزانیدن
قران و ما یدل عذره بخانه کعبه و در نجاست و طهارت اطفال کفار خلافست و احوط
بلکه اقوی نجاست است و اما ظروف و البسه کفار شرعا محکوم بطهارت است مادامیکه
علم به نجاست آنها بهم نرسد و مطلق مظنه کفایت نمیکند در نجاست بلکه در کفایت
نمودن قول عدل یا عدلین اشکال و خلافست و احوط اجتناب است [illegible] شراب
و هر مسکریکه روان باشد در اصل هر چند منجمد شده باشد و اما جو بعد آنها پس طاهر است و مشهور ملحق نموده اند
بشراب انگور را هر گاه غلیان بهم رساند و آن احوط بلکه ظاهر است هر چند نشوند و مسکر
بهم نرسانند و فرق نیست در غلیان میان آنکه بآتش باشد یا بآفتاب یا بهوا یا بنفسه
و حرام نیست عصیر انگور پیش از غلیان مادامیکه اسکار ندارد و هر گاه شک نماید در آنکه غوره
انگور شده است و بجوش آمده محکوم بطهارة است و در عصیر کشمش و خرما خلافست و اقوی
طهارة و حلیت است و احوط اجتناب است [illegible] فقاع است و آن از جو بعمل می آید و الحکم
معتبر است دران صدق اسم در عرف عرب و عجم علاوه نموده اند بر نجاسات عرق

جنب از حرام و عرق شتر جلّال بلکه مطلق حیوان جلّال را و آن ضعیف است لیکن اجتناب از آن
احوط است خصوص از اوّل مطلق خواه عرق در وقت حصول جنابت باشد یا بعد خواه
از مرد باشد و خواه از زن از زنا باشد یا از لواط یا وطی بهیمه یا غیر اینها از آنچه حرمتش
ذاتی باشد بلکه در وطی حایض یا نفسا و وطی در روز روزه ماه رمضان یا نذر معیّن یا در ظهار
پیش از کفّاره دادن احوط اجتناب است و امّا آنچه بعضی از قدما نقل شده از نجاست
آنها مثل عرق جنب از احتلام و نجاست ولد الزنا و سؤر آن و شیر دختر و سگ و خوک دریائی
و بول اسب و قاطر و الاغ و روث اینها و فضله مرغ خانگی و روباه و موش و وزغ و سوسمار
و مسوخات پس ضعیف است لیکن احوط اجتناب از تمام است فصل در احکام
نجاسات است بدانکه واجب نیست ازاله نجاسات فی نفسها بلکه مستحب است و شرط است
ازاله آنها از رخت و بدن حتی ناخن و موی آن مثل ریش مرد و گیس زن بنا بر احوط در نماز
و طواف بلکه واجب است در وجوب هر یک با امکان ازاله و عدم عفو از آن و از محل
پیشانی در سجود و هم چنین شرط است ازاله آنها از ظروف بجهة استعمال نمودن با رطوبت
در چیزی که شرط است طهارت مثل خوردن و آشامیدن و تطهیر نمودن هر گاه استعمال آن
مستلزم تعدی نجاست باشد و از ماکول بجهة خوردن و واجب است ازاله آن از مسجد و قرآن
و آلات مختصه بآن مثل جلد و از ضرایح مقدسه و روی پوشش آنها و از تربت حضرت امام حسین
علیه السلام

علیه السلام بنا بر احوط حرام است نجس نمودن مسجد بلکه ادخال نجاست در آن بنا بر مشهور و آن احوط است
و معتبر است در تطهیر نجاسات بر طرف کردن عین نجاست نه رنگ و بوی آن فرق نیست
در لزوم بر طرف کردن میان نجس و متنجس و معتبر است در تطهیر با آب مطلق بودن آب نه
در حالت اختیار چه در حالت اضطرار و کفایت میکند در تطهیر جامه و بدن از بول یکدفعه
شستن در آب جاری بلکه در کر نیز بنا بر اقوی و امّا در آب قلیل دو دفعه معتبر است مگر در بول
طفل ذکور شیرخوار مسلم که در آن ریختن آب کفایت میکند یکدفعه فرو گرفتن تمام محل را که بول بآن
رسیده باشد یا غلبه آب بر بول و نفوذ آن بهر جائیکه بول رسیده است هر چند غساله از محل بیرون
نرود و لیکن احوط بیرون کردن است و غساله طاهر است لیکن احوط اجتناب است و امّا در غیر
بول پس کفایت میکند یکدفعه شستن مطلق چه در ثوب و چه در بدن و چه در غیر آن هر چند
احوط تعدد است مگر در ظروف که سه دفعه باید شسته شود از هر نجاستی غیر از نجاسات مردن
موش و شراب و ولوغ سگ و خوک که در مردن موش سه دفعه باید بشویند هر چند احوط آنستکه
هفت دفعه شسته شود و هم چنین در شراب احوط آنستکه هفت دفعه بشویند هر چند ظاهر کفایت
سه دفعه است و هر گاه ظرف از چوبی یا سفالی باشد بی روغن یا کدو باشد احوط [illegible] است
هر چند ظاهر آنستکه قبول تطهیر میکند ظاهر آن و امّا در ولوغ خوک و سگ پس در خوک
واجب است هفت دفعه شستن و در سگ سه دفعه هر چند احوط در آن نیز هفت دفعه

بسیار شد لیکن شستن اول باید بخاک باشد و احوط آنستکه یکدفعه خاک مال نمایند آنرا
بعد از آن دفعه دیگر خاک را ممزوج باب نمایند و بعد باب بشویند دو دفعه و خاکستر و گچ و
و اشنان و امثال آنها بعوض خاک کفایت نمیکند و هر گاه در ظرف چند دفعه ولوغ
شده باشد یکدفعه شستن بنحو مذکور کفایت میکند و معتبر است در تطهیر هر چیزی که آب در آن
فرو میرود فشردن اگر شسته شود باب قلیل مگر بول طفل شیرخوار که حاجت بفشردن
ندارد چنانچه گذشت و اما در آب جاری یا کر ظاهر آنست که حاجت نیست بفشردن
هر چند احوط است [illegible] در مطهرات و احکام آنها و در آن چند مطلب است
[illegible] در آب بدانکه آب یا آب مطلق است یا مضاف و هر یک بدون ملاقات
نجاست پاک است و اما در مطهر بودن پس آب مضاف رفع نمیکند نه حدث و نه
خبث را و نجس میشود بملاقات نجاست هر چند بقدر کر یا زیادتر بوده باشد
و اما آب مطلق پس آن پاک میکند هر چیزی را مگر آنکه قابلیت پاک شدن نداشته
باشد و اما هر گاه برسد آن بنجاست پس منقسم میشود باقسام چند اول آب جاری
و آن عبارتست از آبی که بجوشد از زمین و چاه نباشد خواه روان باشد بر روی
زمین یا نباشد خواه در تمام سال جاری باشد یا در بعضی و آن نجس نمیشود بملاقات
نجاست مثل آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن متغیر شود بنجاست چه بمقدار کر باشد

یا نباشد لیکن هر گاه منقطع شود بنحوی که در میان مزرعه یا قرار بگیرد بمانند که آب
دیگر برود آن آب جاری نیست و هم چنین هر گاه در وسط نهر نجاستی که متغیر
کند رنگ یا بوی یا طعم آب را ریخته شود بنحوی که رشته متصل به تغیر در آن نماند پس
آن موضع نجس است بالای آن حکم آب جاری نیست اما پایین آن پس
معتبر است در آن که نیست مثل صورتی که منقطع شده بود و هر گاه آب
قلیل در کنار آب جاری بوده باشد متصل شده بان نیز در حکم آب جاری است هر گاه
مساوی باشد یا جاری فوق آن و اما اگر جاری پایین باشد پس آن آب قلیل بملاقات
نجاست نجس میشود و هم چنین حوضهای کوچک حمام که متصل بخزینه میباشند که در
عراق عرب و حجاز متعارف نیست در حکم آب جاری است در پاک نمودن و نجس
نشدن بمجرد رسیدن نجاست بان مادامیکه متصل بخزینه باشد و آنچه در خزینه است
بقدر کر باشد و هر گاه اتصال آن قطع شود در حکم آب قلیل است و فرقی نیست
در این حکم میان حمام و غیر حمام و اما غساله حمام که در منجلاب جمع میشود هر گاه علم
بنجاست یا طهارت آن بهم رسد پس اشکالی ندارد و هر گاه شک داشته باشد احوط
اجتناب است مثل زمینهای حمام و ظاهر طهارت است و هر گاه علم بنجاست زمینهای
حمام یا غیر حمام بهم رسد و بعد شک نماید در حصول طهارت آن محکوم است بنجاست

دوم آب باران و آن مثل جاریست در نجس نشدن بملاقات نجاست مگر آنکه
رنگ یا بوی یا طعم آن متغیر شود بنجاست و در پاک نمودن غیر در حالت
باریدن چه از ناودان جاری باشد یا بر روی زمین جاری شود یا آنکه در گودی
جمع شده باشد هر چند بسیار کم باشد و هر گاه قطع شود دیگر این حکم را ندارد
و هر گاه آب قلیل در زیر باران باشد در حال باریدن باران حکم جاری را دارد و باران
بر چیزی نجس که فرود آید بمجرد فرو گرفتن آن و زوال عین نجاست پاک
میشود و حاجت بفشردن و تعدد و جریان ندارد بلا اشکال بخلاف آنکه هر گاه آب
نجس زیر باران باشد محل اشکال و خلافست که بمجرد ورود باران بر آن
پاک میشود یا باید امتزاج بهم رساند با آب باران یا آنکه جاری بشود بر آن از نا
ودان یا مثل آن یا آنکه بشدت تقاطر بهم رساند باران که ممزوج و متصل شود
احوط دوم است و اول بعید نیست و هر گاه مشکوک باشد در صدق باریدن بارش
محکوم بعدم است سیم آب ایستاده پس اگر بقدر کر باشد نجس نمیشود مگر آنکه به
ملاقات نجاست تغییر بکند رنگ یا طعم یا بوی آن بنجاست و فرقی نیست در
تغییر میان کل و بعض و معتبر است در تغییر حسی بنحوی که محسوس شود در رنگ آن بچشم
و طعم آن بدهان و بوی آن بدماغ و غیر از این سه صفت اعتبار ندارد بلکه

این

این سه صفت نیز هر گاه متنجس باشد یا آنکه بمجاورة نجاست تغییر کرده باشد اعتبار ندارد و کر
بحسب وزن یکهزار و دویست رطل عراقی است که بسنگ شاه نزده عباسی شصت و
چهار من بنقیصه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی هشت عباسی صد و بیست و هشت
من بنقیصه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی سی شاهی یکصد و بیست و شش من و نیم من
و بحسب مساحت سه وجب و نیم در طول در سه وجب و نیم در عرض در سه وجب و نیم
در عمق است و هر گاه مختلف باشد اطراف آن باید مجموع آن چهل و دو وجب و هفت
ثمن وجب باشد و وجب متعارف و هر گاه آب بقدر کر نباشد هر چند بقدر یک مثقال کم
باشد برسیدن نجاست بان نجس میشود هر چند آن نجاست بقدر سر سوزن از خون باشد یا آنکه
آب وارد بر نجاست شود و هر گاه شک کند که آب بقدر کر رسیده یا نرسیده محکوم است
بنرسیدن چنانچه هر گاه بقدر کر بود و شک نماید که کمتر از کر باشد یا نشده محکوم است ببقای بر
کریت و شرط است در طاهر شدن آب نجس ممزوج شدن با آن و مجرد اتصال کفایت نمیکند
چهارم آب چاه و آن بحسب شرع طاهر است و نجس نمیشود مگر بآنچه کر نجس میشود بان و کشیدن
مستحب است کشیدن آب از آن هر گاه واقع شود در آن نجاستی بلکه شیء نجس نباشد احوط
عدم ترک است و آن بیازده قسم منقسم میشود اول کشیدن تمام آب چاه از برای نجاستی
که تغییر بدهد طعم یا بوی یا رنگ آب را و از برای ریختن فقاع و شراب و سایر مسکرات که

روان باشد در اصل چه کم باشد چه بسیار مگر در شراب که قطرهٔ آن سی دلو کفایت
میکند هر چند افضل در آن نیز کشیدن تمام آب است و از برای ریختن منی و خون
حیض و نفاس و استحاضه و مردن گاو و شتر و شتر بچه نر باشد چه ماده و از برای آب
انگور که بجوش آمده باشد و دو ثلث آن نرفته باشد و عرق جنب از حرام و عرق
شتر جلال و افتادن سگ و خوک و هرگاه هر یک زنده بیرون بیاید بنا بر
احوط و وقوع بول و فضله غیر ماکول اللحم حتی انسان لکن در غیر بول صبی و مرد
جنب بجز خواهد آمد و بول و فضله و خون نجس العین و افتادن فیل و کافر هرگاه
بیرون بیاید هر یک زنده یا مرده و هم چنین هر نجاستی که حکم آن در نص وارد نشده
یا از لفظ مفهوم نشود یا ولوت و هرگاه ممکن نباشد کشیدن تمام آب چاه یا
مشقت داشته باشد بجهت بسیار بیرون آمدن آب یا بسیاری آن چهار نفر
مرد بنوبت آب بکشند از طلوع صبح صادق تا بمغرب و تهیهٔ اسباب و شروع در
عمل باید قدری پیش از صبح باشد و فراغ بعد از مغرب هرگاه در عمل تکاهل
نمایند یا بعض روز مشغول عمل نشوند باید عمل را اعاده نمایند کشیدن
یکصد آب بجهت مردن اسب و قاطر و الاغ و گاو ماده کشیدن هفتاد
دلو از برای مردن انسان چه مرد باشد چه زن چه بالغ باشد چه غیر بالغ

کشیدن

کشیدن پنجاه دلو از برای ریختن خون بسیار مثل ذبح شاة غیر خون حیض و نفاس و استحاضه
و در خون ذبح گوسفند کفایت بر چهل هکه سی خوبست و از برای غایط انسان که تر شده
یا از هم پاشیده باشد و در قدیم اکتفا نمودن بر چهل دلو نیز خوبست لکن احوط پنجاه
دلو است ششم کشیدن چهل دلو از برای ریختن بول مرد و مردن گربه و شغال
و روباه و خرگوش و سگ و شبه آن ششم کشیدن سی دلو از برای وقوع آب باران
که در آن بول و غایط و فضله سگ باشد یا یکی از آنها هفتم کشیدن ده دلو از
برای غایط خشک و خون کم کشیدن هفت دلو از برای مردن طیر کبوتر
تا بشتر مرغ و مردن موش هرگاه از هم پاشیده یا نفخ کند و غسل کردن جنب و خارج
داخل شدن آن و افتادن سگ هرگاه بیرون بیاید زنده و بول صبی غیر بالغ بعد از
آنکه غذا خور شده باشد و مردن بزغچه هرگاه نفخ کرده باشد کشیدن پنج
دلو از برای فضله مرغ خانگی جلال بلکه هر مرغی چه جلال باشد چه نباشد
کشیدن سه دلو از برای وزغه و عقرب و مار و مردن موش اگر از هم نپاشیده باشد
و نفخ نکرده باشد کشیدن یک دلو از برای افتادن بوت و وزغه که از وجه
میشود در حال حیوة و بول رضیع در میان دو سال مردن گنجشک و مثل آن و هرگاه
تمام آب چاه را باید کشید و توضیحی در آن معتبر نیست چنانچه در آب کثیر عدالت والسلام

و ذکوریت و قصد و نیت شرط نیست بخلاف آنکه هرگاه عدد معتبر باشد در دلو معتبر است
و دران عادت نوع چاه هرچند بجای دلو کوچک دلو بزرگ کفایت میکند و در بیرون بودن
دلو طریق متعارف معتبر است و در جمیع اقسام کشیدن آب بعد از بیرون آوردن نجاست
لازمست مکرر کشیدن تمام آب هرگاه در بای کشیدن بیرون چاه کفایت میکند هرگاه
باعث کشیدن آب از چاه متعدد شود حکم متعدد میشود چه متحد باشد سبب مثل آنکه دو موش
در چاه بیفتد یا مختلف مثل افتادن یکموش و یک گربه آب نیم خورده و آن
از نجس العین نجس و از طاهر العین طاهر است هرچند از حیوان غیر ماکول اللحم باشد
یا از طیوری که نجاست میخورند هرگاه موضع ملاقات آنها پاک شده یا از مسوخ باشد
مطلب در بیان مطهرات و آن دوازده چیز است آفتاب و آن پاک
میکند زمین و بوریا و حصیر را از بول و در صورتیکه بخوانند انتزاعهای آفتاب
حرارت آن هرچند در هوا باد باشد بلکه ظاهر آنست که پاک میکند هر نجاستی را
که از برای آن جرم نباشد هرچند آن نجاست بر زمین و بوریا و حصیر نباشد بلکه بر هر چیزی
باشد که منقول نباشد مثل اشجار و ثمار و نباتاتی که قطع نشده است و دیوار و در
و طاق و خانه و کرسی و پنجره و ستون و مثل اینها و فرق نیست در زمین میان آنکه
سنگ باشد یا خاک یا مثل آن بر روی خاک فرش شده با آجر و سنگ و قیر و گچ

و امثا

و امثال آنها پاک شده باشد و لیکن احوط اکتفا نمودن در تطهیر به آفتاب است
بر زمین و حصیر و بوریا بخصوص بول و احوط از ان اجتناب است در سجده بر آن بغیر — نمودن در غیر نماز
آفتاب خشک شود بعد از آن آب بر آن ریخته شود و بگذرد به آفتاب کفایت میکند در تطهیر
آن و فرق نیست در پاک شدن به آفتاب میان ظاهر و باطن هرگاه رطوبت متصل شده
از ظاهر بباطن و اما هرگاه ظاهر خشک شده یا منفصل شده است باطن از ظاهر پس باطن پاک
نمیشود و هرگاه شک کند در آنکه سبب خشک شدن آفتاب بوده است
حرارت آن یا غیر آن محکوم است بنجاست زمین و آن پاک میکند ته قدم و ته
چکمه و ته نعلین را هرگاه نجس شده باشد براه رفتن یا مالیدن بر زمین بنحویکه عین نجاست
برطرف شود و اعم از آنکه زمین خاک باشد یا سنگ یا ریگ یا غیر از اینها هرچند صبر شده
و احوط آنستکه بقدری که پانزده ذراع راه برود هرگاه نجاست کمتر از آن زایل شود بلکه ظاهر
آنست که پاک میشود باین نحو هرچیزیکه وعای پا باشد بلکه ته عصای اعرج و زانوی
زمین گیر یا کعب آن بلکه ته نیزه و عصای و عراده و غیره هرچند احوط اکتفا به ته قدم و باطن
چکمه و نعلین است و احوط از آن اکتفا بنعلین و چکمه است و شرط است خشک بودن
زمین و طهارت آن بنابر احوط بلکه قوی چنانچه احوط رطوبت در تاثیر ماسح است از نعلین
و قدم و امثال آن و معتبر نیست در آن نیت بلکه بمجرد حصول آن کفایت میکند هرچند

و اهل شرع نجاست را حکم یا غافل باشد یا نابینا و معتبرست در مسح و مشی توسط بنحو متعارف
نه شدت و اغراق و دوم استحاله است بتبدیل شدن حقیقت نجس متنجس
یا صورت نوعیه هر یک بچیز دیگر که نجس نباشد مثل کرم شدن عذره و نمک شدن سگ
و بول شدن آب نجس از برای حیوان ماکول اللحم و شیر یا سرگین یا رجیع شدن غذای نجس
از برای آن و عصیر نجس یا شراب سرکه شدن هرچند بعلاج باشد و در خاکستری که از چوب
نجس حاصل شود خلاف و اشکال است و احوط اجتناب است هرچند اقوی طهارت است
و همچنین در ظرف و گچ و آجر هرگاه گل آنها نجس باشد و در زغال هرگاه چوب آن
نجس باشد اشکال است خلافست و احوط بلکه اقوی اجتناب است سیم اسلام و آن
پاک میکند بدن کافر را و رطوبات اجزاء مثل آب دهن و دماغ و نحو آنها و آنچه متصلست
ببدن از ناخن و موی و دندان و اما لباس و ظروف آنها و آنچه با رطوبت ملاقات
نموده اند با آن در حال کفر پس نجس است و اطفال کفار بمجرد اسلام پدر و مادر یا یکی از آن
دو محکوم بطهارت و اسلام اند چهارم کم شدن است و آن مطهر نجاست آب انگور است
که جوشیده باشد و غلیان بهم رسانیده باشد هرچند بآفتاب یا بهوا یا غیر آن شده
باشد هرگاه دو ثلث آن برطرف شود چه بآتش چه بآفتاب چه بهوا هرچند احوط
الاکتفا بآتش است و پاک میشود بالتبع آلات طبخ و اسباب آن از ظروف و غیر ظروف

برخت

برخت و دوست کیسه منزوحه عمل است بشرط آنکه عالم بر حامتنب و الفت بالتبعیت پاک باشد
و همچنین پاک میشود قطرات آب انگور هرگاه برسد در حالت نجاست بگلی و بعد از آن بخشکد
رطوبت آن بنحویکه دو ثلث آن برطرف شود و هرگاه شک کند در اینکه انگور میباشد یا غوره
بجوش آمدن نه حرام میشود نه نجس هرگاه شک نماید در ذهاب ثلثین حکم مینماید بعدم ذهاب
و بقای آن بر نجاست و حرمت و هرگاه شک کند در غلیان حکم مینماید بعدم و بقای بر طهارت
و حلیت و از این باب است اخراج منزوحات بئر بنا بر قول بنجاست آن که آن مطهر آب
چاه و توابع آنست ششم انتقالست باین معنی که از جمله مطهرات نقل شدن چیزیکه محکوم بنجاست
مثل خون انسان بچیزیکه محکوم بطهارت است مثل جوف کیک و شپش و پشه و کنه و نحو
این در صورتیست که علم بانتقال بهم رساند مثل آنکه ملاحظه نماید پشه که سفید بود نشست
بر انسان و خون اخذ میکرد و هرگاه نه بیند و نداند طهارت معلوم نیست و از این باب است آب
نجسیکه بدرخت و زراعت میدهند که بعد از آن برگ آنها برود که شرعاً پاک است بمجرد آنکه جزء
آنها محسوب شود و هرگاه شک نماید در انتقال محکوم است بعدم هفتم سنگ و کلوخ استنجا
و نحو آن است که گذشت هشتم استبراء که باین حکم میشود بطهارت رطوبت مشتبه ببول و منی
هرگاه استبراء نکرده باشد نجس است رطوبت مشتبه نهم جدا شدن غساله است که باین پاک
میشود رطوبتی که باقی میماند بعد از فشردن مثل محل دهم زوال عین نجاست و آن

مطهر دو چیز است [illegible] بدن حیوان غیر انسان از اصناف نجاسات ظاهری چه ماکول
اللحم باشد مثل گوسفند یا نباشد مثل گربه [illegible] بواطن انسان مثل باطن دماغ و گوش و دهن
اعم از اینکه نجاست از خارج رسیده باشد یا از داخل بلکه اقوی آنست که آنچه بدندانها میماند
در وسط دندانها از غذا پاک میشود به پاک شدن دهن و احوط آنستکه هرگاه نجاست
از بول باشد دو دفعه مضمضه کند به آب و اگر از غیر بول باشد یکدفعه هر چند احوط در آن
نیز دو دفعه است [illegible] بیرون آمدن خون از محل ذبح حیوانات بشکل متعارف بقدریکه
متعارف است خون از آن رفته باشد که باین حکم میشود بطهارت خونیکه مانده است
در ذبیحه [illegible] غایب شدن است و آن مطهر بدن شخص مسلم است و رخت آن هرگاه
علم بنجس بودن آن داشته باشد و غایب شود و بعد از آن معاودت نماید و احتمال تطهیر آن
از آن داده شود [illegible] در احکام اوانی بدانکه جایز است استعمال نمودن هر ظرفیکه
از غیر طلا و نقره و جلد میته باشد هر چند از جواهر نفیسه باشد هرگاه غصبی نباشد
و اما ظرف غصبی یا جلد میته پس استعمال آن حرام است مطلقا چه در تطهیر و چه در غیر آن
و اما ظروف طلا یا نقره پس استعمال آن حرام است لیکن آنچیزیکه در آن است از خوردنی
و آشامیدنی حرام نمیشود و هرگاه تطهیر نماید نجاست را باین طاهر میشود مثل ظرف
غصبی و هرگاه وضو بسازد یا غسل بکند از ظرف غصبی یا طلا یا نقره فعل حرام کرده است

لیکن ظاهر

لیکن ظاهر صحت وضو و غسل است مگر در صورت انحصار ظرف بغصبی که ممکن نباشد وضو و غسل بدون
استعمال آن ظرف که در این صورت وضو و غسل از آن حرام و باطل است و حرام نیست استعمال
ظرف طلا و نقره در حال اضطرار چه در تطهیر و چه در غیر آن هر چند احوط جمع میان وضو یا غسل
و تیمم است و حرام نیست نگاه داشتن ظرف طلا و نقره را بقصد غیر استعمال هر چند
احوط اجتناب از آن است و اما استعمال نمودن مثل میانه و سر قلیان طلا و نقره
حرام نیست و هم چنین است سرمه دان و قاب قرآن و لوله دعا و عنبردان و شانه
دان و قبله نما و مثل آنها هر چند احوط اجتناب است و هرگاه خط طلا و نقره در ظرفی
کشیده باشند یا بآب طلا مطلا کرده باشند یا در آن اجزاء طلا را نصب کرده باشند
استعمال کردن آنها جایز است هر چند احوط ترک است و جایز است قرآن را بلکه
هر کتابی را جدول طلا و نقره کشیدن بلکه تمام کاغذ را آب طلا پاشیدن و بر آن نوشتن
چنانچه جایز است طلا نمودن بند و ته شمشیر و یراق آن و مثل آنها و زینت نمودن مشاهد
مقدسه را بقندیل طلا و نقره و پرده و روی پوش ضرایح مقدسه را بطلا باف کردن
و جایز است نقش کردن در و دیوار خانه و ازاره و طاق و سقف آنها بطلا و نقره
هر چند احوط ترک جمیعست و هرگاه در ظرف پارچه طلاء و نقره ببندند آب
خوردن از آن جایز است شرعاً کتاب الصلوة مقصد اول در نماز است و در آن

چند مبحث است مبحث اول در مقدمات نماز و در آن چند فصل است
اول در عدد نمازهای واجبی بدانکه نماز واجب بر شش قسم است یومیه و جمعه و عیدین
و آیات و طواف و واجب بامر خارج مثل نذر و عهد و یمین و استیجار و نمازیکه از
پدر فوت شده باشد و آنچه از نماز یومیه واجبست بر هر مکلفی که خالی باشد از
موانع مثل حیض و نفاس و قدرت داشته باشد شرعا بر طهارت اختیاریه یا اضطراریه
پنج نماز است نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا و هر یک از نماز ظهر و عصر
و عشا چهار رکعت است در حضر و دو رکعت است در سفر و خوف و نماز مغرب سه
رکعت و نماز صبح دو رکعت است مطلقا پس مجموع آن هفده رکعت است در حضر
و یازده رکعت است در سفر و خوف و واجبست در روز جمعه عوض نماز ظهر دو
رکعت نماز جمعه بوجوب عینی در زمان حضور و بوجوب تخییری در عصر غیبت
مثل این عصر بشروطیکه در نماز جمعه ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی فصل دوم در او
قات نمازهای پنجگانه بدانکه از برای هر یک از نمازهای یومیه دو وقت است اول
از برای فضیلت دوم از برای کفایت نمودن در امتثال پس وقت اول نماز صبح
طلوع صبح صادق است تا اسفرار آن وقت دوم آن بعد از اول است تا طلوع آفتاب
و وقت اول نماز ظهر زوال آفتاب است تا آنکه سایه هر چیزی مثل آن شود و وقت دوم

آن

آن بعد از گذشتن وقت اول است تا آنکه باقی بماند بمغرب مقدار نماز عصر و وقت اول
نماز عصر بعد از گذشتن بمقدار ادای واجبات نماز ظهر است تا آنکه سایه هر چیزی مثل
آن شود و وقت دوم آن بعد از وقت اول است تا بمغرب و وقت اول نماز مغرب
از اول مغرب است تا برطرف شدن شفق مغربی و آن سرخیست که در سمت مشرق بهم میرسد
بعد از غروب آفتاب و وقت دوم آن بعد از وقت اول است تا آنکه باقی بماند بنصف شب
مقدار نماز عشا و وقت اول نماز عشا بعد از گذشتن مقدار ادای واجبات از نماز
مغرب است تا ثلث شب و وقت دوم آن بعد از گذشتن وقت اول است تا نصف
شب و شناخته میشود صبح صادق بطلوع نمودن سفیدی که در عرض افق پهن میشود
و زوال به علامت اول بمیل نمودن شمس بطرف ابروی راست از برای کسیکه
روی بنقطه جنوب بایستد لیکن این تقریبی است تحقیقی دوم بزیاد شدن
سایه شاخص بعد از کم شدن آن سیم بحادث شدن سایه شاخص بعد از برطرف شدن
آن لیکن این علامات در حالتیست که شمس بر سمت رأس بلد در آن روز عبور نماید
مثل مکه معظمه در بعضی اوقات بخلاف علامت اول که در غالب بلاد در غالب اوقات
بآن مشخص میشود و جایز نیست تأخیر نمودن نماز را از وقت دوم آن بلکه حرام است
و هم چنین جایز نیست مقدم داشتن بر وقت اول پس اگر پیش بکند نماز او باطل است

مطلق و هرگاه چنین میدانست که وقت نماز داخل شده است و نماز کرد و بعد معلوم شد
که وقت داخل نشده بود نماز او باطل است هر چند بعض آن در وقت واقع شده باشد
و واجب است بر مکلّف تحصیل علم بدخول وقت و جایز نیست اعتماد نمودن بمظنّه
با ممکن بودن علم اگر چه مظنّه از اذان شخص معتمد بهم رسد یا از قول یکنفر عادل بلکه
دو نفر عادل نیز بنا بر احوط و با عدم امکان علم جایز است عمل بمظنّه ولیکن احوط آنست که
صبر کنند تا یقین حاصل شود و در صورت جواز اعتماد بمظنّه هرگاه ظاهر شود که مظنّه او
غلط بوده است باینکه نماز را پیش از وقت بعمل آورده باشد نماز او باطل است و باید
اعاده نماید مگر اینکه در اثنای نماز وقت داخل شده باشد هر چند قبل از سلام باشد
که اعاده لازم نیست لیکن احوط آنست و هرگاه کسی مشغول شود بنماز عصر یا عشاء
پیش از نماز ظهر یا مغرب و در اثنای نماز متذکّر شود عدول کند به نیّت نماز پیش
یعنی او را نماز پیش قرار بدهد و اگر بعد از فراغ متذکّر شود پس هرگاه در وقت مشترک
واقع شده باشد مجزیست و بعد از نماز ظهر یا مغرب را به نیّت ادا بکند و اگر در وقت
مختصّ بنماز ظهر یا مغرب واقع شده باشد باطل است و باید هر دو نماز را به ترتیب بکند
و جایز نیست نافله غیر یومیّه یا قضاء نافله یومیّه بعد از دخول وقت فریضه و قبل از
اداء آن بلکه جایز نیست نافله مطلقا از کسیکه قضا بر ذمّه او باشد فصل سیم

در قبله است

در قبله است بدانکه قبله عبارت از کعبه معظّمه است از برای کسیکه در مسجد الحرام باشد یا نزدیک بآن
و جهت و سمت کعبه معظّمه است از برای کسیکه دور باشد و واجب است روی نمودن بقبله
در جمیع نمازهای واجبی بشرطهای آن در جمیع آنها بقدرت خواه ایستاده باشد و خواه نشسته
خواه خوابیده ولیکن در خوابیده به پهلوی راست بخوابانند او را روی بقبله مثل وقت لحد
و هرگاه از آن عاجز باشد بر پهلوی چپ بخوابانند بنحو مذکور و اگر از آن هم عاجز باشد به پشت
بزمین و روی بآسمان بخوابانند آنرا مثل حالت احتضار و در جمیع از برای رکوع و سجود اشاره
کنند و اگر ممکن نشود مقصّرا رو کردن بقبله در بعضی احوال نماز واجب است و در همان
بعض و هم چنین شرط است روی نمودن بقبله در چیزیکه فراموش شده باشد در نماز واجب و در
سجده سهو و در حالت احتضار و نماز میّت و دفن آن و ذبح نمودن حیوان و نحر و واجب است
بر مکلّف قبل از شروع بنماز تحصیل علم بقبله با قدرت و هرگاه علم ممکن نباشد مظنّه کفایت
میکند مطلق خواه از قول عادل باشد یا فاسق یا کافر یا غیر آن و هرگاه تحصیل مظنّه نیز ممکن
نباشد واجب است چهار نماز بکند بچهار سمت با وسعت وقت و با عدم وسعت کفایت
میکند یک نماز بهر سمت که خواهد هر چند احوط آنست که ترک ننماید قدر ممکن را و اگر نماز کرد
بمظنّه و بعد ظاهر شد که پشت بقبله بوده است اعاده نماید در وقت و در خارج وقت
قضاء ندارد و هم چنین است حکم هرگاه نماز در یمین یا یسار باشد و اگر در مابین یمین و یسار

[illegible]

قبله واقع شده است بر او چیزی نیست و هرگاه در اثنای نماز ظاهر شد منحرف بودن از قبله واجب است
که برگردد روی به قبله و نماز را تمام کند که انحراف بر یمین و یسار قبله نرسیده باشد و اگر رسیده
باشد واجب است اعاده نماز مگر اینکه وقت ادا باقی نبوده باشد هر چند بقدر یک رکعت
باشد که در این صورت باید که برگردد روی به قبله نماز را تمام کند و دیگر چیزی بر او نیست
فصل چهارم در مکان نمازگزار آنکه در هر مکانی که خالی باشد از نجاستی که تعدی نماید به بدن یا لباس
مصلی و جایز التصرف باشد از برای او خواه مملوک او باشد بحسب عین یا منفعت یا منفعت تنها
به اجاره یا تحلیل یا وصیت یا نحو اینها و خواه ماذون در تصرف آن باشد به اذن عام یا به اذن خاص
خواه به اذن صریح باشد یا بفحوی خواه مباح الاصل باشد مثل ارض موات یا غیر آن یا به اذن
شاهد حال مالک بر جواز تصرف در آن مثل اینکه در میان نمازکننده و مالک رابطه باشد
که موجب رضای مالک باشد بر نماز کردن از قبیل صداقت و نسبت و نحو آن پس هرگاه
مصلی در واقع پدر یا پسر مالک باشد و مالک او را نشناسد نماز او صحیح است هر چند حرام نیست
نماید بخلاف آنکه هرگاه مالک چنین بداند که مصلی پدر یا پسر یا دوست او میباشد و اذن
بدهد و در واقع چنین نباشد نماز او فاسد است اگرچه اذن صریح داده باشد و معتبر است
در اذن شاهد حال علم برضای مالک و مظنه کفایت نمیکند لیکن این قید در غیر صحراها و باغها
نیست که مانع از داخل شدن نداشته باشد و اما در آنها پس نماز صحیح اگرچه مال یتیم یا دیوانه

باشد

باشد و هم چنین صحیح است نماز در خانه پدر و مادر و اولاد و جد و جده و برادر و خواهر و عمو
و عمه و خالو و خاله و صدیق بدون اذن ایشان با شک در رضای ایشان بلکه با مظنه
بعدم رضای ایشان ولیکن احوط در صورت مظنه بر عدم رضای ایشان یا شک در رضای
ایشان بلکه در صورت عدم اذن ایشان در داخل شدن خانه ترک نماز است و اما
نماز کردن در مکان غصبی با علم به غصبیت و اختیار نماز باطل است و با جهل به غصبیت صحیح است
و اگر عالم به غصبیت و جاهل بحرمت باشد پس اگر عالم بغصب باشد نماز او باطل است و اگر
عالم به غصبیت و جاهل بحرمت و غافل باشد و مقصر باشد در تحصیل احکام نماز او نیز باطل است
و اگر غیر مقصر باشد و مطلع شد بحکم در وقت یا بعد احوط اعاده است هر چند عدم وجوب
اقوی است و اگر بعد از وقت باشد قضا واجب نیست هر چند احوط قضا کردن آنست
و هرگاه کسی مضطر باشد [بنماز] کردن در مکان غصبی مثل اینکه او را حبس نموده باشند یا آنکه ترسد
از بیرون رفتن بر تلف شدن نفس خود یا مال یا هتک عرض نماز او صحیح است هرگاه
تصرف نماز زائد بر تصرف بودن در آن مکان نباشد و هرگاه زائد باشد موقوف است
بر اذن مالک و فرق نیست در حبس میان حبس باطل و حبس بحق غیر مقدور و اما حبس بحق مقدور
پس آن عذر نیست بلکه واجب است بر او ادای آن و بیرون آمدن و نماز کردن
در خارج و هرگاه کسی علم داشت به غصبیت مکان و فراموش نمود نماز او صحیح است

مگر آنکه خود غاصب باشد که درین صورت معذور نیست ولیکن در بطلان نماز او اشکالست
و احوط اعاده است و صحیح است نماز در زیر سقف غصبی و خیمهٔ غصبی و در خانه که دیوار او غصبی
باشد و بر حیوانی که نعل او غصبی باشد هر چند احوط اجتناب است از جمیع اینها و جایز نیست
بجای آوردن نماز واجب بر سواره و نه در حالت راه رفتن نه در حضر و نه در سفر مگر در حال ضرورت
نه در یومیّه و غیر یومیّه چه واجب باصل و چه عارضی مثل نذر و استیجار و جایز است نماز
واجب در کشتی بجای آوردن در حال اختیار و خواه ایستاده باشد و خواه متحرک
و هر گاه متمکن باشد از واجبات نماز و شرایط آن و جایز است بجای آوردن نافله
در حال راه رفتن و سواری و در کشتی چه در سفر و چه در حضر و در حال راه رفتن افضل و احوط
آنست که تکبیرة الاحرام را رو بقبله بگوید و رکوع و سجود را بعمل آورد و اما اگر چه ایماء کافی نیست
و بهتر آنست که از برای سجود زیاده از رکوع منحنی شود و مستحب است از برای مرد بجای
آوردن نماز واجب را در مسجد خصوصاً از برای کسیکه خانه نزدیک بمسجد باشد
و مسجد اعظم در بلاد افضل است از مسجد قبیله و مسجد قبیله افضل است از مسجد بازار در حدیث است
که نماز در اول صد نماز است و در دوم بیست و پنج نماز و در سیم دوازده نماز و از
برای زن بهتر آنست که در خانه نماز کند و مستحب است از برای مصلّی ستره
باینکه چیزی در پیش روی خود بگذارد مثل عصایی یا کلاه بلکه هر گاه خطّی مقابل خود بکشد

کفایت

کفایت میکند و مکروه است نماز کردن مرد و زن پهلوی یکدیگر و نماز کردن پیش روی مرد
نماز گذارد مگر اینکه حایلی در میان باشد یا دور باشند از یکدیگر بقدر ده ذراع یا مرد پیش
روی زن نماز کند و فرقی نیست در حکم مذکور میان آنکه اجنبی باشد یا محرم حتّی زن و شوهر
و آقا و کنیز و نماز واجب باشد یا مندوب جماعت باشد یا فرادی و مکروه است نماز کردن در قبرستان
میان دو قبر یا بر پشت و مقابل قبر و بر روی آن اگر چه بر روی قبر فرش نموده باشند یا بنا
کرده باشند مگر اینکه حایلی میان او و قبر باشد یا میان او و قبر ده ذراع فاصله باشد از هر طرف که در این
صورت مکروه نیست و مکروه نیست نماز کردن در مکان که در پیش روی او قبر نبی یا قبر امام باشد و اگر بر
سر او باشد احوط ترک نماز است چه نماز واجب باشد و چه مندوب و مکروه است نماز در گرمخانه
حمّام و خانه که در او سگ باشد یا صورت کشیده باشند و در لباس برهنه و واجبست بر مکلّف
پوشیدن عورت خود را در نماز واجب با قدرت و شعور و شرط صحّت است در جمیع نمازها چه فرادی
چه ناظری باشد چه نباشد چه روز باشد چه شب و این در غیر نماز میّت است و امّا در آن نیز
واجبست و نه شرط لیکن احوط است و مراد از عورت در مرد دبر و قضیب و بیضتان است و پوشیدن
الیتین و ما بین ناف و زانو و ما بین رکبه و نصف ساق و لکن آنها واجب نیست اگر چه
احوط پوشیدن جمیع است و معتبر در پوشیدن عورت پوشیدن لون و بشره است
و پوشیدن حجم معتبر نیست اگر چه احوط است و امّا در زن پس واجب است پوشیدن

تمام بدن را در نماز حتی موی کمر روی و دو کف دست و دو قدم که پوشیدن آنها واجب نیست
مطلقا نه ظاهر آنها و نه باطن آنها هر چند احوط پوشیدن تمام آنهاست غیر مقدار واجب از
موضع سجود از پیشانی و اگر زن کنیز عاریه کذارده باشد پوشیدن آن در نماز واجب نیست
و اینها در غیر کنیز و دختر نابالغ است و از برای آنها جایز است سر خود را در نماز نپوشانند
لیکن احوط پوشیدن و واجبست در نماز واجب اینکه لباس نماز کننده و بدن آن طاهر باشد
از نجاست غیر معفو و شرط صحت نماز است مطلقا چه واجب و چه مستحب و هرگاه لباس یا بدن
او نجس باشد نماز او فاسد است خواه عالم بحکم باشد یا جاهل مقصر و در حکم بدن است حتی
و موی شکل ریش بنا بر احوط و هرگاه جاهل باشد بنجاست یا بنجسی که نداند که لباس یا بدن او نجس است
پس اگر علم بهم رسید بعد از فراغ از نماز در خروج وقت قضاء ندارد و هرگاه وقت باقیست
احوط اعاده است هر چند واجب نیست هرگاه در اثنای نماز علم بنجاست لباس یا بدن
بهم رساند پس اگر وقت موسع باشد و بداند که نجاست قبل از شروع بنماز بوده است نماز او
باطلست و اعاده واجب است و اگر وقت تنگ باشد نماز را تمام کند و قضاء
بر آن واجب نیست اگر چه احوط است و اگر نداند که نجاست پیش از شروع بنماز بوده است و احتمال
بدهد که بعد از شروع بنماز نجس شده است در این صورت واجبست که ازاله نماید نجاست را یا لباس را
بیندازد و نماز را تمام کند و احتیاج باعاده یا قضاء نیست مگر اینکه ازاله نجاست یا انداختن

لباس

لباس مستلزم فعل کثیر یا استدبار از قبله یا صرف دادن در نماز بشود که در این صورت نماز او باطل است
و اگر پیش از شروع بنماز میدانست که لباس یا بدن او نجس است و فراموش نمود که تطهیر نماید نماز
کرد و بعد از فراغ از نماز متذکر شد نماز او باطل است و اعاده آن در وقت و قضای آن در
خارج وقت لازم است هرگاه در اثنای نماز متذکر شد پس اگر وقت موسع است نماز باطلست
و اعاده آن واجبست و اگر وقت تنگ است نماز را تمام کند و قضای آن واجب نیست
لیکن احوط است و اگر بعد از فراغ از نماز نجاستی در لباس یا بدن خود ببیند و احتمال بدهد که آن
پیش از نماز بوده است یا در اثنای نماز یا بعد از فراغ از نماز حادث شده است نماز او صحیح است
و اعاده و قضاء بر او نیست و هم چنین است حکم اگر بعد از فراغ از نماز علم بهم رساند که در اثنای نماز
لباس او یا بدن او نجس شده و تطهیر شرعی هم شده مثل اینکه در کنار آب جاری مشغول بنماز بود
و طفلی بلباس او بول کرد و لباس او افتاد در آب جاری در این صورت نیز بر او اعاده و قضاء نیست
و لیکن جمیع آنچه ذکر شد در صورتیست که نجاست معفو نباشد و اما اگر معفو باشد پس نماز با آن
صحیح است مطلقا و نجاست معفو چهار صورت است ۱ خون قروح و جروح پس اگر لباس یا بدن مصلی
ملوث باشد بآن و نماز بکند صحیح است و ازاله آن ضرور نیست مطلقا و در حکم خون قروح و جروح است
عرقی که بآن نجس شود که از آن احتراز میسر است که ازان خالی باشد لیکن عفو مختص بصاحب
قروح و جروح است پس هرگاه لباس را دیگری آلوده شد نماز او فاسد است هرگاه شستن ترک کند

که آیا خون قروح و جروح است یا غیر از اینها در صورتیکه زائد از درهم بغلی باشد
معفو نیست و معتبر در قروح و جروح عدم اندمال است یعنی که مادامیکه جاری شده است
جایز است نماز کردن با آن خواه همیشه خون جاری باشد یا نه و مراد از قروح مثل
دملها است و از جروح مثل زخم کارد و شمشیر و نحو آن مثل فصد دوم خون کمتر از
درهم بغلی بحسب حجم نه بحسب وزن و ظاهر در تحدید آن گودی کف دست است
هر چند احوط اکتفاء بقدر بند انگشت بزرگ است و فرق نیست در معفو بودن میان
اینکه در لباس باشد یا بدن ولیکن احوط در بدن اجتناب است و معفو بودن
در صورتیست که خون حیض یا نفاس یا استحاضه نباشد و هم چنین خون نجس العین مثل
سگ و خوک و کافر نباشد بلکه خون حیوان غیر ماکول اللحم نباشد مثل گربه و شغال
و فرق نیست میان اینکه در یکجا جمع باشد یا متفرق باشد و تمام کمتر از درهم باشد
و هرگاه بقدر درهم یا زیادتر باشد احوط و اشهر اجتناب است و هرگاه زایل کنند
خون کمتر از درهم را بغیر آب و نحو آن عفو باقیست و اگر ملاقات کند آن خون را
مایعی مثل اینکه قدری آب بریزد بر روی خون پس اگر آن آب از اطراف خون
تجاوز نکند عفو باقیست و هرگاه تجاوز نماید احوط بلکه اقوی عدم عفو است
و هرگاه آبیکه بخون نجس شده باشد کمتر از درهم باشد و بلباس یا بدن برسد معفو

نیست

نیست و اگر شک کند که خون معفو است یا غیر معفو احوط و اقوی اجتناب است و هرگاه
شک کند که خون طاهر است یا نجس طاهر است نجاست لباس یعنی غیر لباسی که ساتر
عورت نباشد مثل جوراب و عرقچین و بند زیر جامه و دستمال نجس و نحو اینها پس
نماز در همه صحیح است و مثل اینهاست عمامه پیچیده و قبای پیچیده و زره کمر پیچیده
ولیکن احوط در این سه آخر خصوصاً در آخر اجتناب است لباس زن مربیه طفل
چه ذکور باشد چه اناث هرگاه آن زن یک ثوب بیشتر نداشته باشد
و طفل بول کند با آن جایز است هر روز یکدفعه بشوید آنرا و نماز با آن بکند
اگر چه در بعض اوقات نجس باشد و بهتر آنستکه ثوب را در آخر روز بشوید که
چهار نماز را بطهارت یا کمتر بودن نجاست کرده باشد و هرگاه مصلی متمکن از لباس
طاهر نباشد برهنه نماز کند و اگر با لباس نجس نماز بکند نماز او فاسد است مگر در حالت
ضرورت مثل سرمای شدیدی که هرگاه برهنه نماز کند ضرر باو برسد در این صورت نماز
با آن صحیح است و هرگاه بعد از نماز متمکن از ثوب طاهر بشود اعاده نماز و قضای
آن ضرور نیست اگر چه احوط است و اگر مصلی را دو ثوب باشد یکی نجس و یکی طاهر
و مشتبه شوند با یکدیگر و تطهیر هر دو یا یکی از اینها یا پوشیدن ثوب دیگر طاهر ممکن
نباشد و نجاست اینها سرایت نکند واجب است که در هر یک از آن دو ثوب

یکنماز بکند و احوط کردن یکنماز دیگر است برهنه و هم چنین است حکم هرگاه زائد از دو ثوب
داشته باشد پس به هر یک از آنها نماز باید بکند لکن بشرط آنکه مستلزم عسر و حرج نباشد
و هرگاه مستلزم بشود مخیر است در هر یک که خواهد نماز بکند و لکن احوط و افضل آنست که
در هر قدر که ممکن است نماز بکند مگر آنکه وقت وفا نکند پس هر قدری که وقت دارد نماز بکند
اگر چه یکنماز باشد و اگر ظن بطهارت یکی از آنها داشته باشد احوط بلکه اقوی تقدیم نماز در آن است
و شرط است که ساتر عورت جایز التصرف باشد از برای مصلی بتفصیلی که در مکان گذشت و هم
چنین شرط است که جمیع لباس مصلی مباح باشد پس نماز در لباس غصبی باطلست خواه ساتر باشد
مثل لنگ یا نباشد مثل کلاه و جوراب و نحو آنها و این در صورة اختیار و علم بغصب بودن
لباس است پس اگر مجبور بوده باشد بپوشیدن لباس غصبی در نماز یا علم بغصبیت او نداشته باشد
نماز او صحیح است و هم چنین است حکم هرگاه عالم بغصبیت آن بود و بعد فراموش نموده نماز کرد در آن
نماز او صحیح است نیز هر چند احوط اعاده و قضا است و هرگاه جاهل بحرمت یا فساد آن
در لباس مغصوب باشد پس اگر مقصر باشد نماز او باطل است و اگر مقصر نباشد و لکن جاهل
بحرمت نماز در لباس غصبی و عالم بفساد او باشد نیز نماز او باطل است و اگر جاهل بفساد نماز
و عالم بحرمت آن باشد احوط اعادهٔ نماز است در وقت و قضای آنست در خارج و اگر
فراموش نموده باشد حرمت یا فساد یا هر دو را حکم آن حکم کسی است که جاهل در آنها باشد

و حکم

و حکم جاهل بحرمت یا فساد یا هر دو با تقصیر و عدم تقصیر گذشت و اگر اعتقاد بکند لباس
غیر را لباس خود و نماز در آن بکند و بعد معلوم او بشود که لباس غیر بوده است نماز
او صحیح است و اگر عکس این بشود نماز او باطل است و اعاده آن در وقت و قضای
آن در خارج وقت لازم است و صحیح است نماز در لباسی که از پنبه و کتان و نحو آن
از سایر نباتات بوده باشد و هم چنین از پوست حیوان ماکول اللحم مثل گوسفند با تذکیه
هر چند دباغی نشده باشد و هم چنین از پشم و کرک و موی هر حیوان ماکول اللحم
هر چند تذکیه نشده باشد یا از مرده چیده شده یا کنده شده باشد لیکن در صورة
کندن واجب است شستن موضعی که رسیده باشد ببدن مرده با رطوبت و اگر
از حیوان زنده کنده باشد واجب نیست شستن ریشهٔ آنرا و لکن احوط است
و صحیح است نماز در لباسی که از وبر خز و بر سنجاب باشد بلکه هرگاه از پوست هر یک
از آنها باشد بنابر اقوی اگر چه احوط ترک نماز است در غیر وبر خز و جایز است از
برای مرد در نماز و غیر نماز پوشیدن حریر ممزوج با آنچه نماز در آن صحیحست مثل
ریسمان پنبه یا کتان هر چند ممزوج ده یک باشد بلکه مادامیکه ممزوج مضمحل نشده
باشد بنحویکه بنامند او را حریر محض و حرام است بر مرد پوشیدن لباس حریر محض
هر چند در غیر نماز باشد و نماز در او باطل است هر چند ساتر عورت نباشد مثل عرقچین

وکمربند و بندزیرجامه و جایزست پوشیدن حریر از برای مرد در ضرورت مثل
سرما و مرضی که معالجه آن به پوشیدن حریر باشد و جهاد کردن با کفار و جایز است
نشستن بر روی فرش حریر محض و زین پوش حریر سوار شدن بلکه نماز کردن
بر آن اگرچه احوط ترک است و همچنین جایز است که سربندزیرجامه حریر محض
باشد و سجاف لباس حریر باشد و احوط آنست که زیاده از چهار انگشت متصل نباشد
و مثل سجاف است دور کلاه و عرقچین و تکمه و قیطان پیراهن و بافته قیطان
قبا و بغلی که با آن رخت را میدوزند و دستمال دست هرچند بزرگ باشد
و جایز است از برای زنان پوشیدن حریر محض خواه در نماز و خواه در غیر نماز هرچند
احوط در نماز اجتناب است و حرام نیست بر اطفال پوشیدن حریر محض در غیر
نماز بلکه در نماز و لیکن نماز با آن صحیح نیست و واجب نیست بر ولی اطفال منع
نمودن آنها را از پوشیدن حریر و لکن احوط است و اگر مصلی متمکن از غیر لباس
حریر نباشد و کندن لباس حریر برای او مضر نباشد واجب است که برهنه نماز
بکند و اگر مصلی جاهل بحریر بودن لباس باشد و نماز در آن بکند و بعد بفهمد که
حریر بوده است نماز او صحیح است و همچنین هرگاه فراموش نماید و لکن در هر صورت
احوط اعاده در وقت و قضا در خارج وقت است و جایز نیست از برای مرد پوشیدن
رخت

رخت طلاباف بلکه نماز در آن باطل است مگر اینکه لباس کهنه شود و طلای آن بریزد
در اینصورت جایز است پوشیدن آن خواه در نماز و خواه در غیر نماز و حرام است
بر مرد انگشتر طلا در دست کردن و حرام نیست بر مرد همراه داشتن طلا در نماز خواه
سکه دار باشد خواه بی سکه لیکن احوط اجتناب از آنست مطلقا خصوصا از دوم لیکن
با عدم خوف بر فراموشی و تلف شدن آن و اما با خوف بر یکی پس نماز در آن بی
عیب است و حرام نیست بر زن پوشیدن طلا و نه نماز کردن با آن چنانچه
حرام نیست فرش نمودن بفرش طلاباف و حرام است بر مرد و زن نماز کردن بر پوست
میته و نماز در آن باطل است چه لباس باشد یا غیر لباس و چه ساتر عورت باشد یا نه و هم
چنین جایز نیست و باطل است نماز در پوست حیوان غیر ماکول اللحم و در پشم و موی
و کرک و پر و استخوان آن بلکه در جمیع فضلات آن مثل بول و روث و عرق
و آب دهن و نخامه و نخاعه و اشک چشم و غیر اینها خواه لباس باشد یا جزء لباس
یا غیر حتی مویی که بر رخت چسبیده باشد و خواه چیزی که نماز در آن تمام شود
خواه تمام نشود و احوط اجتناب است از مطلق اجزای حیوان غیر ماکول اللحم که همراه
او باشد اگرچه در رخت او نباشد مثل آنکه در توی قلمدان باشد و در جیب حفظ گذاشته
و لکن همه اینها در صورتیکه آن حیوان گوشتی داشته باشد که توان خورد

و اما اگر چنین نباشد مثل زنبور و سوسک و پشه و نحو آن نماز در اجزای آن جایز است
پس اگر بر رخت او موم یا عسل ریخته باشد نماز با آن صحیح است و از آن قبیل است
نماز کردن در لباسی که آب دهن انسان یا عرق آن یا موی آن یا اشک چشم
آن یا شیر آن یا نحو آن بر او ریخته باشد و اگر شک نماید که آیا آن جزء ماکول
اللحم است یا غیر ماکول اللحم نماز در آن جایز نیست پس اگر شخصی موی در رخت خود
ببیند و شک کند که موی گربه است یا موی گوسفند مثلا و نماز کند نماز او باطل است
و اگر نماز کند در جزء غیر ماکول اللحم بفراموشی یا غفلت یا ندانستگی نماز او باطل است
خواه اشتباه حاصل شده باشد در اینکه این ماکول اللحم نیست و بعد معلوم شود خلاف آن
یا جایز نبودن نماز در آن مگر در صورتیکه نداند حرمت خوردن گوشت آن حیوان را
و معذور باشد در ندانستن در این صورة اعاده نماز در وقت و قضای آن در
خارج وقت واجب نیست و هم چنانکه گذشت در صورتیکه ممکن باشد
ازاله جزء غیر ماکول اللحم از لباس یا بدن خود و اما اگر جزء غیر ماکول اللحم را خورده باشد
نماز با آن حالت صحیح است و همچنین اگر در دهان خود یا نحو آن نگاه داشته باشد
و نماز کند نماز او صحیح است و مستحب است از برای مرد پوشانیدن جمیع بدن
خود را در نماز و پوشیدن رخت سفید و کتان و پنبه در نماز و غیر نماز و عمامه گذاشتن

دلکت الکذا

و تحت الحنک انداختن و استعمال عطر نمودن و انگشتر بر دست کردن و مکروه است
در نماز کردن در جوراب بیساق بلکه احوط اجتناب است و هم چنین مکروه است نماز کردن با آهنی
که همراه او باشد مثل خنجر و قمه و نحو آن و با انگشتر و رختی که در آن صورة نقش شده باشد
و در حالت خضاب کردن و با کلاه طویل که در میان اکثر مردم متعارف نیست و در رخت تنگ
بحث ششم در مقدمات نماز است و در آن یک مقدمه و چند فصل است مقدمه در بیان
احکام اذان و اقامه است بدانکه اذان هیجده فصل است چهار فصل تکبیر است بلفظ
الله اکبر و دو فصل شهادة توحید است بلفظ اشهد ان لا اله الا الله و دو فصل شهادت برسالت است
بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و شش فصل حیعلات است دو فصل آن حی علی الصلوة
و دو فصل آن حی علی الفلاح و دو فصل آن بلفظ حی علی خیر العمل و دو فصل تکبیر است
بلفظ الله اکبر و دو فصل تهلیل است بلفظ لا اله الا الله و اقامه هفده فصل است
دو تکبیر و دو شهادت توحید و دو شهادت رسالت و شش حی علی و دو فصل قد قامت
الصلوة بعد از حی علی خیر العمل و یک تهلیل بهمان نحو که گذشت و شهادت بر ولایت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام جزء اذان و اقامه نیست ولکن بقصد رجحان آن فی نفسه یا بعد از ذکر رسول
خوبست و اگر بقصد جزئیت بگوید حرام است بلکه اگر در اول اذان یا اقامه یا هر دو
مجموع را نیت نماید و قصد کند تمام و صیغه نماز است باطل و حرام است و جایز است در یکی

از اذان واقامه اکتفا نمودن بیک فصل در حالت تعجیل و در سفر ولکن اکتفا نمودن
بتمام اقامه بهتر است از کفایت هر دو را یک فصل یک فصل و سنّت است هر یک از
اذان واقامه در جمیع نمازهای پنجگانه چه ادا باشد چه قضا چه فرادی باشد چه جماعت
مصلّی مرد باشد یا زن و موکّد است استحباب هر یک در نماز جماعت و نماز جهریّه
خصوصاً نماز مغرب و صبح و کسیکه نماز قضا بر ذمه اش باشد خواهد که چند نماز در یک
مجلس بعمل بیاورد از برای نماز اول یک اذان و یک اقامه بگوید و بعد از برای هر نماز
اکتفا بیک اقامه بکند و بهتر آنستکه از برای هر نماز یک اذان و یک اقامه بگوید
و هم چنین مرخّص است در ترک اذان دویم هرگاه جمع نماید دو نماز واجب خواه در حضر
باشد و خواه در سفر بلکه در سفر مرخّص است در ترک اذان دویم خواه جمع بکند
میان دو نماز یا نکند و هم چنین مرخّص است اذان واقامه از برای نماز جمعه و در غیر — مستحبّ است
اینها از نمازهای واجبی و سنّتی اذان واقامه نیست لکن نماز عیدین و نماز آیات
و نماز استسقا و نماز میت هرگاه بجماعت بشود سنّت است که قائل سه دفعه
الصلوة در وقت آنها متّصل با ایستادن بنماز یا بعد از ایستادن و پیش از شروع
بنماز است و مستحبّ است اذان گفتن در گوش راست مولود و اقامه گفتن در
گوش چپ آن پیش از قطع ناف و مستحبّ است اعاده آنها در روز هفتم و مستحبّ است

اذان

اذان از برای اعلام خلق بر داخل شدن وقت نماز پنجگانه و ثواب آن عظیم است
و جایز نیست تقدیم اذان بر وقت مگر در صبح و هم چنین مستحبّ است اذان در صحراهای
خوفناک و در گوش کسیکه چهل روز گوشت نخورده باشد و در گوش کسیکه
بد خلق باشد و در عقب مسافر و احوط بلکه اقوی لزوم ترک آن و اکتفا نمودن
باقامه است در نماز عصر روز جمعه خصوصاً هرگاه جمع نماید نماز ظهر و عصر را و اذان عصر
روز عرفه از کسیکه در عرفات باشد بلکه در غیر عرفات و اذان نماز عشا از کسیکه
در شب عید نماز مغرب و عشا را در مشعر الحرام بکند پس هرگاه اذان بگوید در این سه
موضع حرام کرده است و هم چنین حرام است اذان و اقامه بر کسیکه وارد شود بر نماز
جماعت و اراده نماز جماعت داشته باشد خواه بجماعت و خواه فرادی و امام فارغ شده
باشد از نماز هر چند از اهل جماعت یک نفر باقی مانده باشد و مشغول تعقیب باشد
خواه نماز جماعت در مسجد باشد یا در غیر مسجد بلکه هم چنین است هرگاه امام از نماز
فارغ نشده باشد و مشغول نماز باشد و فرقی نیست در سقوط میان آنکه شخص وارد
مطّلع بشود که در اینجا نماز جماعت میشود یا نه و بداند عدالت امام را یا نه بلکه بداند
فسق او را و لکن بداند که نماز جماعت بر وجه صحیح بر پا شده است از جمیع مؤمنین
یا از بعض ایشان یا آنکه نداند جماعت بر پا شده است یا بر وجه فاسد بلی هرگاه

براند که احدی با امام بروش صحیح اقتدا انکرده است اذان واقامه از وی ساقط نیست و شرط
نیست در سقوط وحدت نماز بلکه کفایت میکند اتحاد وقت مثل انکه وارد شود که نماز عصر را
بکند و امام از نماز ظهر فارغ شده باشد یا مشغول نماز ظهر است ساقط میشود از و اذان
واقامه و هم چنین عکس این صورت باشد و اگر امام فارغ از نماز عصر شده باشد یا مشغول نماز
عصر باشد و او اراده نماز مغرب دارد ساقط نمیشود از و اذان واقامه و فرقی نیست
در انکه هر دو نماز ادا باشد یا نماز جماعت ادا باشد و نماز وارد قضا و اگر نماز جماعت
قضا باشد ساقط نمیشود اذان واقامه آن وارد خواه اراده بکند نماز قضا را یا نماز ادا را
و هم چنین فرق نیست که آن شخص براند که اذان واقامه در نماز جماعت گفته شده است یا نه
بلی اگر براند که اذان واقامه گفته نشده است ساقط نمیشود و هم چنین فرق نیست که امام
و شخص وارد هر دو حاضر باشند یا هر دو مسافر باشند یا یکی حاضر و دیگری مسافر و مخصوص نیست
این سقوط بجماعتی که وارد میشوند اول دفعه بلکه ساقط است از هر که وارد میشود مادامیکه از جماعت
اول بعضی باقی مانده باشد هر چند جماعتیکه دوم وارد شده اند متفرق شده باشند و فرق
نیست میان اینکه مرد باشد یا زن و جماعت از مردان برپا شده باشد یا از زنان پس اگر
زن وارد میشود بر نماز جماعت مردان ساقط میشود از و اذان واقامه بخلاف انکه هرگاه
مرد بر جماعت زنان [2] بشود اذان واقامه از ان ساقط نیست و معتبرست در صحت اذان

در وارد

[2] وارد

واعلم

واعلم در براد بودن مؤذن عاقل و مسلم و مؤمن اثنی عشری و ممیز و موالات عرفیه و ترتیب
مابین اذان واقامه بمقدم داشتن اذان واقامه و ترتیب بین اجزای هر یک و مما
شرط است تکرار قضای میت و نیت تکرار در اذان اعلامی و اضلاع حروف از مخارج و اگر شک
بکند در اذان یا در اجزای آن بعد از دخول در اقامه یا فصل دیگر از اذان التفات
نکند و شرط نیست در صحت اذان عدالت و نه صرب و نه طهارت از حدث و نه استقرار و نه
قیام و در اقامه شرط است طهارت از حدث و قیام پس جایز است اقامه گفتن در حالتیکه
ماشی باشد و مکروه است کلام در اثنای اذان واقامه و در میان اذان واقامه مکروه نیست
مگر در نماز صبح بلکه مستحب است کلام و کخواندن از سکته و جلوس و نافله در میان آنها
در غیر نماز صبح و مستحب است حکایت اذان واقامه از برای شنونده آنها فصل اول
در نیت بدانکه واجب است نیت در جمیع نمازهای واجبی و شرط صحت است در هر نمازی
چه واجب باشد و چه مستحب و رکن نیست در هیچ نمازی لیکن شرط و جوبست علی الاشهر
آن مبطل نماز است مطلقا خواه عمدا باشد یا سهوا یا بجهالت و جهل چه بحکم باشد چه بموضع و
معتبرست در ان قصد قربت و تعیین نمودن در انکه مشترک باشد و قصد وجوب در واجب
و استحباب در مستحب و ادا در وقت و قضا در خارج آن و اتمام در حضر و قصر در سفر
معتبر نیست هر چند احوط جمیع است و معتبر نیست در ان تلفظ بلکه در نمازهای یومیه

و نماز جمعه مکروه است هرگاه اقامه گفته باشد و وقت آن اول نماز است و حاصل میشود
باینکه در چنین شروع بتکبیرة الاحرام با نیت باشد و معتبر است استمرار نیت تا آخر
عمل و باطل نمیشود نماز بغافل شدن از نیت در اثنای نماز و هم چنین است حکم هرگاه
در اثنای نماز قصد نماید قطع نماز را یا تردد در بقاء و خروج داشته باشد و بعد رجوع
نماید بدون اینکه فعلی از افعال نماز یا منافی نماز بعمل بیاورد و هم چنین است حکم هرگاه
در اثنای نماز عزم بر فعل منافی نماز داشته باشد مثل حدث و کلام و نحو آنها و بعمل
نیاورده او را در همه این صور نماز باطل نمیشود و قصد ریا در جمیع نماز یا در ارکان آن
مبطل نماز است مطلقا و هم چنین است در سایر اجزای واجبه آن هرگاه اکتفا نماید بآن
و هم چنین در اجزاء مندوبه آن هرگاه باعث فعل کثیر بشود و کسی بعمل بیاورد مستحب نماز را
بقصد تنبیه دیگران باعث بطلان نماز نمیشود و هرگاه قصد کند در نماز فریضه سهوا
نافله را یا در اداء قضا را یا عکس یا در نافله مخصوصی نافله دیگر را یا در بعض اجزاء جزء
دیگر را مثل اینکه سجده اول را بقصد دویم بکند و همچنین در همه اینها نماز باطل نمیشود و اگر
در اثنای نماز واجب متذکر شود که نماز واجب بغیر از آن کرده است واجب است عدول بآن
نماید اعم از اینکه هر دو ادا باشد هر دو قضاء و هرگاه اول قضاء باشد و دویم اداء عدول
واجب نیست لیکن جایز است بلکه احوط است مگر اینکه وقت وسعت غیر ادا را

نداشته

نداشته باشد که در این صورت واجب است اتمام نماید اداء را و اما عدول از قضا باداء پس جایز
نیست فصل دوم در قیام بدانکه واجب است ایستادن در نماز واجب چه یومیه باشد
چه غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام و قرائت و متصل برکوع و آن جزء جزء از قیام است که
از آن برکوع میرود و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر نیست باشد لیکن ایستادن در
تکبیرة الاحرام و متصل برکوع رکن است در آن بر رکن جز نیست که ترک آن باطل کند نماز را
هر چند سهوا یا جهلا باشد خواه جهل بالحکم باشد یا بموضوع و شرط صحت است قیام در
نیت و سنت است در سایر مندوبات غیر آنچه گذشت مثل تکبیرات مستحبه و ادعیه
افتتاحیه و استعاذه و قنوت بانیمعنی که میتواند قیام و آن عمل مندوب را باهم ترک بکند
نه اینکه آن عمل مندوب را نشسته بکند زیرا که قیام شرط است در صحت آن عمل هر چند
سنت باشد و در غیر آنچه گذشت مباح است مثل اینکه هرگاه زائد بر قدری که باید وقف بکند
تامل بکند و مشغول عملی نشود قیام آن مباح است و معتبر است در قیام پنج چیز اول انتصاب
بنحوی که در عرف بگویند راست ایستاده است و کجی راست نه ایستد نماز او باطل است
هر چند سهوا باشد دویم استقلال یعنی تکیه نکند بر چیزی بحیثیتی که اگر بر داشته
شود آن چیز هر آینه بیفتد پس اگر تکیه کند عمدا نماز او باطل است و اگر سهوا باشد احوط
اتمام نماز و اعاده است سیم استقرار پس اگر در اثنای نماز راه برود یا بجنبش بشود

اورا به حیثیتی که صدق نکند قیام نماز او باطل است خواه عمدا باشد یا سهوا یا خطا
ایستادن بر دو پای پس اگر بر یک پا بایستد نماز او باطل است و دور نگذارد دو
پا را از یکدیگر اینقدر که از صورت قیام بیرون رود و اگر عاجز شود از استقلال در جمیع
نماز تکیه بکند و اگر عاجز شود در بعضی نماز واجب است استقلال در قدری که ممکن است
و اگر مردد شود در استقلال در جزء پیش و جزء بعد واجب است تقدیم اول و اگر عاجز شود از
ایستادن می نشیند در موضعی که عاجز است و اگر با عجز ایستاده نماز کند نماز او باطل است
و کفایت میکند در تحقق عجز الم شدیدی که شاق باشد متحمل شدن آن یا باعث شود
زیادتی مرض یا حدوث مرض دیگر را و مظنه کفایت میکند درین امور و اگر عاجز شود از
نشستن بدون تکیه باید تکیه کند و اگر عاجز شود از نشستن در بعضی نماز بنشیند
هر قدر که ممکن او است و اگر عاجز شود بالمره هرچند با حرج باشد میخوابد و خوابیدن
بر دست راست مقدم است بر خوابیدن بر دست چپ با امکان و خوابیدن بر دست
چپ مقدم است بر پشت خوابیدن با امکان و در جمیع این احوال باید اعتماد
تغییر نکند مگر اگر عاجز شود و احوط تاخیر نماز است از برای صاحب عذر تا آخر وقت
خصوصا هرگاه امید برطرف شدن عذر داشته باشد و مستحب است در حالت نماز
خضوع و خشوع و وقار و نظر بموضع سجود و ارسال یدین و دور گذاردن دو پا از هم

بقدر سه

بقدر سه انگشت مفرج تا یک شبر در مرد و در زن مستحب است جمع نماید میان قدمها
و حرام است در نماز تکفیر و مبطل است و آن گذاردن دست راست است
بر دست چپ یا عکس آن مطلق چه فوق سره چه تحت آن مگر در حال تقیه که جایز است
و جایز است در حال اختیار نوافل را نشسته بجا آورد ولیکن ایستاده نمودن
افضل است و خوابیده جایز نیست مگر در حال ضرورت در تکبیرة الاحرام
بدانکه تکبیرة الاحرام واجب است در نماز و واجب و رکن است و ترک آن عمدا
یا سهوا یا جهلا نماز باطل میشود و همچنین بزیاد کردن آن پس هرگاه دو مرتبه
بگوید نماز او باطل است و هرگاه مرتبه سیم بگوید صحیح است و شرط صحت است نیت
نماز نافله و مجزی نیست از آن تکبیر رکوع چنانچه مجزی نیست یک تکبیر از برای تکبیرة الاحرام
و تکبیر رکوع و نه آن ماموم در حالتیکه بترسد نرسیدن برکوع امام را و معتبر است
در آن آنچه معتبر است در نماز بر زیادتی قصد افتتاح بان پس اگر ماموم بغیر آن شروع
بتکبیرة الاحرام نماید و تمام نشده داخل رکوع شود یا در حال برخاستن بگوید نماز
او باطل است و واجب است تلفظ آن بلفظ الله اکبر بدو همزه که هر دو را قطع کند
از ما قبل و وصل نکند و فتحه همزه را اشباع نکند و همچنین با و راء را تشدید ندهد
و اگر خلل نماید بحرفی از آن یا زیاد کند در آن مثل آنکه بگوید الله الاکبر نماز او

باطل است و هم چنین اگر بگوید الله اکبر یا تبدیل نماید الله یا اکبر را بلفظ دیگر که در معنی
با آن یکی باشد مثل الرحمن اکبر یا الله اعظم یا ترجمه کند آنرا و اگر عاجز از تلفظ کردن
بتکبیرة الاحرام باشد واجبست سعی نماید تا یاد بگیرد هر چند باجرت دادن باشد
و واجبست تأخیر نماز از اول وقت بجهة یاد گرفتن با امکان یاد گرفتن و اگر ممکن
نباشد یا وقت تنگ باشد داخل نماز میشود با آنچه مقدور او باشد از آن هر چند
اخلال نماید ببعض حروف و اگر هیچ ممکن او نشود اکتفا نماید بترجمه آن و اگر چند
زبان بداند احوط تقدیم سریانی و عبرانی است بر عجمی و بعد از آن احوط تقدیم عجمی است
بر غیر آن و تأخیر ترکی احوط است بر فارسی و لال هر قدر که ممکن میشود او را بگوید و اگر
قدرت بهیچ وجه بر آن نداشته باشد احوط آنست که در قلب خود بگذراند و اشاره
با انگشت و حرکت دادن زبان و سنت است افتتاح نمودن نماز را بهفت تکبیر
و مخیر است هر یک را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار بدهد و افضل قرار دادن آخرست
و اگر شک نماید در تکبیرة الاحرام بعد از داخل شدن در قراءت التفات نکند و اگر محل
او نگذشته باشد بعمل بیاورد و او را هم چنین است حکم در هر فعلی از افعال نماز
و اگر شک نماید که تکبیری که گفت تکبیرة الاحرام بود یا تکبیر قبل از رکوع یا تکبیر بعد از
رکوع بنا را بر تکبیرة الاحرام بگذارد چنانچه اگر شک نماید که تکبیر قبل از رکوع بود یا

تکبیر

یا تکبیر بعد از رکوع بنا را بر اول بگذارد و سنت است بلند کند دستها را در وقت تکبیر بلکه
بعضی واجب دانسته اند و احوط آنست که ترک نکند و این استحباب مطلق دست
بلند کردن حاصل میشود هر چند افضل بلند کردن تا مقابل دو نرمی گوش است و افضل
آنست دستها را با ابتدای تکبیر بردارد و وقتی که دست برابر نرمه گوش رسید
تکبیر تمام شده باشد و سنت است پهن کردن دستها و چسبانیدن انگشتان را بهم حتی
ابهام را و شکم دستها را رو بقبله کند سنت است که تکبیر را امام بلند بگوید و ماموم
آهسته و منفرد مختار است

فصل دوم

در قراءت است و در آن سه مطلب است

مطلب اول

بدانکه واجب است در نماز فریضه یومیه در هر یک از نماز دو رکعتی و در
هر یک از دو رکعت اول نماز سه رکعتی و چهار رکعتی خواندن حمد و یک سوره بی جزو
یعنی چه منفرد باشد چه امام و اما ماموم پس حکم آن بتفصیل خواهد آمد در جماعت
و حمد و سوره واجبست در نماز واجب و رکن نیست بلکه جزو واجبست و واجب
و شرط صحت است حمد در مطلق نماز چه واجب باشد و چه سنت ولیکن شرط بودن آن در
حال علم پس اگر فراموش کند قراءت را نماز او باطل نمیشود ولکن اگر قبل از رکوع بخاطرش
بیاید واجبست حمد را بخواند خواه قبل از سوره بخاطرش بیاید یا بعد از آن و اگر بعد از
خواندن سوره بخاطرش بیاید واجبست بعد از آن سوره بخواند و اگر بعد از دخول در رکوع

بخواطرش نباید چیزی براو نیست و همچنین اگر چنین میدانست که رکعتی که در آن
بسه رکعت سیم یا چهارم است و باین سبب حمد را ترک نموده بخواطرش
نیامده تا آنکه برکوع رفت چنانچه اگر قبل از رکوع بخواطرش بیاید واجبست
حمد را بخواند و که مطلع شود که شخص ترک نموده است حمد و سوره را در نماز
خود واجب نیست براو اعلام نمودن آن و همچنین هرگاه جهر نماید در موضع
اخفات یا اخفات نماید در موضع جهر اعلام آن واجب نیست و هرگاه
داخل رکوع شود و شک نماید که حمد و سوره را خوانده است یا نه اعتبار ندارد مصحّ
و همچنین اگر شک نماید در آیه بعد از دخول در آیهٔ دیگر شک آن اعتبار
ندارد بلکه احوط عدم رجوع است و واجبست در قراءت حمد و سوره چند
چیز اول آنکه در حالت قیام باشد چنانچه گذشت دوم آنکه هر دو را بعربی بخوانند
پس هرگاه بلغت دیگر بخوانند عمداً نماز او باطل است و هرگاه سهواً بخوانند هرگاه
برکوع رفت ضرر ندارد و هرگاه برکوع نرفته ملتفت شد واجبست
بعربی بخوانند هرگاه طولی که ماحی صورة نماز باشد بهم نرسیده باشد سوم آنکه
قراءت نماید بنحویکه بتواتر رسیده است و اشکالی نیست در صحت متابعت
قراءت قراء سبع که قرائت نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و ابن عامر و عاصم
وحمزه

وحمزه و کسائی باشد و لیکن احسن آنست که متابعت قراءت عاصم را نماید چنانچه
احوط ترک قراءت ابی جعفر و یعقوب و خلف است چهارم اداء نمودن حروف
هر یک را از مخارج طبیعیهٔ عرفیه بنحویکه هر حرفی تمیز از حرف دیگر داشته باشد
بحسب عرف پس هرگاه ضاد المغضوب را یا ولا الضالین را مثلا زاء یا دال یا ظاء
یا دال یا ظاء بگوید یا قاف قل هو الله احد را غین بگوید یا غین را قاف بگوید
عمداً قراءت بلکه نماز او باطل است و هرگاه سهواً گفت و با بقاء محل متذکر
شود و بآن اکتفا نماید نماز او باطل است پنجم موالات عرفیست در میان
آیات هر یک با دیگری که فاصله ننماید در میان آیات حمد و سوره بفصلیکه باعث
اختلال هیئت و نظم هر یک بشود بنحویکه صدق نکند بر آن قراءت نمودن
حمد یا سوره چه بسکوت باشد فصل آن چه بخواندن چیز دیگر هر چند قرآن یا دعا
یا ذکر باشد پس هرگاه چنین نماید عمداً موجب بطلان قراءتست بلکه
اشهر است هرگاه بدون ضرورة باشد بلکه موجب بطلان نماز است و هرگاه
ماحی صورة نماز شده باشد مطلقا چه عمداً صادر شده باشد چه سهواً ششم
ترتیب در میان آیات و اجزاء هر یک از حروف و کلمات آنها پس هرگاه
مخالفت نماید عمداً و اکتفا بآن نماید نماز باطل است و هرگاه سهواً شده باشد

ضرر ندارد هرگاه برکوع رفته باشد و هرگاه نرفته باشد واجبست اعاده نماید بنحویکه ترتیب
حاصل شود مراعاة نمودن حرکات و سکنات اعرابیه و بنائیه هرگاه وقف
ننماید در آن کلمه بنحویکه بتواتر رسیده است پس هرگاه تغییر بدهد عمدا و اکتفا بآن
نماید نماز باطل است و هرگاه ضلال نماید بکلمه بتبدیل حرف یا حرکت آن یا زیاد
نمودن بر آن یا کم نمودن آن واجبست بیان بر همان کلمه نماید و اعاده سابق
بر او واجب نیست بلکه احتیاط در ترک آنست هرچند موصوف باشد یا
مضاف مگر آنکه سابق جزء کلمه باشد پس درین صورت باید اعاده نماید تمام آن
کلمه را مراعاة وقف باینکه هرگاه بخواهد وقف بکند باید در آخر کلمه وقف
بکند بنحویکه نظم آیه و صدق قراءت را حفظ کند پس هرگاه وقف کند در
اثنای کلمه و بعد از وسط کلمه بخواند مثل آنکه بگوید ایاک نع و وقف کند بعد از آن
بگوید و ایاک نستعین یا آنکه در هر کلمه وقف کند بنحویکه صدق قراءت بر آن
نکند نماز آن باطل است و جایز نیست وقف نمودن در آیات بحرکت بلکه باید
وقف نماید بسکون و ترک اعراب و هرگاه وقف نماید بحرکت نماز باطل است
بجهت آنکه لحن و غلط است در عرف و لغت و متحقق میشود وقف بسکون با فصل و قطع
نفس بلکه ظاهر آنست که کفایت میشود بوصل با سکون و سکوت بمقدار قطع نفس

بدون

بدون اشکال و لیکن اشکال در صحت و کفایت وصل بسکون است با عدم تخلل فصل و عدم
قطع نفس و ظاهر تحقق و صحت آنست هرچند احوط ترک وصل بسکون است بدون قطع نفس
بلکه مطلقا بلکه احوط و اولی آنست که فصل نماید بقدر نفس کشیدن بلکه نفس کشیدن
احوط از آنست مراعاة ادغام در کلمه واحده که واجبست بی اشکال و هم جنب
آنچه در لغت عرب مراعاة آن واجب است بلکه احوط مراعات مد متصل و ادغام صغیر
و مد لازم است بلکه مد منفصل نیز هرچند وجوب آنها و غیر آنها از آنچه لازم است در نزد
علماء قراءت محل خلاف و اشکال است و ظاهر عدم وجوبست و مراد بمد متصل آنستکه
حرف مد و سبب مد که همزه باشد هر دو در یک کلمه باشد مثل جاء و اولئک و جیئ
و سوء و مد منفصل آنستکه حرف مد در آخر کلمه باشد و سبب مد در اول کلمه دیگر باشد مثل
انا انزلناه و لا اله و قوا انفسکم و هرگاه سبب مد سکون حرفی بوده باشد که در مثل خود
ادغام شده باشد مثل و لا الضالین آنرا مد لازم میگویند و ادغام صغیر ادراج نمودن
ساکن است هرگاه حرف مد نباشد در متحرک اعم از آنکه مثلین باشند مثل هل لک
یا متقاربین مثل و من ربک و اما مراعاة صفات معتبره نزد قراء مثل همس و جهر
و استعلاء و نحو آنها واجب نیست چنانکه معروف میان اصحاب است مگر اینکه
موقوف باشد تمیز بعض حروف از بعض دیگر بر آنها در این صورت واجبست و بعض

قایل شده اند بوجوب ادغام تنوین و نون ساکنه در حروف یرملون بلکه بعضی واجب
دانسته اند که ادغام آن با غنه باشد و ازاین جهت لازم دانسته اند که در صلوات تشدید
ادغام شود تنوین محمد در واو و ال محمد بلکه بعضی اشکال نموده اند در جواز ادغام در
واو و یا بدون غنه و حکم نموده اند بلزوم ادغام با غنه و آن چون هست هرچند ظاهر
عدم وجوب هر یک است بلکه مخیر است در میان ادغام و ترک ادغام و در ادغام
میان آنکه با غنه باشد یا بدون غنه و فرق نیست در جمیع آنکه ذکر شد میان قرائت حمد
و سوره و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام و غیر اینها گفتن بسمله در اول هر یک از حمد
و سوره غیر از سوره برائت پس هرگاه ترک کنند آنرا عمداً نماز آن باطل است مگر آنکه
ملتفت نشود قبل از رکوع که باید اعاده نماید هر یک را با بسمله و هرگاه فراموش نموده باشد
و به رکوع رفته باشد و متذکر شود ضرر ندارد و هرگاه به رکوع نرفته باشد اعاده نماید
حمد و سوره را هرگاه آن حمد را نگفته باشد چه در سوره خوانده باشد و چه نخوانده باشد
و هرگاه آن سوره را ترک نموده باشد واجب است آنرا اعاده نماید تعیین نمودن
سوره را به بسمله در ابتدای شروع در بسمله یعنی در حینی که بسمله را میگوید قصد سوره معینه را
داشته باشد پس هرگاه بسمله را بگوید و قصد سوره بالخصوص را نداشته باشد کفایت نمیکند
بلکه واجبست اعاده نماید بسمله را و فرق نیست در این میان حمد و سوره و اگر اکتفای

بر بسمله

بر بسمله اول نماید نماز او باطلست و هرگاه عادت دارد بسوره فقط واجب است بقصد بخصوص
آن سوره نیست بلکه عادت داشتن بان کفایت میکند و ازین جهت است که در حمد
قصد بخصوص ضرور نیست لیکن هرگاه بسمله را بقصد سوره دیگر خواند با عتق و اگر حمد را
خوانده است و بعد ملتفت شد که نخوانده است آن بسمله کفایت نمیکند بلکه اعاده
آن بقصد حمد واجبست و اگر عدول نماید از سوره بسوره دیگر اعاده بسمله واجبست
تقدیم حمد بر سوره پس اگر مقدم بدارد سوره را بر حمد نماز او باطلست اگر قبل از
شروع بنماز قصد نماید تقدیم سوره را بر حمد و هرگاه قبل از شروع بنماز قصد او این نباشد
نماز او صحیح است لیکن واجب است که بعد از حمد سوره را دوباره بخواند و هرگاه نخواند
نماز آن باطل است و اگر مقدم بدارد سهواً نماز او عیبی ندارد لیکن هرگاه قبل از رکوع
متذکر شود بر او چیزی نیست تمام نمودن هر یک از حمد و سوره است پس هرگاه
بعض از هر یک را یا از یکی را عمداً و اختیاراً ترک کند نماز آن باطل است و هرگاه
فراموش نمود بعض از هر یک را تا به رکوع رفت ضرر ندارد و هرگاه ملتفت شود و به رکوع
نرفته باشد واجبست اتمام آن لیکن هرگاه در حمد باشد و طول نکشیده باشد واجب
است آنرا تمام کند و بعد از آن سوره را بخواند هرچند یکدفعه خوانده باشد و هرگاه مکلف قدرت
بر خواندن حمد نداشته باشد تمام آنرا یا بعض آنرا واجبست که یاد بگیرد و اگر ممکن نشود

ستذکر شود واجبست بعد از حمد یکسوره بخواند و اگر بعد از رکوع

یا وقت تنگ باشد واجب است که اقتدا نماید با امام عادل و هرگاه ممکن نشود واجب است
متابعت نماید احدی را در خواندن هر چند با اجرت باشد و هرگاه ممکن نشود واجب است
از روی قرآن بخواند و هرگاه ممکن نشود پس هرگاه قدرت داشته باشد بر خواندن بعضی
از حمد واجب است همان را بخواند هر چند یک آیه باشد بلکه اقل از آیه باشد و لیکن واجب است
که مکرر نماید آنرا بقدر حمد و هرگاه نتواند حمد را بخواند اصلا واجب است بخواند از قرآن
هر چه میتواند و هرگاه آن ممکن نشود احوط آنست که تهلیل و تکبیر و تسبیح بگوید بقدر حمد
و معتبر از مساوات با حمد لتساوی در ملفوظات است نه مکتوب و اما سوره پس وجوب خواندن
آن در حالت امکان و وسعت وقت است و اگر در حالت خوف باشد یا مریض باشد
یا وقت تنگ باشد ساقط است و وجوب ندارد و هرگاه قدرت بر خواندن تمام
سوره نداشته باشد واجب است بخواند هر چه را که میتواند و واجب نیست خواندن بدل
آن و هرگاه فراموش نمود در نماز بعضی سوره را و ممکن نشود او را خواندن سوره دیگر کفایت
نماید بهمان قدر که میداند و هرگاه سوره دیگر نتواند بخواند واجب است عدول نماید بسوره
دیگر و اما عدول بسوره توحید است و هرگاه لال باشد اگر قدرت بر خواندن
بعض از حمد و سوره داشته باشد واجب است اتیان بآن نماید و هرگاه قدرت نداشته باشد
اصلا حرکت بدهد لسان خود را با عقد قلب و اشاره نمودن بانگشت خود چنانچه در تکبیرة

الاحرام

الاحرام گذشت و واجب نیست بر او نماز جماعت [illegible] خواندن یک سوره در هر رکعت
و هرگاه دو سوره بخواند که اقتران مینمایند حرام و مبطل نماز است هرگاه در نیت قصد
کرده باشد یا بعد از فراغ از حمد و هرگاه بعد از خواندن یک سوره قصد قران کرد و سوره دیگر را
کرده است لیکن باعث بطلان نماز نمیشود و فرق نیست در قران میان یک سوره و الا و
خواندن بعضی هر چند تکرار حمد باشد یا مکرر همان سوره که خوانده یا کلما ازان سوره را بغیر آن
لیکن تمام در نماز واجب و اما در مستحب پس جایز است [illegible] خواندن سوره که طولانی
نباشد که فوت شود وقت پس هرگاه چنین سوره را بخواند حرام است و لیکن هرگاه
فراموش نمود و شروع نمود در آن بانکه مظنه داشت وسعت وقت را بود معلوم شد فوات
آن موقتی است رجوع از آن هر چند از نصف بیشتر آن گذشته باشد هرگاه وقت
تنگ شده و هرگاه در وقت تنگ باشد قطع نماید آنرا و دیگر سوره بخواند [illegible] اگر از
سوره از سور عزایم را نخواند پس هرگاه بخواند حرام است و مبطل نماز است چه در یومیه باشد
چه در غیر یومیه و عزایم چهار سوره است که سجده واجب است در آنها و هرگاه سهوا بخواند و متذکر
نشود مگر بعد از نماز یا بعد از رکوع بر او چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر متذکر شود پیش از
رکوع و پیش از آیه سجده واجب است که قطع نماید آن سوره را و سوره دیگر بخواند خواه از
نصف گذشته باشد یا نه و اگر بعد از فراغ از سوره باشد ظاهر کفایت است در هر دو

خواند حرام کرده

[illegible]

تقدیم سجده تلاوت را بعد از فراغ از نماز میکند و احوط علاوه نمودن ایماء است
در حال نماز نیز و جایز است خواندن سوره عزیمه در نوافل مطلق هر چند تمام سوره
باشد ولیکن واجب است سجده کردن بعد از خواندن آیه سجده بلا فاصله و اگر آیه
سجده در آخر سوره باشد مستحب است که بعد از سجده برخیزد و حمد را اعاده نماید
و واجب است در نافله سجده نیز بر هر کسیکه گوش بدهد بآیه سجده یا بشنود اورا
واما در فریضه پس واجب است سجده را بعد از نماز بکند و در نماز ایماء کند مسئله
انکه هرگاه بعد از حمد بسوره توحید یا بسوره جحد شروع نمود واجبست تمام نماید آنرا و حرام است
عدول نماید از این دو سوره مطلق هر چند از یکی از آن دو بدیگری باشد و عبث و بطلان
نماز است مگر بسوره جمعه و منافقین که عدول از سوره توحید و جحد بانها جایز است در
نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه مسئله انکه هرگاه بعد از حمد بغیر سوره توحید و جحد شروع نمود
جایز است عدول از سوره بسوره دیگر هرگاه نگذشته باشد از نصف سوره هر چند متراخی
باشد مادامیکه ماحی صورة نماز نباشد و هرگاه بنصف رسید احوط و اقوی ترک
عدول است پس هرگاه عدول نماید حرام است و نماز او باطل است لیکن انچه ذکر شد
در فریضه است و در نافله جایز است عدول مطلق هر چند در آن نیز احوط ترک است
مسئله انکه واجب است جهر نمودن حمد و سوره از برای مرد در نماز صبح و در دو رکعت

اول نماز مغرب و عشاء و واجب است اخفات بحمد و سوره در دو رکعت اول از نماز
ظهر و عصر و هم چنین واجبست اخفات بحمد یا تسبیحات اربع در رکعت سیم
از مغرب و در دو رکعت آخر نماز ظهر و عصر و عشاء و باطل میشود نماز بجهر کردن در مقام
اخفات و اخفات کردن در مقام جهر هرگاه عمداً باشد و هرگاه سهواً باشد
یا نسیاناً یا بجهل بحکم نماز او صحیح است و اعاده و قضا ندارد واما زن پس واجب نیست
بر او جهر در نمازهای جهریه بلکه مخیر است در میان جهر و اخفات هرگاه علم بشنیدن
نامحرم نداشته باشد و اگر علم داشته باشد احوط ترک جهر است هر چند در لزوم آن اشکال است
و احوط در نمازهای اخفاتیه وجوب اخفات است بر زن بلکه ارجح است و فرق نیست
در وجوب جهر و اخفات میان نماز اداء و قضاء در صورتیکه معلوم باشد نماز قضا
و هرگاه مشتبه باشد میان چند نماز مخیر است در میان جهر و اخفات در آن
و جایز است اخفات در نمازهای جهریه از برای ماموم هرگاه امام از عامه باشد
هر چند بجهت تقیه نباشد و هرگاه امام مومن اثنی عشری باشد و ماموم مسبوق
باشد واجب است اخفات در دو رکعت آخر امام و در دو رکعت اول خودش
هر چند در نمازهای جهریه باشد و بعد از مفارقت از امام حکم آن منفرد است
واقل مرتبه جهر آنست که کسیکه نزدیک باشد جوهر صدای آنرا بشنود هرگاه مانعی

نداشته باشد مثل سنگی کوبیدن یا غوغائی در آن وقت و اعلای آن اینست که با فراکاست
بلندی صدای آن و اقل مرتبهٔ اخفات اینستکه خود بشنود صدای خود را با توجه و عدم
مانع و اعلای آن آنست که بمرتبهٔ جهر نرسد مسئله الحمد واجبست بنحوی قرائت کند
که خود بشنود حروف و کلمات را بتحقیق هرگاه ثقل سامعه نداشته باشد و تقدیرا هرگاه داشته
باشد مسئله آنکه ترک نماید گفتن آمین را در آخر حمد چونکه گفتن آن حرامست بلکه
تخصیص بآخر حمد ندارد حرمت آن اعم است از آنکه قبل از حمد باشد یا بعد از آن در نماز
جهریه باشد یا اخفاتیه منفرد باشد یا جماعت و هرگاه بگوید نماز باطل میشود بنا بر اقوی
مطلق و فرقی نیست در این حکم میان نماز یومیه و غیر آن و نه فریضه و غیر آن لیکن تمام
در صورت عدم تقیه است و اما با تقیه جایز است مطلقا مطلب مسئله آنکه واجبست در
رکعت سیم از نماز سه رکعتی و در دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی مخیر است میان خواندن
حمد یا تسبیحات اربع که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر باشد یکدفعه
لیکن احوط سه دفعه است و گفتن استغفار بعد از آن سنت است بلکه احوط است
و کسیکه فراموش نمود در رکعت اول یا دویم هر دو حمد را احوط آنست که بخواند حمد را
در رکعت سیم و چهارم هرچند لزوم ندارد و خواندن تسبیحات افضل است از خواندن
حمد خواه امام باشد یا ماموم یا منفرد و مخیر است در تسبیحات چهارگانه ترتیب
نخونده

بنحوی که ذکر شد مسئله موالات عرفیه مسئله ادای حروف از مخارج طبیعیه
مراعات حرکات و سکنات اعرابیه و بنائیه هرگاه وقف نماید در آن کلمه و کسیکه شک
در عدد تسبیحات نماید بنا را بر اقل گذارد و کسیکه شروع در حمد نماید جایز است عدول به تسبیحات
نماید و هم چنین بالعکس ولیکن احوط ترک است و جایز نیست در یک رکعت قدری حمد
و قدری تسبیحات بخواند ولیکن جایز است در یک رکعت حمد و دیگری تسبیحات
بخواند هرچند احوط ترک آنست و اکتفا نمودن بحمد یا تسبیحات است در هر دو
رکعت و هرگاه ممکن نشود او را خواندن یکی از آنها متعین است خواندن یکی دیگر
بنابر آنکه سنت است استعاذه گفتن پیش از قرائت بلفظ اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم یا اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بلکه هرچند در غیر نماز باشد
و جهر نمودن بسمله در نمازهای اخفاتی چه در حمد و چه در سوره چه امام چه منفرد و
وقوف در موضع وقف و اظهار اعراب حروف بدون مبالغه و گفتن کذلک الله
ربی بعد از فراغ از توحید سه دفعه و سکوت بعد از حمد و بعد از سوره بقدر نفس کشیدن
و جهر نمودن بقرائت در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه مطلقا چه امام باشد چه منفرد
چه حاضر چه مسافر و خواندن سوره در نوافل و جهر نمودن بنوافل شب و اخفات در
نوافل روز و جهر بنماز عیدین و نماز آیات و شنوانیدن امام اذکار و قرائت خود را

بمأموم و نشنوانیدن مأموم اذکار خود را با امام و اختیار نمودن مصلی در نماز سوره
توحید و قدر را و خواندن سوره طولانی در نماز صبح و سوره جمعه و اعلی در نماز مغرب و عشا
در شب جمعه و سوره جمعه و توحید در نماز صبح روز جمعه و سوره جمعه و منافقین در نماز
ظهر و عصر روز جمعه و سوره کوچک در نوافل روز و طولانی در نوافل شب و اطول
سورتین را در رکعت اول و اقصر را در رکعت دویم و خواندن معوذتین را در شفع
و توحید در وتر **فصل پنجم** در رکوع است بدانکه واجبست رکوع در هر رکعتی از نماز
های واجبی یکدفعه مگر در نماز آیات که در هر رکعتی پنج رکوع واجبست چنانکه میاید
و آن رکن است در نماز و باطل میشود بزیاد شدن آن مطلقا خواه عمدا باشد یا سهوا
یا جهلا خواه در رکعت اول و دویم باشد یا در رکعت سیم و چهارم و خواه بقدر تشهد
نشسته باشد یا نه و هم چنین باطل میشود نماز بترک آن عمدا یا سهوا یا نسیانا
یا جهلا خواه جهل بالحکم باشد یا بموضوع و هرگاه ترک نماید آنرا سهوا و متذکر نشود
تا آنکه بسجده برود و هر دو سجده را بعمل آورد نماز او باطل است حتی در غیر دو رکعت
اول و که متذکر شود بعد از داخل شدن بسجده اول و قبل از داخل شدن در سجده
دویم نیز نماز آن باطل است و اگر متذکر شود قبل از سجده اول واجبست که
برگردد و رکوع را بجای آورد و بعد بسجده رود و اگر ترک نموده باشد سهوا قیام

متصل

متصل برکوع واجبست که راست شود و بایستد و برکوع برود اگر قیام را بعمل آورده باشد
و بعد از خم شدن بقصد رکوع رکوع را فراموش نموده باشد واجبست که برخیزد بصورة
رکوع کننده بقدری که خم شده بود و رکوع را بجای بیاورد و اگر بعد رکوع برسد و ذکر رکوع
و طمانینه او را فراموش بید دیگر برنگردد و نماز او صحیح است و که شک کند در کردن رکوع
و ایستاده باشد واجبست که رکوع را بجای آورد و اگر شک کند که ایستادن بعد از رکوع است
یا قبل از آن نیز واجبست که رکوع را بجای بیاورد و اگر داخل در سجده شود و شک کند
در رکوع شک آن اعتبار ندارد بلکه هرگاه خم شود جهت سجده کردن و شک در کردن رکوع نماید
در رکوع شک آن نیز اعتبار ندارد و هرگاه رکوع را تلافی کند و بعد معلوم شود که بجای
آورده بوده است نماز آن باطل است و واجبست در رکوع پنج چیز **اول** خم شدن بقدری که
ممکن باشد رسانیدن چیزی از دو کف بزانو و هرگاه شخص نتواند باین قدر خم شود بقدری که
ممکنست خم شود هر چند بتکیه کردن بچیزی باشد یا بمیل از دو جانب باشد و اگر
نتواند خم شود بهیچ وجه اشاره کند بسر اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد اشاره کند بدو
چشم و اگر ممکن نباشد اشاره کند بیک چشم اگر شخص بصورة راکع باشد بحسب خلقت
واجبست از برای رکوع قدری زیادتر خم **دویم** ذکر گفتن بلفظ سبحان ربی العظیم و بحمده
یا گفتن سبحان الله سه دفعه و احوط زیاد کردن و بحمده است بعد از سبحان ربی العظیم

بلکه احوط از آن سه دفعه گفتن است با وسعت وقت و پنج دفعه افضل است و افضل از آن
هفت نوبت است و در حال ضرورت کفایت میکند یکدفعه سبحان الله و معتبر است
در تسبیح عربیت و موالات عرفیه و اداء حروف از مخارج طبیعیه و مراعات حرکات
و سکنات اعرابیه و بنائیه و هرگاه زاید بر واجب بخواهد بگوید واجب است قصد
وجوب ننماید بلکه اولی و احوط آنستکه اول را قرار دهد **سیم** طمانینه بقدر گفتن ذکر
واجب اصالة و مقدمة قدری پیش از ذکر و بعد از آن **چهارم** راست شدن از رکوع
بقدریکه راست بایستد بعد از فراغ از ذکر و اگر ممکن نشود از برای آن راست شدن
وجوب ندارد و همچنین است حکم ذکر که هرگاه ممکن نشود گفتن آن وجوب ندارد
پنجم طمانینه در حال ایستادن بعد از رکوع و کفایت میکند در آن مسمای درنگ
کردن در عرف عام و واجب اول که انحنا باشد رکن است بخلاف چهار
واجب دیگر که هیچ یک رکن نیست پس ترک و زیادتی آنها سهوا باعث بطلان
نماز نمیشود و مستحب است گفتن وقتیکه اراده رکوع مینماید و افضل گفتن تکبیر است
در حال قیام هر چند در حال هوی گفتن آن نیز جایز است و مستحب است رفع یدین
در حال گفتن تکبیر و گذاردن دو کف را بر زانوها با تفریج انگشتان و تسویه ظهر و کشیدن
گردن و گفتن ذکر را سه دفعه یا پنج دفعه یا هفت دفعه یا نه دفعه و گفتن سمع الله لمن حمده

بعد از

بعد از رفع راس از رکوع چه از برای امام و چه از برای ماموم و چه از برای منفرد **فصل**
ششم در سجود است بدانکه در هر رکعتی از نمازهای واجبی دو سجده واجب است
و آن رکن است در نماز هرگاه ترک شود در یک رکعت نماز باطل است خواه عمدا
ترک کند یا سهوا یا جهلا و همچنین باطل میشود نماز هرگاه زیاد کند در نماز دو سجده
عمدا یا سهوا یا جهلا و هرگاه جهلا فراموش نماید یک سجده را یا زیاد نماید سهوا باعث
بطلان نماز نمیشود لیکن در صورتیکه فراموش نمود یک سجده را لکن واجب است
آنرا قضا کند و یک سجده سهو بجهت آن بعمل بیاورد لیکن این در صورتیست که در
دو رکعت اول فراموش شده باشد و اما هرگاه در رکعت آخر باشد پس اگر پیش از
سلامی است که بآن از نماز بیرون میرود بجای آورد و بعد از آن اعاده تشهد را نماید
و اگر بعد از سلام بخاطرش آمده قضا نماید و واجب است که قضای سجده را مقدم
بدارد بر سجده سهو و هرگاه بخاطرش بیاید پیش از رکوع که یک سجده یا دو سجده را نکرده است
واجب است بسجده رود و بجای آورد و برخیزد و هرگاه در حال رکوع یا بعد از رکوع بخاطرش
بیاید پس هرگاه دو سجده را فراموش کرده باشد نماز او باطل است و هرگاه یک سجده را
فراموش کرده باشد نماز او صحیح است و واجب است قضا کند بنحویکه گذشت و اگر شک کند
در کردن و نکردن در حالتیکه نشسته است و داخل فعل دیگر نشده است واجب است

بعد از نماز

بجا بیاورد هر دو سجده را و هرگاه ایستاده است یا در حالت راست شدن است شک کند
آن اعتبار ندارد و هرگاه شک کند که یک سجده کرده است یا دو سجده بنا را
بر کمتر گذارد و اگر داخل فعل دیگر نشده است و اگر شده است اعتبار ندارد چنانچه
هرگاه شک کند که دو سجده کرده است یا زیادتر اعتبار ندارد مطلقا و در سجده
معتبر است دو چیز است **اوّل** گذاردن هفت عضو را بر زمین که پیشانی و دو کف
دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پای باشد که معروف به ابهام است
و کفایت میکند در گذاردن اعضای سبعه مسمّای هر چند احوط در موضع پیشانی
و مجموع کفّین مراعاة یکدرهم است بلکه در پیشانی افضل و احوط است تمام آن
بکند و هم چنین در کفین احوط استیعاب است چنانچه احوط اکتفا در مسمّای نیست
در کفین بمسمّای راحت و این قدر کافیست هر چند ظاهر عدم فرق میان
راحت و انگشتان و در سر انگشتان بودن کف دست بتمام ضرور نیست و غیر انگشتان انگشت ابهام از زیر
پای کفایت نمیکند و فرق نیست در ابهام میان ظاهر و باطن و اطراف آن هر چند
احوط اکتفا بباطن و اطراف است در کفین مساوی است گذاردن باطن هر یک
و ظاهر کفایت نمیکند **دوّم** آنکه سنگینی هفت موضع سجده را بر زمین اندازد و مجرّد
گذاردن هفت موضع را بر زمین کفایت نمیکند و واجب نیست مساوی بودن

هفت

هفت موضع در نهادن سنگینی بر زمین و نه منافی در اعتماد بنحویکه زاید باشد
بر سنگینی اصل عضو بلکه همان قدر که خود عضو سنگینی دارد کفایت میکند **سیّم**
آنکه هر یک از این هفت عضو مستقر شود بر موضعیکه بران سجده میکند پس اگر بر روی
مثل برف نرم و پنبه بسیار یا دوشک پر پنبه سجده کند بنحویکه بعضی از اعضای
قرار نگیرد بر آن نماز باطل است و هرگاه قوّت بکند تا عضوی قرار بگیرد و بعد از
قرار گرفتن آن اوّل سجود حساب کند نماز صحیح است **چهارم** آنکه واجب است گذاردن
پیشانی را در حالت سجده بر زمین یا چیزیکه از زمین روئیده باشد در صورتیکه خوردنی
یا پوشیدنی نباشد عادة هر چند پنبه یا کتان باشد که جایز نیست سجده بران
و جایز نیست سجده کردن بر آنچه غیر زمین و روئیدنی باشد مثل موی و کرک و پشم از زمین
مرغ و پوست و گوشت و پیه و غیر آن از اجزای حیوان و حریر و آنچه مستحیل
از زمین باشد هرگاه صدق نکند بران اسم زمین مانند معادن از طلا و نقره
و مس و برنج و آهن و الماس و زبرجد و فیروزه و عقیق و یاقوت و زمرّد و کهربا
و هم چنین جایز نیست سجده کردن بر کحل و جایز است سجده کردن بر کاغذ هر چند
نوشته باشد هرگاه واقع شود سجده بر غیر نوشته و اگر سجده کند سهواً یا خطاء بر چیزی
از چیزهائیکه جایز نیست سجده بر آن نماز صحیح است و واجب نیست اعاده هر چند سر از

سجده بر نوشته ملتفت نشود و اگر در اثنای نماز مفقود شود چیزی که سجده بر آن صحیح بود
مثل آنکه طفل برداشته نماز آن باطلست مگر آنکه وقت تنگ باشد از اقل واجب
از نماز یا یک رکعت از آن **پنجم** آنکه واجبست در حالت سجده مساوی بوده باشد
موضع پیشانی با موضع ایستادن مصلی یا آنکه زیادتر از قدر چهار انگشت متصل
بلندتر نشود پس هرگاه موضع سجود بلند باشد از موقف آن یا پست تر باشد
زیادتر از قدر چهار انگشت متصل صحیح نیست سجده آن و در مواضع سجود شرط
نیست این شرط پس جایز است زیادتر از این بلند بودن یا پایین بودن هرچند احوط
آنستکه زیاده برین نباشد و هرگاه واقع شود پیشانی بر چیزی که صحیح نباشد سجده
و موقع نباشد زاید بر قدر معتبر مینیست کشیدن پیشانی را تا بموضعیکه سجده
بران جایز باشد و اما هرگاه بلندتر باشد از چهار انگشت متصل پس مخیر است
میان کشیدن پیشانی را تا بموضعی که بقدر چهار انگشت و کمتر شود یا برداشتن از آن
موضع و گذاشتن در موضعیکه چنین باشد هرچند احوط کشیدن و برنداشتن است
ششم آنکه در سجده واجبست گفتن ذکر بلفظ سبحان ربی الاعلی یکدفعه یا گفتن
سه دفعه سبحان الله و احسن آنستکه اول را نیز سه دفعه بگوید یا پنج یا هفت و احوط
علاوه نمودن و بحمده است و در حالت ضرورت کفایت میکند یکدفعه سبحان الله

و مستحب است

و مستحب است ذکر آنکه گذشت در ذکر رکوع **هفتم** آنکه واجبست طمانینه و درنگ کردن
بقدر ذکر پس هرگاه عمدا بر دارد سر خود را از زمین پیش از اتمام ذکر باطلست نماز آن چنانچه
هرگاه طول بدهد در آن بنحویکه ماحی صورت نماز بشود نماز آن باطلست **هشتم** آنکه واجبست
برداشتن سر از هر یک از دو سجده بنحویکه صدق جلوس بشود عرفا پس هرگاه این قدر را ترک نمود
عمدا نماز او باطلست **نهم** آنکه واجبست طمانینه و درنگ کردن بعد از برداشتن سر از
سجده اول و اما بعد از سجده دویم طمانینه مستحبست و آنرا جلسه استراحت مینامند
و سید مرتضی آنرا واجب دانسته اند و ضعیفست هرچند مراعات آن احوط است
دهم آنکه واجبست در حالت سجده شکم خود را بر زمین نگذارد پس هرگاه بچسباند خود را بر زمین
و دستهای و پاهای خود را بکشد بر زمین و پیشانی را بر زمین بگذارد که آن نمیکنند بلکه
هرگاه چنین بکند نماز آن باطلست و بعضی واجب دانسته اند که در هوی بسجود و رکوع قصد
و نیت داشته باشد چونکه هر یک از افعال واجبه نماز است و آن احوط است هرچند اقوی
عدم لزوم است چونکه ظاهر است که هر یک از افعال تکوینیه است در نماز نه تکلیفیه
بلکه هرگاه قایل بشویم بوجوب مقدمه واجب وجوب هر یک با شکال است لکن حق
عدم وجوبست و هرگاه نتواند سجده کند واجبست بلند کند موضع سجود را بقدریکه ممکن باشد
خم شدن بآنقدر و سجده کند مهر را که جایز است بران سجده کردن اگر ممکن باشد و هرگاه ممکن

نباشد خم شود بقدری که میتواند و اگر خم شدن هیچ ممکن نباشد بسر اشاره کند و اگر آن
نیز ممکن نباشد اشاره کند بدو چشم و اگر آنهم ممکن نباشد اشاره کند بیک چشم
و دوم واجب است برداشتن چیزی که بر آن سجده کند هرگاه نتواند خم شود اگر بتواند بردارد
و احوط آنستیکه اشاره در سجود چه بسر باشد چه بچشم بیشتر باشد از اشاره در رکوع و هرگاه
ممکن باشد گذاردن بعضی اعضای سجود را بر زمین واجب است گذاردن آن و هرگاه مردد
شود میان گذاردن پیشانی و غیر پیشانی پیشانی را بگذارد و سنت است در سجود اموری
از جمله تکبیر گفتن بعد از سر از رکوع برداشتن و پیش از خم شدن و درست نمودن بقدر
تکبیر گفتن و دست را برداشتن بنحویکه در تکبیرة الاحرام ذکر شد و سنت است دو دست را
اول بر زمین گذارد چونکه خواهد بسجده رود و بعد از ان دو زانو را اگر مرد باشد و در حال
بر خواستن عکس نماید و هر دو دست را یکدفعه بر زمین بگذارد و در حال نشستن
و انگشتها را برهم بچسباند در حال سجود و سر انگشتان را بجانب قبله کند و بازو و مرفق
به پهلو بچسباند و ساقها را بر زمین فرش نکند بلکه بازوها را از پهلو دور دارد
و ساق دستها را بلند سازد بنحویکه دستها نسبت بان مانند بال باشد و زن در
حالت سجده رفتن اول زانوها را بر زمین بگذارد و در حالت سجده خود را بر زمین بچسباند
و ساق دستها را بر زمین گذارد و اعضای خود را بهم بچسباند و در وقت نشستن

بر هر دو

بر هر دو رانهای خود بنشیند و در وقت برخواستن خود را بکشد و راست شود و سنت است
سجده بر خاک کردن و افضل تربت حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثنا است
و بینی را هشتم اعضای سجود گرداند و بر خاک گذارد و دستها در ان حال نیست وی ها را از
هم جدا بگذارد و در حال سجود نظر کند بطرف بینی و در حالت جلوس بحجر خود و کفهای
استغفر الله در میان دو سجده و درست نمودن بمقدار گفتن تکبیر و استغفار و تورک
نمودن در میان دو سجده هرگاه مرد باشد باینکه بر ران چپ بنشیند در حالتیکه
دو پای خود را از زیر خود بیرون آورد و پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذارد
و گفتن در وقت برخواستن بحول الله و قوته اقوم و اقعد یا اللهم ربی بحولک
و قوتک اقوم و اقعد و گفتن ثانی بقصد توظیف شریعت نگذارد و خواندن در
سجده آخر یا هر سجده که خواهد یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی و ارزق
عیالی من فضلک فانک ذو الفضل العظیم **فصل هفتم** در تشهد بدانکه واجب است
تشهد در هر دو رکعتی یکدفعه بعد از رکعت دویم و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه
یکدفعه بعد از رکعت دویم و یکدفعه بعد از رکعت آخر و در نوافل سنت و شرط صحت است
و واجب است در ان یازده چیز **اول** انکه نشسته باشد بقدر ذکر واجب ان و قدری
مقدم و موخر از ان از باب مقدمه بوجوب شرطی پس هرگاه تشهد را بخواند عمدا

در غیر حال نشسته نماز آن باطل است و هرگاه سهواً بخواند واجب است اعاده نماید هرگاه محل آن باقی باشد و هرگاه گذشته باشد واجب است که نشسته قضا نماید بعد از نماز دوم آنکه کلمات تشهد بقدر ذکر واجب بنحو مذکور بعمل بیاورد سیم و چهارم و پنجم و ششم آنکه واجب در آن شهادتین که شهادة بر وحدانیت و شهادت بر رسالت پیغمبر آخر الزمان صلعم باشد و هم چنین صلوات بر پیغمبر و آل بزرگوار صلوات الله علیهم اجمعین هفتم آنکه اتیان نماید بصورتیکه وارد شده است و آن اینست که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد یا بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و احوط دویم است هشتم عربی بودن تشهد و نهم ترتیب بنحویکه مذکور شد و دهم موالات در میان اجزای آن یعنی پی در پی خواند بنحویکه فاصله زاید بر قدر متعارف نشود یازدهم خواندن تشهد را بنحویکه خود بشنود کلمات آنرا تحقیقا یا تقدیرا و تشهد رکن نیست پس هرگاه فراموش کند تشهد اول و بخاطرش بیاید پیش از رکوع برگردد و تشهد را بجای بیاورد و اگر بخاطر نیاید مگر بعد از داخل شدن برکوع نماز را تمام کند و بعد از نماز واجبست قضا کند و دو سجده سهو بعد از آن بکند و اما تشهد ضروری اگر پیش از سلام بخاطرش بیاید که نخوانده است بخواند و اگر

بعد از سلام بخاطرش بیاید قضا کند چه حدثی از آن صادر شده باشد چه نشده باشد و هرگاه حدثی صادر شود پیش از سلام نماز باطل است و حکم شک در تشهد بنحویست که در تکبیرة الاحرام گذشت و سنت است در حال تشهد تورک بنحویکه در میان دو سجده گذشت و دستها را بر ران ها گذاردن و انگشتان را بهم چسبانیدن و نظر بحجر خود کردن فصل ششم در سلام است و در آن دو فصل است فصل اول بدانکه دخول در نماز چنانکه واجب و حاصل میشود آن بتکبیرة الاحرام خروج از آن نیز واجب است و آن حاصل میشود بسلام که بعد از اتمام تشهد واقع شود و اقوی آنستکه سلام واجب است در نماز و جزء نماز است نه خارج از آن و حکم آن حکم رکن است که هرگاه ترک شود عمداً یا سهواً یا جهلاً نماز باطل میشود چنانچه خواهد آمد و در نوافل سنت و شرط صحت است و باید هر دو رکعت بعد سلام بشود مگر نماز وتر که در یک رکعت سلام باید بگوید و نماز اعرابی که آن مثل نماز صبح و ظهر است در کیفیت و ترتیب و واجبست در سلام هشت چیز اول آنکه نشسته باشد در حال گفتن سلام پس هرگاه چنین نکند نماز باطل است دوم آنکه طمأنینه بقدر آن بجای بیاورد بنحویکه در تشهد ذکر شد سیم آنکه اتیان نماید صیغه آنرا بلفظ السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و احوط و افضل علاوه نمودن و رحمة الله و برکاته است ولیکن احوط جمع نمودن میان دو سلام است بترتیب مذکور و براین تقدیر سلام

[illegible]

اول از نماز خارج میشود و دوم سنت است و که عکس نماید عکس میشود چهارم آنکه ترتیب در میان
کلمات هر یک از دو صیغه بنحویکه ذکر شد بجای بیاورد پس هرگاه عکس نماید عمداً نماز آن باطل است
و سهو مثل سهو در سلام است پنجم عربیت است با قدرت و اختیار ششم موالات
یعنی پی در پی بگوید آنرا بنحویکه فاصله زاید بر قدر متعارف نشود هفتم گفتن آنرا بنحویکه
خود بشنود کلمات آنرا هشتم مؤخر گفتن سلام است از تشهد پس هرگاه مقدم بدارد آنرا
بر تمام تشهد یا بعض آن عمداً باطل است نماز و واجب نیست در آن قصد خروج از
نماز بلکه گفتن آن از نماز بیرون میبرد و بهمین قدر که میداند که بسلام گفتن از نماز
بیرون میرود کافیست هر چند در آن حال متذکر نباشد و مستحب است پیش از السلام
علینا بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته فصل دوم بدانکه منفرد یک سلام
میدهد روی بقبله و حکم امام نیز چنین است بنا بر مشهور و بعض گفته اند در پای
صف باشد دو سلام میدهد و قول اول اقوی است و اما ماموم پس مشهور آنست که
دو سلام میگوید یکی بطرف راست و دیگری بطرف چپ و هرگاه در طرف چپ او کسی
شخصی نباشد یک سلام میدهد بطرف راست خواه کسی باشد خواه نباشد و بعض دیوار را
قایم مقام شخص دانسته اند و مستحب دانسته اند دو سلام بگوید هر چند کسی نباشد و بعضی
گفته اند ماموم سه سلام میدهد یکی از برای رد بر امام و دو تا از برای ماموم های اول

اقوی است

اقوی است و بدانکه مشهور آنست که سنت است از برای منفرد در وقت سلام دادن اشاره
کند بگوشه چشم راست بطرف راست و امام بصفحه روی اشاره کند بطرف راست
و اما روی را از قبله نگرداند و همچنین ماموم بصفحه روی اشاره کند بدو طرف و سنت است که
قصد کنند در سلام سلام بانبیاء و ائمه و ملائکه حفظه را و امام ماموم ها را نیز و همچنین
ماموم ها نیز رد بر امام را و بر کسیکه در طرفین او ایستاده اند بلکه بعضی رد بر امام را واجب
دانسته اند و آن ضعیف است و بعضی گفته اند سنت است در سلام قصد ملکهای از انس
و جن و این دو نیت خصوصاً در السلام علینا و علی عباد الله الصالحین مطلب سیم
در بیان مستحبات نماز و آن چند چیز است اول قنوت بدانکه سنت است
در رکعت دوم از هر نمازی بلکه بعض واجب دانسته اند آنرا مطلقاً و بعض در خصوص
نماز جهری و احوط عدم ترک آنست در نمازهای یومیه خصوصاً در جهری از آنها لکن
در غیر نماز عید رمضان و قربان یک قنوت مستحب است در هر رکعتی که قنوت
دارد اما در نماز عیدین در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت است
چنانچه خواهد آمد و محل آن در غیر رکعت دوم از نماز جمعه پیش از رکوع است و در رکعت
دوم از جمعه بعد از رکوع است و هرگاه فراموش کند آنرا تا برکوع برود بعد از رکوع بجا
آورد چه در نماز واجب باشد و چه در نافله و چه در جمعه و چه در غیر آن و اگر در حال

خم شدن برکوع متذکر شود حرج ترک نمودن آنست و هرگاه بعد از رکوع فراموش نمود
قضای آنرا یا در حال سجود ملتفت شد ترک آنرا یا بعد از فراغ از نماز سنتست
قضا نمودن آن بعد از نماز هر چند طول کشیده باشد و وقت بیرون رفته باشد و بهتر
آنستکه نشسته قضا کند و رو بقبله باشد و مراعات نماید در آن شرایط نماز را هر چند
معتبر نیست و سنتست در قنوت در هر نمازی بلند خواندن چه جهری باشد نماز چه
اخفاتی مگر از برای ماموم هرگاه مسبوق باشد در حال بودن او با امام و هم چنین سنتست
در حال قنوت دست برابر روی در حالتیکه دستها را باز کند و پشت دستها را بزمین　برو باسمان
وکف آنها را باسمان کند و سنتست نظر کردن بر روی دستها و طول دادن در قنوت
وخواندن دعائی که وارد شده است مثل کلمات فرج وغیر آن و کلمات فرج افضل است
و آن اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع
ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وهو رب العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد
لله رب العالمین و جایز است خواندن هر ثنائی و دعائیکه در حفظ داشته باشد چه تسبیح یا تحمید
یا طلب چیزی مباح از امور دنیا و آخرت و جایز نیست قنوت بغیر عربی مثل فارسی لیکن
جایز است دعا نمودن در جمیع احوال نماز چه بعربی چه بفارسی و چه بغیر آن دوم تعقیبات
و فضیلت آن بسیار است بلکه در حدیث است از حضرت صادق ع که فرمودند نشانی

بعداز

صادق

بعد از نماز صبح در تعقیب و دعائی تا طلوع آفتاب انفع است در طلب روزی از سفر کردن
در بلاد و سنتست که در حال تعقیب بنشیند بنحویکه در تشهد می نشست و ترک روی
روی بقبله در همان جای نماز با طهارت و ترک کند آنچه را که از مبطلات نماز است
و باعث نقص ثواب است و این بر دو قسم است بعضی مشترک است در هر نمازی و بعضی
بخصوص بعضی نمازهاست پس قسم اول امور چند است از آن جمله آنکه بعد از فراغ از سلام
مستحب است که سه تکبیر بگوید و دستهای خود را بلند کند تا محاذی گوشها و بعد از آن دستها را
بلند نماید بنحویکه ببالای سر خود برساند و بخواند لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز
وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی و یمیت
وهو علی کل شیء قدیر و بعد از آن تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها مستحب است بلکه
افضل تعقیبات است و در نماز واجب و سنت هر دو سنت است و در حدیث است
که اگر چیزی افضل از این تسبیح میبود آنرا جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله ارشاد میفرمودند
بفاطمه زهرا چنانکه در حدیث است که حضرت صادق ع فرمودند تسبیح فاطمه زهرا علیها
السلام در هر روزی در عقب هر نمازی محبوب تر است نزد من از هزار رکعت
نماز در هر روز و کیفیت آن باین نحو است که بگوید اول سی و چهار نوبت الله اکبر
و بعد از آن سی و سه نوبت الحمد لله و بعد از آن سی و سه نوبت سبحان الله و سنت است

بعد از تمام شدن تسبیح حضرت یکمرتبه لا اله الا الله بگوید و بعد از آن سنت است بگوید
اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم
انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة در حدیث
است از حضرت امام محمد باقر که فرمودند این اقل دعائیست که مجزیست بعد از فریضه و در
اخبار در اول آن زیاده شده است اللهم صل علی محمد و آل محمد و سنت است بعد از هر فریضه
خواندن سوره توحید را در حدیث است که کسی که بخواند این سوره را در عقب فریضه خداوند
عالم جمع میشود برای او خیر دنیا و آخرت و میامرزد گناهان او را و گناه والدین و گناه
اولاد او را و همچنین سنت است بعد از هر فریضه خواندن دوازده نوبت سوره توحید و بعد از
آن دستها را گشوده بردارد و بعد بخواند اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون
الطاهر الطهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک القدیم ان تصلی علی محمد و آل
محمد یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی محمد
و آل محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا آمنا و ان تدخلنی الجنة سالما
و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب
در حدیث است از حضرت امیر علیه السلام که فرمودند کسیکه دوست دارد وقت انتقال
از دار دنیا بدار آخرت خالص و پاک شده از جمیع معاصی چنانچه طلا خالص و پاک میشود

از کدورت

از کدورت و غش و اصلا در آخرت از او مطالبه مظلمه نماید چنین کند و همچنین سنت است
خواندن آیة الکرسی در حدیث است کسیکه تلاوت کند آیة الکرسی را بعد از هر نماز
ضرر نمیرساند باو صاحب سمی مثل عقرب و نحو آن و در حدیث است از پیغمبر آخر الزمان
صلوات الله علیه که فرمودند یا علی مداومت کن بخواندن آیة الکرسی در عقب نمازهای مفروضه
بجهة آنکه محافظت نمیکند بر آن مگر نبی یا صدیق یا شهید و همچنین سنت است بعد از هر نماز خواندن
اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انزل علی من برکاتک چنانکه
سنت است عقب هر فریضه پیش از آنکه بگرداند دو پای خود را بخواند استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه سه دفعه در حدیث است که آمرزیده
میشود گناهان او هر چند مثل کف دریا باشد و همچنین سنت است بعد از هر فریضه
سی و سه مرتبه گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و آن رفع میکند هدم و غرق
نماز و حرق و افتادن در چاه و خوردن سبع و مردن بدیه که در آن روز نازل میشود و بعد از نماز
قصری سنت است خواندن این بجهة جبر شکستگی آن و اما قسم دوم پس امور مستحبات
صبح از آن جمله سنت است بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک هفت نوبت بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که باعث دفع هفتاد نوع از انواع بلا میشود و پست ترین آنها
ریح و برص و جنون است و اگر از اشقیاء باشد محو میشود از دیوان ایشان و نوشته میشود

در سعدآء وکهر سه دفعه بخوانند بعد از هر فریضه خوبست و افضل صد دفعه است و هم خیلی سنّت است
بعد از نماز صبح ده دفعه خواندن سبحان الله العظیم وبحمده لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم که عافیت میسر هر باه جناب احدیت از کوری و جنون و جذام و فقر و هرم
و بعد از نماز مغرب سه دفعه الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره که عطا میکند خدای تعالی
او را خیر بسیار و هم خیلی سنّت است. بعد از هر نماز بخوانند اعوذ بوجهک الکریم
و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر
الدنیا و الآخرة و من شر الاوجاع کلها که باعث جمع دنیا و آخرت میشود
دعا خواندن در تعقیب افضلست از قرآن خواندن چنانچه از اخبار ظاهر میشود بلکه
در غیر تعقیب هم چنین است لیکن بعضی از علما چنین فرموده اند که در وقتیکه بگوئیم هر وقت
حال او اقتضای دعا میکند دعا بخواند و هر وقت اقتضای قرائت یا ذکر میکند چنان
کند بجهت آنکه حالات انسان مختلف است و هرگاه حال او مساوی باشد نسبت
به هر اختیار دعا کند و این بسیار خوبست و سنّت است در عید فطر بعد از چهار نماز
که اول آن مغرب شب عید است و آخر آن نماز عید و در عید اضحی بعد از پانزده نماز که اول نماز
ظهر روز عید است و آخر آن نماز صبح روز سیزدهم از برای کسیکه در منی باشد و بعد از
ده نماز از برای کسیکه در غیر منی باشد تکبیر بگوید در عید فطر باین نحو الله اکبر الله اکبر

لا اله الا الله

لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و اما در عید اضحی تمام
آنچه ذکر شد بخوانند بعلاوه الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا
در ظهر آن **سیّم** در سجدهٔ شکر و آن مستحب است در حال تجدد نعمت و دفع بلا و بعد از عقیب
صلوات خصوصاً بعد از نماز واجب و بعد از نافله بجهت شکر بر توفیق یافتن از برای کردن
عبادت که سنّت مؤکد است و ثواب آن بسیار است و احسن آنست که آنرا بعد از تعقیب
بجای بیاورد بلکه خاتمه قرار دهد و در نماز مغرب احسن آنست که دو سجدهٔ شکر بکند
یکی بعد از فریضه و یکی بعد از نافله و در کیفیت سجدهٔ شکر خلاف و اشکال است نظر باختلاف
اخبار لیکن احسن و اولی و افضل آنست که وضع جبهه نماید بر زمین بعد از آن طرف راست
صورت را بموضع سجده بگذارد بعد از آن طرف چپ را و بعد از آن جبهه را ثانیا بگذارد
و باین دو سجده متحقق میشود و برخاستن در میان دو سجده ضرور نیست و باین صورت
جمع میان احادیث و کلمات علمای شده است و سنّت است طول دادن سجدهٔ
شکر بقدر استطاعت و پهن نمودن ذراعهای را بر زمین در حال سجود و چسبانیدن
سینه و شکم را بر زمین و هم چنین سنّت است اینکه گونه های روی خود را و شقیقه های
خود را بر خاک بگذارد و اول طرف راست را و بعد از آن طرف چپ را چنانچه گذشت
و گذاردن جبهه و جبینین و خدین را با تقدیم علیه بر سایر در جبینین و خدین سنّت است

وسنّت است دعائی که وارد شده است بخواند واقلّ مرتبه آنست که سه دفعه شکراً لله بگوید
ودر خبری وارد شده است که صد مرتبه بگوید شکراً شکراً واگر خواهد بگوید عفواً عفواً
وبخصوص در نماز ظهر سنّت است در سجدهٔ شکر صد دفعه شکراً لله بگوید ودر نماز
عصر در سجدهٔ شکر صد دفعه حمداً لله بگوید ولیکن ادعیه واذکار بسیار در آن وارد
شده است که در کتب ادعیّه وغیر آن مذکور است وبعضی شرط نموده اند در این سجده
که هفت موضع مسجود بر زمین گذاشته شود چنانچه بعضی دیگر شرط نموده اند گذاردن
پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح باشد ومراعات هر یک خوبست هر چند ظاهر
عدم اعتبار است خصوصاً که اوّل وسنّت است بعد از سر بر داشتن از سجدهٔ شکر مسح کند
موضع سجود را پس بعد از آن مسح کند بدست خود روی وسینهٔ خود را وسنّت است که
بدست راست باشد در حدیث است که مرور نمیکند دست او بدردی مگر آنکه برطرف
میکند آن را وسنّت است تکبیر بگوید بعد از رفع راس از سجده وسنّت است وقتیکه
میرود از جای نماز از طرف راست برود بحث چهارم در سجده‌های قرآن بدانکه سجدات
قرآن چهار از آن که در سوره الم تنزیل وحم فصّلت ووالنّجم واقرأ است واجبست وتتمه
که یازده موضع دیگر باشد سنّت است ووقت سجده بعد از فراغ از آیهٔ سجده است وسجده
واجبست بر خوانندهٔ آیه وگوش دهنده بآن بلکه شنونده نیز بنابر احوط وفرق نیست

بیان

بیان اینکه خواننده بالغ باشد یا غیر بالغ مشروع باشد بر آن خواندن یا نباشد
بلکه مسلمان باشد یا غیر مسلمان عاقل باشد یا دیوانه چنانچه فرق نیست در تمام میان
مرد وزن وخنثی وممسوح ومتعدّد میشود وجوب سجده بتعدد خواندن آیه هر چند
از برای تعلیم باشد وسجده سابق انکرده باشد وشرط نیست در آن نه طهارت از حدث
ونه از خبث ونه رو بقبله بودن ونه پوشیدن عورة ونه مساوات مکان
موقوف ومحل سجده ونه گذاردن هفت موضع را بر زمین بلکه گذاردن پیشانی
کفایت میکند ونه خواندن ذکری لیکن سنّت است وبهتر آنست که بگوید سجدت
لک یا ربّ تعبّداً ورقّاً لا مستکبراً عن عبادتک ولا مستنکفاً ولا متعظّماً بل انا عبد
ذلیل خائف مستجیر ولیکن شرط است در آن نیّت واحوط مقارن بودن آنست
با وقت سر گذاشتن بلکه خم شدن وهم خالی بودن شرط است سجده بر چیزیکه صحیح باشد
سجدهٔ نماز بر آن وواجب نیست در آن تکبیر نه در وقت سر گذاردن ونه در وقت
سر گذاشتن لیکن در وقت سر برداشتن مستحبّ است ووجوب سجده فوریست وهرگاه
ترک نمود عمداً یا فراموش کرد واجبست وقتیکه متذکر شود بجای بیاورد واین را
قصد قضا یا اداء ضرور نیست بلکه قصد قربت کفایت میکند بحثم در حکم زن وطفل است
بدانکه زن حکم مرد است در تمام احکام نماز چه از واجبات وچه از مستحبّات مگر

از اجزاء و چه از شرایط غیر از آنکه استثنا شده است در باب و هم چنین سنّت است
زن جمع کند میان قدمهای خود در نماز و از هم جدا نگذارد و دستها را بر سینه گذارد
و در حال رکوع بگذارد دستها را بالای دو زانوی بر دو ران و در حال رفتن بسجود اعضای
خود را بهم بچسباند و ابتدای کند در حال نشستن بر دو زانوی پیش از دو دست
و بنشیند بر دو الیه یعنی و بعد بسجده رود و در حال سجده بر زمین بچسبد و اعضای خود را
بر یکدیگر بگذارد و پهن نماید دو ذراع را بر زمین و در حال نشستن بر دو الیه بنشیند
و بچسباند دو ران خود را بر یکدیگر و بلند کند دو زانو را از زمین و دو کف پاها را بر زمین
گذارد و در حال برخاستن بهم وا دارد راست برخیزد و پشت خود را بلند نکند و اما
طفل پس نماز بر آن مستحب است لیکن هر گاه پسر است حکم آن حکم مرد است و هر گاه دختر است
حکم آن حکم زن است **مبحث سیّم** در بقیه نمازهای واجبی است و در آن چند مطلب است
مطلب اوّل در نماز جمعه است و آن دو رکعت است مثل نماز صبح و ساقط میشود
باان دو رکعت نماز ظهر و وقت آن از اوّل زوال است تا آنکه سایه شاخص مثل آن
واجب است آن بر هر کس بالغ و عاقل و ذکور و آزاد و حاضر شرعی و غیر مبتلای
بکوری و بیماری و پیری و هر چیزی که نماز جمعه با آن باعث عسر و حرج شود لیکن از
ایشان صحیح است هر گاه متصف بشرایط صحّت باشد فرایض مثل اسلام و ایمان

وغیر

وغیر اینها باشد ولیکن در وجوب نماز جمعه بر جماعت مذکوره شرطهاست یافت شدن
پیشنمازی که بالغ و مرد و هم چنین مؤمن اثنی عشری و عادل و قادر بر بیان نمودن خطبه
باشد و ولد الزنا نباشد و هم چنین مبتلای بدیوانگی و جذام و برص نباشد و اعرابی و ختنه
نکرده نباشد یا حاجت بیان و مقدور بودن آن و بعضی معتبر دانسته اند آزاد بودن
و کور نبودن و مسافر نبودن امام را و آن جماعت هر گاه امامی غیر از آن باشد
و بشرط یافت شدن چهار نفر غیر امام که بالغ و عاقل و اثنی عشری باشند و بعضی علاوه
نموده اند که آزاد باشند و مسافر نباشند و ان احوط است و باید هر یک دور نباشند
زیاده از دو فرسخ که با اجتماع این شرایط نماز واجب است لیکن کفایت نمیکند نماز جمعه
در این وقت از نماز ظهر مگر آنکه جمع شود امور چند که صحّت نماز جمعه موقوف است بر آن
اوّل آنکه دو خطبه خوانده شود **دوّم** آنکه بجماعت کرده شود **سیّم** آنکه جمعه دیگر نشود
که میان دو جمعه کمتر از یک فرسخ باشد **چهارم** آنکه مانعی از نماز مانند تقیّه از برای امام
یا عدد انعقاد جمعه بر دو نباشد که اگر باشد نماز باطل است **پنجم** حاضر بودن امام یا
نایب خاص لیکن این شرطها نه در وجوب عینی نه در وجوب تخییری و در امثال
این زمان وجوب نماز جمعه تخییری است و احوط جمع نمودن میان آن و ظهر است با اینکه
هر دو را بنیّت قربت بعمل بیاورد و واجب است پیش داشتن دو خطبه بر نماز و واجب

طهارة داشته باشد در حال خطبه از حدث و خبث در بدن و لباس و هم چنین واجب
در لباس و مکان خطبه آنچه واجب است در لباس و مکان نماز و آن گذشت و هم چنین
باقی شرائط نماز غیر قبله و آنچه شرط بودن آن مذکور میشود و شروط است نیز تطهر شدن
که هرگاه دو خطبه را یا یکی را یا جزئی از آنرا پیش از ظهر بخواند باطل است چه عمداً چه سهواً
مگر آنکه ممکن نبوده باشد علم بهم رسانیدن بوقت و عمل بمظنه کرده باشد و در اثنای خطبه
ظاهر شود که ظهر نبوده است صحیح نیست آنچه خوانده است و واجب است ایستادن در حال خواندن
دو خطبه با قدرت بر آن و هم چنین مستقر در است ایستادن و التفات نکردن بطرفین
فاحش در حال خواندن بدون ضرورت پس اگر کرد نماز امام و نماز هر که از ماموماین
مطلع شود بر مخالفت باطل است و واجب است در هر یک از دو خطبه حمد نمودن جناب اقدس
الهی بلفظ الحمد لله بنا بر احوط و صلوات فرستادن بر جناب رسالت پناه بلفظ صلوات بنا بر احوط
و احوط علاوه نمودن شهادت برسالت آنجناب است در خطبه اول هر چند اقوی عدم وجوب
آنست و وعظ و وصیت نمودن بتقوی و لفظ معینی در آن ضرور نیست و کفایت میکند
مثل اتقوا الله و اطیعوه و واجب است خواندن سوره کوچکی در خطبه اول بلکه در هر دو بنا
بر احوط و اگر سوره بزرگ بخواند کفایت میکند و واجب است نشستن در میان دو خطبه
نشستنی خفیف و بهتر آنست که بقدر خواندن سوره قل هو الله احد بنشیند در خطبه

دوم

دویم علاوه بر آنچه گذشت واجب است صلوات فرستادن بر ائمه مسلمین صلوات الله
علیهم اجمعین و طلب مغفرت و آمرزش از برای مومنین و مومنات و حرام است بر امام تکلم
کردن در اثنای خطبه و هم چنین بر ماموماین و واجب است بر ایشان گوش دادن
بخطبه و بر امام بلند خواندن بقدریکه عدد انعقاد جمعه بشنوند و حرام است در روز جمعه
در صورتیکه نماز جمعه واجب عینی باشد بیع نمودن و سفر کردن بعد از اذان و پیش از
نماز لیکن هرگاه معامله اگر چه حرام کرده است و معامله آن صحیح است و کسیکه دریابد خطبه
در رکعت اول را جمعه از آن محسوب است اگر دریابد در رکوع رکعت دویم امام را یا در رکوع او را
نماز جمعه — دریابد هر چند ذکر را در نیابد بعد اگر در نیابد امام را به هیچ یک از این دو صورت نیز از این جهت
محسوب نمیشود و نماز ظهر را بعد بر آن واجب است احوط اهتمام نمودن در رسیدن به تکبیر
رکوع است با امام **مطلب دوم** در نماز عید رمضان و عید قربان بدانکه واجب است در هر یک
از دو عید دو رکعت نماز مانند نماز صبح لیکن در رکعت اول بعد از حمد و سوره پنج تکبیر میگوید
و در رکعت دویم چهار تکبیر غیر تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و بعد از هر تکبیری قنوت میخواند که
تمام نه قنوت میشود پنج در رکعت اول و چهار در رکعت دوم و اقوی وجوب قنوات
و تکبیرات است و سنت است جهر نمودن در قرائت آن از برای امام و منفرد و خواندن
سوره والشمس در رکعت اول و غاشیه در رکعت دویم یا خواندن سبح اسم ربک

در رکعت اول و والشمس در رکعت دوم و وقت آن ما بین طلوع آفتابست تا بزوال لیکن مستحب است
تأخیر نمودن آن را تا بلند شدن آفتاب است و سنت است زیاده در تأخیر کردن در روز
عید رمضان از عید قربان بمقدار افطار کردن و بیرون کردن زکوة فطره و هرگاه وقت
نماز گذشت و نکرد قضا ندارد و آن واجب است و مشروط است بشرایط نماز یومیه و جمعه بلکه
شرط بودن وجود امام یا نایب خاص در اینجا ظاهر و بی اشکال است و غیر خواندن دو خطبه که
در آن خلافست و ظاهر وجوب است و محل دو خطبه در اینجا بعد از نماز است و واجب نیست حاضر
شدن در حال خطبه و گوش دادن بآن و با اختلال شرایط مذکوره مثل زمان غیبت امام علیه السلام
واجب نیست این نماز بلکه سنت است چه بجماعت چه بفرادی و معتبر نیست در حال استحباب دور
بودن یک فرسخ در میان دو نماز هر چند احوط است اعتبار نمودن آن و واجب نیست
این نماز بر کسیکه واجب نیست بر آن جمعه ولیکن مستحب است مثل مسافر و غلام و امثال
ایشان غیر زنان و احوط ترک نمودن ایشانست بگر پیران از ایشان و هرگاه عید در
روز جمعه واقع شود مخیر است کسیکه حاضر شده بنماز عید در حاضر شدن بنماز جمعه هر چند
منزل آن دور نباشد و احوط ترک نمودن است خصوصاً بر کسیکه نزدیک باشد
و سنت است تکبیرة گفتن در عیدین بنحویکه در مبحث تعقیب گذشت مطلب سیم
در نماز خسوف و کسوف و زلزله و باقی آیاتست بدانکه واجب است بر مرد و زن و خنثی

بگرفتن

بگرفتن آفتاب و ماه چه تمام فرص بگیرد چه بعض آن و بلرزیدن زمین و سایر امور یکه باعث
خوف اغلب مردم باشد مثل بادهای بسیار تند و سرخی و تاریکی شدید و دو رکعت نماز که
در هر رکعت پنج رکوع و دو سجده باشد که تمام ده رکعت میشود ولیکن در رکعت اول و ششم
واجب است حمد بخواند و اما در غیر این دو رکعت مخیر است میان خواندن حمد و یک سوره تمام
و میان خواندن بعض سوره لیکن هرگاه سوره را تمام بخواند واجب است حمد را بخواند
لیکن بهتر بحسب احتیاط در آنست که در هر رکعت یک حمد و یک سوره بخواند یا آنکه در هر پنج
رکعت یک حمد بخواند و یک سوره تمام کند و وقت نماز کسوف و خسوف از اول گرفتن است
بدون خلاف و اما آخر محل خلافست که شروع در انجلاء است یا ظاهر شدن تمام
قرص و اقوی دویم و احوط اولست بلکه مؤخر ندارد از وقت شروع نمودن در ظاهر
شدن و اما نماز زلزله و باقی امور ترسنده آسمانی پس تا آخر عمر اداست لیکن بعض
قایل شده اند بوجوب آن فوراً و آن احوط است بلکه احوط آنست که تأخیر نشود از
وقتی که ممکنست نماز کردن و شرط است در وجوب نماز آیات علاوه بر آنکه شرط است
در نماز یومیه مطلع شدن بر آیات و در خصوص کسوف و خسوف وسعت داشتن
وقت بقدر اداء نماز بر وجه اخف و اقل و اما در غیر این دو مثل زلزله شرط نیست
وسعت وقت بقدر اداء نماز و واجب است قضاء نماز کسوف و خسوف هرگاه گرفتن

تمام قرض مطلق چه مطلع شده باشد و چه نشده باشد و چه ترک نموده باشد بعد یا سهو
و هرگاه تمام قرض بگرفته اگر علم بهم نرسد برای تا وقت آن بیرون رود قضای آن نماز واجب
نیست و اگر علم بهم رسد در وقت واجبست قضای آن چه ترک بر وجه عمد باشد
چه بر وجه سهو و اما باقی آیات پس هرگاه علم بهم رسد بان در حال آیت واجبست قضای آن
و هرگاه علم بهم نرسد محل اشکالست و احوط عدم ترک آنست هر چند ظاهر عدم وجوبست
و هرگاه آیتی حاصل شود در وقت نماز یومیه اگر وقت هر دو مضیق باشد مقدم بدارد
نماز یومیه را و اگر هر دو موسع باشد مخیرست هر کدام را بخواهد مقدم بدارد هر چند احوط پیش
داشتن یومیه است و هرگاه یکی مضیق است و یکی موسع مقدم بدارد مضیق را

مطلب دوم در نمازیکه واجب میشود بالتزام بدانکه اسباب آن امور چندیست
از جمله نذرست پس هرگاه نذر نماید نماز برا و تقیید نکند آنرا بقیدی از قیود مثل مکانی
و زمانی و هیئتی واجب میشود در آن علاوه بر آنچه شرطست در نماز یومیه چیزی نه
مکانی و نه زمانی بخلاف آنکه هرگاه تقیید کند آنرا به قیدی از این قیود مثل زمان یا مکان
یا خصوص هیئت مشروعی مثل نماز جعفر طیار علاوه بر آنچه شرطست در نماز یومیه واجب
میشود هر چند داخل کرده است آن قیود مذکوره هرگاه نذر نماز کند و تعیین رکعت ننماید
بلکه باطلاق نذر کند کفایت میکند دو رکعت بی اشکال و اگر نذر کند در یک رکعت در رکوع

یا یک سجده آن نشد باطلست و صحیح است نذر فریضه و نافله و لیکن واجب میشود هیئت
و عدد و وقت در نماز موقته و عهد و قسم مثل نذرست در احکام مذکوره و از جمله
اسباب التزام استیجار نماز است از برای میت آن شرعا جایز است و لیکن هرگاه که صیغه
بر آن جاری شد واجب میشود و تغییر در آن جایز نیست و هرگاه خلاف آنچه اجیر شده است
بعمل بیاورد کفایت نمیکند هر چند ترک مستحبی از مستحبات باشد چونکه مستحب بعد از اجرای
صیغه واجب میشود از جمله اسباب التزام آنست که هرگاه فوت شود پدر و قرار گرفته باشد
در ذمه نمازی و ترک نموده باشد بسبب عذر واجبست بر پسر بزرگتر قضای آن
آنرا بکند و شرط نیست در آن حاضر بودن و بالغ بودن بلکه هرگاه در حال فوت طفل
باشد یا غایب و بعد بالغ شود یا حاضر شود واجبست بر او بعد از بلوغ و بعد از اطلاع
قضا نمودن و جایز است از برای ولی استیجار نمودن غیر را بجهت این نماز خصوصا
هرگاه کردن نماز بر آن صعوبت داشته باشد و اگر تبرعا از برای میت شخصی قضای نماید
نماز مذکور را کفایت میکند و ساقط میشود از ولی و هرگاه ولی بمیرد پیش از کردن قضا
واجب نیست بر ولی آن قضا نمودن آن و نه بر ولی ولی میت اول و هرگاه ترک
شده باشد از شخص نمازی بدون عذر یا بسبب مسامحه در اخذ مسائل چه مقصر باشد چه
نباشد واجب نیست بر ولی بعمل آوردن آن بلکه هرگاه وصیت نکرده باشد واجب نیست

بر ولی بعمل آوردن آن بلکه هرگاه وصیت نکرده باشد واجب نیست بر ورثه بعمل
آوردن و نه استیجار نمودن آنرا از ترکه بلکه مطلق عبادات بدنیه محضه و هرگاه وصیت
نماید بیرون کرده میشود از ثلث مال مگر آنکه ورثه امضای بدارند که از اصل داده شود

مبحث چهارم در بیان بعضی از نمازهای سنتی و در آن چند مطلب است مطلب اول

در نوافل یومیه بدانکه سنت است بر مکلف در هر شبانه روزی در حضر سی و چهار رکعت
نماز و اکتفای بحمد تنها در آنها جایز است و تخفیف در آنها باین نحو است که بعد از زوال
آفتاب هشت رکعت باید کرد و بعد از نماز ظهر هشت رکعت و بعد از نماز مغرب چهار
رکعت و بعد از نماز عشاء دو رکعت و افضل در غیر این دو رکعت قیام است و این دو
رکعت بیک رکعت محسوبست و اسم آن وتیره است و سیزده رکعت نافله شب
و صبح است که یازده رکعت آن از شب است و یازدهم آن یکرکعتی است نامیده میشود
بوتر و دو رکعت بعد از آن نافله صبح است لیکن در سفری که قصر در آن واجب باشد ساقط
میشود نوافل روز و نافله عشاء و اما نافله مغرب و نافله شب و صبح پس ساقط نمیشود بدون
خلاف و در سفری که نماز را باید تمام کرد یا مخیر باشد میانه قصر و اتمام نوافل در آن ساقط
نیست مطلق نه یومیه و نه غیر یومیه و سنت است در روز جمعه چه از برای جمعه گذارد و چه
غیر آن بیست رکعت نافله نمودن بعلاوه کردن بر نافله هر روز چهار رکعت و افضل

هشتی

پیش داشتن تمام بیست رکعتست بر زوال و باین طریق کردن که شش رکعت از آن در صبح
و شش بعد از آن در بلند شدن آفتاب و شش بعد از آن در حوالی زوال و دو رکعت متصل
بزوال کند و جایز است جمیع را در یک مجلس کردن چه پیش از زوال چه بعد از آن مطلب دوم
در نماز غفیله است و آن دو رکعت است در میان نماز مغرب و عشاء بعد از حمد در رکعت
اول بخواند وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى
فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا
لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و در دوم وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ
الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ
إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي
كِتَابٍ مُبِينٍ و دو دست را بلند کند و بگوید اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ
الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ
بِي كَذَا وَكَذَا و بجای کذا و کذا حوائج خود را ذکر نماید و بگوید اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ
نِعْمَتِي وَالْقَادِرُ عَلَى طَلِبَتِي تَعْلَمُ حَاجَتِي فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ
وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمَّا قَضَيْتَهَا لِي و سؤال نماید حاجت خود را و حرام است که دو
رکعت از نافله مغرب را برین وجه بکند هر چند ظاهر جواز ایشان باشد علیحده مطلب سیم

در نماز تحیت مسجد است کسیکه وارد مسجد میشود دو رکعت نماز بکند دران بهر سوره باشد بلکه هر گاه سوره نخواند ظاهر است جایز است و ظاهر است که کفایت بفریضه و نافله مخصوص میشود از این نماز و کراهیت عبور در مسجد باین نماز رفع میشود **مطلب چهارم** در نماز لیلة الدفن است و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی بخواند و در رکعت دویم بعد از حمد ده مرتبه انا انزلناه بخواند و بعد از سلام بگوید اللهم صل علی محمد وال محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان و اسم آن شخص را بجای فلان ذکر کند و عدد مذکور دران بخصوص منصوص نشده است لیکن هر گاه بعمل نو بکند بدون قصد خصوصیت ضرر ندارد و هر گاه میت را نقل نمایند بمثل عتبات مناسب است که بعد از دفن این نماز را کرده باشند **مطلب پنجم** در نماز جعفر طیار و آن سنت مؤکد است و فضیلت آن بسیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم والعادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم توحید و در هر رکعت بعد از قرائت پانزده مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در رکوع بعد از ذکر آن ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه و در سجده دویم و سر برداشتن از آن مثل سجده اول و در سه رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و در سجده آخر نماز سنت است بگوید یا من لبس العز والوقار یا من تعطف بالمجد

وتکرم

وتکرم به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة والطول یا ذا المن والفضل یا ذا القدرة والکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم الاعلی و کلماتک التامة ان تصلی علی محمد و آله و ان تفعل بی کذا و کذا یا ارحم الراحمین و حاجت خود را بجای کذا و کذا ذکر کند و مستحب است در هر روز بکند اگر بتواند و اگر نتواند در هر دو روز یا در هر جمعه یا هر ماهی یا هر سال و در حدیث است که آمرزیده میشود از برای تو آنچه در میان دو نماز است از گناه و جایز است تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بگوید هر گاه تعجیل داشته باشد و در نماز نتواند بگوید چنانچه هر گاه دو رکعت آنرا کرده باشد و امر ضروری روی دهد میتواند عقب آن امر برود و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند **مطلب ششم** در نماز اول ماه است سنت است در روز اول ماه دو رکعت نماز بکند در رکعت اول بعد از حمد قل هو الله بخواند سی دفعه و در رکعت دویم بعد از حمد سی دفعه سوره قدر و تصدق کند بانچه میسر او سهل باشد در حدیث است که میخرد باین عمل سلامتی ماه را بتمام و سنت است بعد از نماز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین بسم الله الرحمن الرحیم و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده و هو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ذکر آن و بعد از رکوع ده مرتبه و در سجده اول

سیجعل الله بعد عسر یسرا ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله حسبنا الله ونعم الوکیل وافوض
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ولا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین و در حسن است
که اول روز بکنند هر چند ظاهر این است که تمام روز میتوان کرد مبحث پنجم در لواحق
نماز است و در آن چند مطلب است مطلب اول در مبطلات نماز است بدانکه
حرام است قطع نمودن نماز واجب و باطل کردن آن در حال اختیار ولیکن جایز است
قطع نمودن آن هرگاه خوف بر ضرری بهم رسد مثل گرفتن غلامیکه فرار نماید و کشتن
ماریکه اراده مصلی نماید و باطل میشود نماز چه واجب و چه سنت بامور چند اول صادر
شدن حدث که باطل میکند طهارت را هر چند فراموش کرده باشد که در نماز است یا بی اختیار
صادر شود دوم فعل که ماحی صورة نماز باشد هر چند سکوت طویل باشد هرگاه عمدا واقع
شود بلکه سهوا نیز بنا بر احوط سیم پشت کردن بقبله بلکه التفات نمودن بجمیع بدن از
قبله هر چند بسیار بعمل نیاید بلکه متوجه مشرق یا مغرب بشود بلکه روی از قبله گردانیدن
هرگاه بسیار باشد یا نزدیک باین برسد که هر یک مبطل نماز است هر چند از روی عمد
نباشد و اما التفات نمودن بنظر هر چند پشت مبطل نماز نیست لیکن مکروه است
چهارم تکلم نمودن بدو حرف یا زیادتر هر چند مهمل باشد بلکه بیک حرفی که از آن معنی فهمیده
شود

شود هرگاه دعا یا ذکر یا قرآن نباشد در حالت عمد یا ندانستن مسئله و اما اگر بوجه نسیان
باشد باعث بطلان نماز نمیشود ولیکن واجب میشود بر آن سجده سهو چنانچه خواهد آمد
و هرگاه ناله بکند یا آه بکشد بنحویکه تولد حرف بشود در حکم تکلم است و اما تنحنح پس مبطل
نماز نیست مگر آنکه بنحوی بشود که دو حرف از آن صادر شود پس باطل میشود نماز و هم چنین است
فوت کردن پنجم خنده کردن است بطریق قهقهه عمدا که باین نماز باطل میشود و اگر
سهوا باشد یا تبسم بکند باطل نمیشود و اگر تعجب کند از چیزی و بی اختیار از او
قهقهه صادر شود در بطلان نماز اشکال است و احوط اتمام و اعاده است هر چند صحة
بعید نیست ششم گریه کردن از برای میت یا امور دنیوی مثل تلف شدن مال
یا خواستن مال یا فرزند از خدا هرگاه عمدا باشد گریه آن و هرگاه ضرر ندارد و فرق سهوا باشد
نیست در بطلان میان گریه با صدا و بی صدا و اما هرگاه گریه از خوف خدا و از شوق
جنت یا جهنم باشد افضل اعمال است در نماز و سنت است و هم چنین است گریستن
بر جناب سید الشهدا و سایر معصومین که باعث بطلان نماز نمیشود هفتم خوردن
و آشامیدن اگر عمدا واقع شود و فعل کثیر شود بلکه نشود بنا بر احوط هر چند ظاهر عدم
ابطال است و فرق نیست در بطلان میان فریضه و نافله مگر در وتر از برای کسیکه
اراده روزه گرفتن را داشته باشد هر چند روزه مستحب باشد و تشنه باشد

وخوف داشته باشد که صحیح شود در این صورت جایز است آشامیدن آب از برای آن
و هرگاه به نسیان واقع شود اکل و شرب مبطل نماز نیست مطلقا هر چند بکثرت برسد لیکن
هرگاه بحدّی برسد که محو صورت نماز باشد مبطل است مطلقا چه عمدا باشد چه سهوا هشتم فعل کثیر
است هرگاه عمدا واقع شود و هرگاه سهوا باشد و باعث بطلان نماز نمیشود و امّا فعل قلیل
مثل شیر دادن طفل یا کشتن عقرب مثل آن یا سکوت قلیل پس ضرر ندارد و مکروه است
التفات نمودن بیمین و یسار در نماز چه بچشم چه بسر و خمیازه کشیدن و گشودن
دستها و آب دماغ و دهن انداختن و بازی کردن بریش و سر و دست و شکستن انگشتان
و آه کشیدن و نظر کردن به پشت سر زن و داخل شدن در نماز در وقتی که بول یا غایط
یا باد با شدّت دارد که حضور قلب را برطرف کند ازان و جایز است در نماز دعای
نمودن به کسیکه عطسه کند مثل یرحمک الله و یغفر الله لک و بر عاطس دادن احوط
چونکه بعضی میل بوجوب آن کرده اند مطلقا چه در نماز باشد و چه در غیر نماز و هرگاه
خود عطسه کند سنت است که بگوید الحمد لله و صلوات بر پیغمبر و آل آنجناب فرستادن
و جایز است بلکه واجب است در نماز بر نمازگذار جواب سلام گفتن فورا چه بالغ باشد سلام
کننده چه ممیز چه مذکر باشد چه مونث مثل غیر نماز و واجب است شنوانیدن
جواب را بر سلام کننده تحقیقا هرگاه مانعی از شنیدن نباشد و تقدیرا هرگاه باشد

مثل

مثل آنکه ثقل سامعه داشته باشد در این صورت بنحو متعارف باید جواب بگوید هر چند سلام
کننده نشنود لیکن در نماز واجب است که جواب برابر بمثل آنچه سلام میکند یعنی هرگاه
بگوید سلام علیکم میباید جواب بدهد سلام علیکم و نمیتواند بگوید و علیکم السلام بلکه احوط مراعات
جمع و افراد و تعریف و تنکیر است در آن و هرگاه جواب سلام را در نماز ندهد در بطلان
نماز آن خلاف است و ظاهر عدم بطلان است لیکن هرگاه بعد از گذشتن وقت جواب
فوریت جواب بگوید در این صورت نماز باطل است بنا بر قوی و هرگاه سلام نماید بجماعتی که
یکی از ایشان در نماز است اگر دیگری جواب گفت بر نمازگذار واجب است جواب و هرگاه
گفت ازان ساقط است و جایز نیست سلام نمودن بکافر هر چند اهل ذمّه باشد مگر در
حال اضطرار و جواب سلام واجب است مطلقا بنا بر قوی هر چند سلام کننده طفل ممیز باشد
یا اجنبیّه باشد بمرد اجنبی یا بالعکس یا کافر باشد یا ذمّی بمسلم هر چند در وجوب جواب
دادن بکافر بعضی اشکال کرده اند و جواب ان علیک یا علیکم و سنّت است تقدیم
در سلام خصوصا سواره بر پیاده و رونده بر ایستاده و بر نشسته و جماعت کمتر بر بیشتر
و هرگاه دو نفر ملاقات باهم و هر یک سلام نمودند بر دیگری واجب است بر هر یک جواب
دادن بدیگری و هرگاه سلام کند شخص بلفظ سلام علیک یا سلام علیکم یا السلام علیک یا
السلام علیکم واجب است جواب دادن آن بی اشکال بلکه هرگاه بگوید سلام الله علیک

یا سلام علیک ظاهر وجوب رد است بلکه هرگاه بگوید السلام یا سلام احوط وجوب برد است
و اما رد سلام ملحون مثل سام لیک پس ما یک اشکال است و احوط در غیر نماز وجوب
رد است و در نماز رد و اعاده نماز است و احوط در جواب سلام آنست که بگوید علیک
السلام یا علیکم السلام هم با واو چه بی واو هر چند ظاهر جواز کفایت سلام علیکم و مثل آنست
از این صور گذشته **مطلب سیم** در بیان احکام خللی که واقع میشود در نماز بعمد یا بسهو
یا بشک و در آن چند فصل است **فصل اول** بدانکه هرگاه مکلف اخلال کند
عمدا بواجبی از واجبات نماز باطل است نماز آن مطلقا اعم از آنکه آن واجب از
شروط باشد مثل طهارت یا از اذکار مثل تکبیرة الاحرام و رکوع یا جزء غیر رکن باشد
مثل قرائت حمد و اجزاء آن هر چند یک حرف باشد یا کیفیتی از کیفیات نماز باشد
مثل طمأنینه و جهر و اخفات و ترتیب و بیان واجبات و فرقی نیست در این حکم
میان آنکه مصلی عالم بحکم باشد یا جاهل باین چه اینکه جاهل بوجوب باشد یا جاهل به بطلان
مگر در بعض صور مثل آنکه جاهل بجهر و اخفات باشد هر چند مقصر که هرگاه اخلال بهر یک
بکند هر سه جهل باعث بطلان نماز نمیشود و چنانکه گذشت و هم چنین هرگاه نماز کند
در لباس غصبی یا مکان غصبی با جهل بغصبیت نماز آن صحیح است چنانکه گذشت
و اما هرگاه اخلال کند سهوا یا بواجب رکنیست یا بواجب غیر رکنی پس اگر بواجب

رکنی است

رکنی است هرگاه محل آن باقیست واجبست اتیان بان بکند و بعد از آن اتیان بما بعد آن
بکند و هرگاه محل آن گذشته باشد بآنکه داخل در رکن دیگر شده باشد مثل آنکه رکوع
برود و ملتفت بشود که تکبیرة الاحرام را نگفته است نماز آن باطل است و واجب است اعاده
آن چنانچه هرگاه رکنی را زیاد بکند عمدا یا سهوا نماز آن باطل است چنانچه بتفصیل گذشت
مگر در نماز جماعت که هرگاه سجده یا رکوع را زیاد بکند بتفصیلی که خواهد آمد در نماز جماعت غیر باعث
بطلان نماز نمیشود و هرگاه یک رکعت یا زیادتر در نماز زیاد بکند باطل میشود نماز مطلقا خواه
عمدا زیاد کرده باشد یا سهوا اگر چه بقدر تشهد نشسته باشد یا نشسته باشد و هرگاه پیش
از رکوع متذکر بشود که یک رکعت زیاد کرده است بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید و اگر
متذکر بشود بعد از سلام که یک رکعت یا زیادتر زیاد کرده است هرگاه چیزی که مبطل نماز باشد
عمدا و سهوا مثل حدث از آن واقع شده باشد نماز آن باطل است و هرگاه چیزی که منافی
باشد سهوا نه عمدا از آن واقع شده باشد مثل آنکه حرف زده باشد نماز آن صحیح است
باید برخیزد و نماز را تمام کند مثل صورتیکه منافی از آن صادر نشده باشد اصلا لیکن
بجهة سلام بیجای یا حرف زدن باید سجده سهو بکند و اما هرگاه سهو نموده باشد از غیر
رکن پس آن بر چهار قسم است باعتبار آنکه یا تلافی ندارد یا حاجت بتلافی تنها دارد
یا بتلافی با سجده سهو اما قسم اول که تلافی ندارد مثل آنکه قرأت را فراموش کند تا برکوع

برود و جهر یا اخفات را فراموش کند یا ذکر رکوع یا طمأنینه آنرا یا رفع رأس از آنرا یا
طمأنینه در حال رفع را یا ذکر سجود یا طمأنینه در سجود را یا اکمال رفع رأس را یا طمأنینه در حال
رفع رأس را از سجدهٔ اولی را یا طمأنینه در حال جلوس تشهّد را یا سجده نمودن بر یکی از اعضای
سبعه غیر جبهه را فراموش کرده باشد نماز آن صحیح است و چیزی بر آن نمیباشد و امّا قسم
دوّیم که تلافی تنهای دارد مثل اینکه فراموش نموده باشد خواندن حمد را و مشغول بسوره باشد
و ملتفت شود واجب است برگردد و حمد را بخواند و بعد از آن همان سوره یا غیر آن را بخواند
و مثل اینکه فراموش نموده باشد یک سجده یا دو سجده یا تشهّد را و متذکّر شود پیش از رکوع واجب
است بنشیند و تلافی کند هر چیز را که فراموش کرده است و امّا قسم سیّم که تدارک دارد با سجدهٔ سهو
مثل اینکه ترک نموده باشد یک سجده را تا برکوع رفته باشد یا تشهّد را یا جزء آنرا و بعد از رکوع ملتفت
شود واجب است بعد از سلام تدارک آنرا بکند و سجدهٔ سهو بعد از آن بکند چنانچه گذشت
در احکام شک بدانکه واجب است در نماز علم بآنکه اتیان بواجبات نماز را نموده است
یا ظنّ بآن و امّا شک در آن پس کفایت نمیکند هرگاه محل آن باقی باشد مثل اینکه شک نماید
که نیّت کرده است یا نکرده است قبل از تکبیر یا در تکبیر قبل از قرائت یا در قرائت قبل از
رکوع یا در رکوع قبل از هوی بسجود واجب است اتیان بآن بکند و هرگاه بعد
از اتیان بمشکوک ملتفت شود که آنرا بجای آورده است ضرر ندارد مگر اینکه آن رکن بوده
باشد

باشد که در این صورت نماز باطل است و باید از سر بگیرد و هرگاه شک نماید در فعلی از افعال نماز چه
واجب باشد چه غیر واجب و چه رکن باشد یا غیر رکن باشد بعد از گذشتن محل آن که اتیان
بآن کرده است یا نکرده است مثل اینکه شک کند در نیّت بعد از گفتن تکبیر یا در تکبیر بعد از
مشغول بودن بقرائت یا در حمد بعد از مشغول بودن بسوره یا در سوره بعد از هوی برکوع
یا در رکوع بودن یا در رکوع بعد از گذاردن جبهه بر زمین و هکذا شک آن اعتبار ندارد و باید
التفات نکند و محکوم است باتیان آن فعل لیکن هرگاه بعد معلوم شود که اشتباه شده است و آن
واجب ترک شده است هرگاه رکن بوده است نماز باطل است هرگاه محل آن گذشته باشد
و هرگاه محل باقیست واجب است اتیان بآن بکند و هرگاه غیر رکن بوده است و ترک
شده است ضرر ندارد مگر اینکه محل آن باقی باشد واجب است اتیان بآن بکند مثل اینکه مشغول
بسوره بوده و شک نموده بعد از اینکه سوره را تمام کرد علم بهم رسانید که حمد را نخوانده است
واجب است برگردد و سوره را بخواند و امّا هرگاه شک در عدد رکعات نماز باشد خالی
نیست از اینکه یا در نماز سنّت است یا در نماز واجب اگر در نماز سنّت است مخیّر است
میان بنا گذاشتن بر کمتر و بیشتر هرگاه بنای گذاردن بر بیشتر باعث زیادتی در نماز نشود
مثل اینکه شک کند میان یک و دو میخواهد بنا را بر یک گذارد و میخواهد بنا بر دو گذارد
لیکن افضل است که بنا را بر کمتر گذارد و سجدهٔ سهو یا نماز احتیاطی در شک نماز سنّت

[illegible]

نمیشود و امّا هرگاه شک در عدد رکعات نماز واجب بکند پس هر شکّی که در نماز دو رکعتی
باشد مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشاء سفری یا نماز سه رکعتی مثل نماز مغرب
مبطل نماز است و امّا در نماز چهار رکعتی پس هرگاه شک نماید در رکعت اوّل
به باقی رکعات یعنی که شکّ کند میان یکی و دو یا یکی و سه و هکذا تمام باطل است
و همچنین است هرگاه نداند که چند رکعت نماز کرده است و امّا شکّ در میان دو
و غیر دو از سه و چهار پس هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد نماز آن باطل است مطلقاً
اعمّ از آنکه در حال قیام باشد شکّ آن یا در رکوع یا بعد از آن و پیش از سجود یا در اثنای
سجدهٔ اوّل یا میان دو سجده یا پیش از ذکر واجب از سجدهٔ دوم یا پیش از سر برداشتن و بعد از
ذکر واجب از سجدهٔ دوّم یا پیش از سر برداشتن و بعد از ذکر واجب تمام باطل است و امّا
هرگاه بعد از اکمال سجدتین و سر برداشتن از سجدهٔ دوم باشد پس هرگاه تروّی نمود
و ظنّ او بچیزی قرار گرفت لازم است عمل بآن نماید و هرگاه مظنّه بهم نرسانید از
برای آن صور بسیار است لیکن غالب الوقوع آن چند صورت است اوّل آنکه شک
نماید میان دو و سه بعد از برداشتن سر از سجدهٔ دوّم در این صورت بنا را بر سه گذارد
و نماز را تمام کند و بعد از یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای آورد
و احوط کردن یک رکعت ایستاده است و احوط از آن اعاده نمودن نماز است بعد از آن

دوم شکّ در میان سه و چهار در این صورت واجب است بنا را بر چهار بگذارد در هر حالت
که باشد و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای آورد و احوط در این
بجای آوردن دو رکعت نشسته است سیم شکّ در میان دو و چهار بعد از برداشتن
سر از سجدهٔ دوّم در این صورت بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند بعد از آن دو رکعت
ایستاده بجای آورد چهارم شکّ در میان دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از
سجدهٔ دوّم در این صورت بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از آن دو رکعت
نماز احتیاط بکند ایستاده و دو رکعت نشسته بعد سلام و دو رکعت ایستاده را مقدّم
بدارد بر دو رکعت نشسته و جایز نیست که بجای دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده
بکند بنا بر اقوی پنجم شکّ در میان چهار و پنج است بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم
در این صورت نماز صحیح است بنا را بر چهار گذارد و تشهّد بخواند و سلام بگوید بعد از سلام
دو سجدهٔ سهو بکند و هرگاه در حال قیام باشد چه قبل از قرائت و چه در اثنای آن
و چه بعد از آن مطلقاً قیام را بر هم زند و بنشیند و بنا را بر چهار گذارد و تشهّد بخواند
و سلام بگوید و بعد از آن یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای آورد و بعد از آن
سجدهٔ سهو بکند احتیاطاً بقصد قربت چونکه جمعی واجب دانسته اند و آن احوط است
و هرگاه در حال رکوع باشد یا بعد از رکوع و پیش از سجدهٔ اولی یا در اثنای آن یا بعد از

آن و پیش از سجدهٔ دوم یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از ذکر و قبل از رفع رأس از آن فلا فست
لیکن اصح صحت نماز است بنا بر چهار گذارد و تمام کند انرا و احتیاط کند باعادهٔ
آن **ششم** شک در میان سه و پنج در حال قیام و درین صورة بنشیند پس برمیگردد
این شک بشک در میان دو و چهار و حکم آن گذشت که باید بعد از آن دو رکعت نماز
احتیاط بکند و بعد از آن سجدهٔ سهو بکند احتیاطاً **هفتم** شک در میان سه و چهار
و پنج در حالت قیام واجبست درین صورة بنشیند پس برمیگردد بشک در میان دو
و سه و چهار و گذشت حکم آن که باید دو رکعت ایستاده احتیاط بکند و بعد از آن دو رکعت
نشسته لیکن بعد از این باید احتیاطاً یک سجده بکند **هشتم** شک در میان پنج
و شش در حال قیام پیش از رکوع باید بنشیند پس برمیگردد بشک در میان چهار و پنج
پس تشهد بخواند و سلام بگوید بعد از آن دو سجدهٔ سهو بکند یکی برسم وجوب باعتبار
آنکه این شک شک در میان چهار و پنج است و گذشت که واجب است و در آن
سجدهٔ سهو دیگر برسم استحباب و احتیاط بجهة زیاد شدن قیام و اما هرگاه این
شک بعد از رکوع باشد نماز آن باطل است لیکن تمام آنچه ذکر شد در صورتیست که شک
در اثنای نماز باشد و هرگاه بعد از نماز شک کند در شک آن اعتبار ندارد و هم چنین
در صورتیست که مکلف کثیر الشک نباشد و هرگاه کثیر الشک باشد شک او

اعتبار

اعتبار ندارد مطلقا چه در عدد رکعات باشد چه در افعال لیکن شک در کردن و نکردن
بکند محکوم است باینکه کرده است مگر آنکه کردن آن فعل باعث بطلان نماز بشود که
محکوم است بنکردن و هم چنین در صورتیست که مصلی امام یا ماموم نباشد و اما
هرگاه امام یا ماموم شک نمایند در نماز شک آن اعتبار ندارد با حفظ و ضبط دیگری
خواه علم داشته باشد یا مظنه بلکه باید هر یک رجوع نمایند بدیگری و عمل باعتقاد آن
کنند هرگاه علم یا ظن حاصل بشود از آن از برای آن و هرگاه هر یک یقین بر چیزی یا
مظنه بر چیزی داشته باشند هر یک رجوع باعتقاد خود نمایند و هرگاه هر یک شک
داشته باشند پس اگر شک هر دو متحد باشد باید هر دو بمقتضای آن عمل نمایند و هرگاه
مختلف باشد پس اگر ممکن باشد رجوع هر یک بضبط دیگری رجوع نمایند و هرگاه ممکن
نشود ماموم قصد انفراد نماید و هر یک بمقتضای شک خود عمل نمایند و هرگاه بعد از
نماز ظن یا یقین باتیان مبطل در نماز یا بزیاد کردن در آن یا نقصان در نماز نماید اعتبار ندارد
فصل ششم در سجدهٔ سهو است بدانکه واجبست دو سجدهٔ سهو بر کسیکه در نماز حرف زده
باشد سهواً یا بگمان فارغ شدن از نماز یا فراموش کرده باشد در نماز یک سجده را
یا تشهد را و نکرده باشد تا محل آن گذشته باشد یا سلام واجب را گفته باشد در غیر
موضع سلام از روی فراموشی یا شک کرده باشد در میان چهار و پنج در حال نشستن

دو در غیر این پنج موضع واجب نیست سجده سهو لیکن بعضی واجب دانسته اند در جائیکه
سهوا بایستد بجای نشستن یا بنشیند بجای ایستادن و بعضی در هر زیادتی و کمی
که سهوا در نماز حاصل شود و بعضی در شک کردن در هر زیادتی و کمی واجب دانسته اند و بعضی
در جائیکه شک کند در زیاد کردن و کم کردن رکوعی یا سجودی و اقوی در جمیع عدم
وجوبست هر چند احوط است بلکه مستحب است و واجبست در ان نیت و احوط است که
باین نحو نیت بکند که دو سجده سهو میکنم واجب از برای سلام بیجای یا غیر آن قربة
الی الله بعد از ان بسجده برود پس سر بر دارد مثل سجده نماز و بنشیند با طمانینه و بعد
بسجده برود و بعد از ان سر بر دارد و بخواند تشهد خفیفی باینکه شهادتین بگوید
و صلوات بعمل آورد مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول
الله اللهم صلّ علی محمد و آل محمد بعد از ان سلام بگوید بسلامیکه بیرون میرود از نماز چه
السلام علیکم باشد چه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا اینکه جمع میان هر دو بتقدیم
اول یا بعکس نماید مراعات نماید در آن اینکه را که لازم است در سجده نماز از سجده نمودن
بر هفت موضع و وضع جبهه را بر ما یصح السجود علیه و طهارة و اباحت و ستر عورة
نمودن و استقبال قبله نمودن و غیر آن از انچه در سجده نماز لازم است غیر از ذکر که در
اینجا وجوب ندارد بلکه واجبست در اینجا ذکر مخصوصی و آن کفایت بسم الله و بالله اللهم

صلی

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد است یا بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله
و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و محل این سجده و وقت
آن بعد از سلام نماز است و لیکن واجبست فوراً بدون فاصله قبل از فعل منافی
بجا بیاورد و اگر فراموش کند واجبست هر وقت که بخاطرش آید بکند هر چند بعد از
فعل منافی باشد و اگر عمدا ترک کند یا تاخیر کند نماز آن باطل نمیشود و لیکن احوط اتیان
نمودن باین است بعد از ان و اگر سبب آن متعدد شود متعدد میشود بتعدد سبب
و اولی ترتیب در ان است بملاحظه ترتیب در اسباب و هر گاه فراموش نماید
سجده را یا تشهد را یا جزء از اجزاء واجبست بعد از نماز قضا کند آنرا و بعد از ان سجده سهو را
بجا بیاورد و قول بوجوب تقدیم سجده سهو یا تخییر در میان تقدیم هر یک ضعیف است
فصل در احکام نماز احتیاط بدانکه نماز احتیاط واجبست در مقاماتی
چنانکه گذشت و کیفیت آن چنان است که نیت کند دو رکعت نماز میکنم بجهة احتیاط
از انچه احتمال دارد که کم شده باشد از نماز قربة الی الله بعد از تکبیرة الاحرام بگوید مثل
تکبیر نماز بعد از ان قرائت حمد کند بدون سوره و اخفات نماید در ان و رکوع
و سجود بکند و برخیزد و رکعت دیگر نحو مذکور بکند و تشهد بخواند و سلام بگوید و هر گاه
دو رکعت نشسته باشد بنحویست که ذکر شد مگر اینکه در این حال نشسته نماز را میکند

وهرگاه یکرکعت ایستاده باشد تشهد و سلام را متصل بآن نماید و کیفیت یکرکعت
بنحویست که در دو رکعت ایستاده ذکر شد و معتبرست درین نماز تمام احکام
نماز از واجبات و شرایط و ترک موانع مگر آنکه درین نماز اذان و اقامه و قنوت
نیست و سوره چنانچه گذشت و وقت آن بعد از فریضه پیش از واقع شدن منافی
نماز و هرگاه نماز احتیاط را ترک کند و اصل فریضه را اعاده کند کفایت
نمیکند و هرگاه بعد از فریضه و پیش از احتیاط بفهمد که نماز آن تمام بوده است
واجب نیست نماز احتیاط نماز آن صحیح است چنانچه هرگاه بعد از احتیاط بفهمد
که نماز آن تمام بوده است و واجب با احتیاط نبوده است ضرر ندارد و هرگاه
پیش از احتیاط بفهمد که نماز آن کم شده است یکرکعت یا دو رکعت [illegible]
تمامی را کند هرگاه چیزیکه منافی نماز باشد عمدا و سهوا بعمل نیاورده باشد
و هرگاه بعمل آورده باشد نماز آن باطلست باید اعاده کند و هرگاه بعد از
احتیاط بفهمد که اصل فریضه کم بوده است نماز او صحیح است هر چند نماز احتیاط موافق
نشده باشد لیکن احوط اعاده نماز است **فصل پنجم** در نماز قضا بدانکه
واجبست قضای نماز واجبی بر کسیکه ترک نموده باشد با جمع بودن شرایط آن و عدم
مانع از آن بعمد یا فراموشی یا فوت شده باشد از آن بسبب خواب چه

باختیار

باختیار خود باشد چه نباشد هر چند عادت بر آن نداشته باشد بنا بر احوط یا مست شدن
بچیزیکه از جانب خود باشد و دانسته باشد که آن مسکرست بلکه مطلق بنا بر احوط
بلکه اقوی یا بسبب نیافتن و غفلت از برای طهارت بنا بر احوط بلکه اقوی مگر نماز جمعه
و عید رمضان و قربان که قضا ندارد چنانچه گذشت و اما آنچه از نماز واقع شده باشد
در ایام مخالفت از حق از کسیکه از اهل قبله باشند چه محکوم بکفر نباشد یا باشند
یا فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض
یا نفاس اگر این امور در تمام وقت بوده باشد قضا واجب نیست و اگر در تمام وقت
نباشد بلکه در یابد مقدار نماز را در وقت چه از اول وقت چه از آخر آن واجبست
قضای آن بلکه هرگاه مقدار یکرکعت از آخر وقت را در یابد با شرایط و عدم مانع واجبست
نماز و اداء خواهد بود و اگر ترک نمود قضای آن واجبست و واجبست قضای نماز یومیه با علم
بفوت شدن آن و اما با شک در آن بلکه ظن بآن وجوب ندارد و واجبست
ترتیب در آن بنحوی که فوت شده است اگر بداند ترتیب را و اگر نداند واجب نیست
هر چند احوط است پس هرگاه از شخصی نماز یکروز فوت شده باشد واجبست
ابتدا بصبح نماید بعد از آن بظهر بعد از آن بعصر بعد از آن بمغرب بعد از آن بعشا بدون
اشکال بلکه هرگاه از یکروز صبح فوت شده باشد و از روز بعد ظهر و از روز بعد عصر

ظاهر مشهور وجوب قضاست باین ترتیب و آن احوط است بلکه ظاهر مشهور وجوب
مراعات ترتیب است در روزهای و ماههای و سالهای و آن احوط است لیکن
اینجا در غیر نماز استیجاری است و اما در آن پس ترتیب وجوب ندارد بلکه چند نفر
میتوانند که هر یک نفر در یکوقت نماز کنند بلکه میتوانند بجماعت هم بکنند که
یکی امام باشد و باقی ماموم و خلافست که وجوب قضا موسع است یا فوری است و اقوی
اولست هر چند احوط تقدیم قضا و تاخیر نمودن اداست تا ضیق وقت بقدری که
مقدار اداء نماز حاضره بماند خصوصاً هرگاه در ذمه او قضاء یکنماز باشد خصوصاً هرگاه
نماز روزی باشد که در او است بلکه مطلق نماز آنروز و واجب است قضاء نمازیکه در حضر
فوت شده باشد تمام کند هر چند بسفر باشد و نمازیکه در سفر فوت شده باشد
قصر کند هر چند در حضر باشد یعنی معتبر در اتمام و قصر بر حال فوتست نه اول وقت
و هرگاه فوت شود از مکلف در حضر یکنماز از پنجنماز و نداند که کدام است کفایت
میکند قضاء -- نمودن یکنماز صبح و یک مغرب و یک چهار رکعتی بقصد ما فی الذمه و مخیر است در جهر
و اخفات در آن چنانکه گذشت و هرگاه در سفر باشد کفایت میکند یکنماز مغرب و یکنماز
دو رکعتی بقصد ما فی الذمه هر چند احوط بجا آوردن یک مغرب و چهار نماز دو رکعتی است
و جایز نیست نافله کردن بر کسیکه نماز قضای در ذمه آن باشد و باطل است چنانکه
گذشت

ظاهر مشهور وجوب قضاست باین ترتیب و آن احوط است بلکه

گذشت و هرگاه نماز قضای بر ذمه آن نباشد جایز است که نوافل را بلکه قضای آنرا بکند
که مستحب موکد است مگر آنکه بسبب مرضی یا مانعی از جانب خدا ترک شده باشد بحث
ششم در نماز جماعت و در آن یکمقدمه و چند فصل است مقدمه بدانکه فضیلت نماز
جماعت عظیم است و تاکید در آن بسیار است در حدیث است که یکرکعت در جماعت
بیست و چهار رکعت است و هر رکعتی احب است بسوی خدا از عبادت چهل سال
و در حدیث است که فرمود جناب رسول خدا صلعم بجبرئیل که چه چیز است از برای امت من
در جماعت پس گفت جبرئیل یا محمد اگر بوده باشند دو نفر مینویسد خدای تعالی از برای هر نفری
بهر رکعتی صد و پنجاه نماز و اگر بوده باشند سه نفر مینویسد از برای هر نفری بهر رکعتی ششصد
نماز و اگر بوده باشند چهار نفر مینویسند از برای هر نفری بهر رکعتی هزار و دویست نماز و اگر
بوده باشند پنج نفر مینویسد از برای هر نفر بهر رکعتی دو هزار و چهار صد نماز و اگر بوده باشند شش نفر
مینویسند از برای هر نفر بهر رکعتی چهار هزار و هشتصد نماز و اگر بوده باشند هفت نفر مینویسد
از برای هر نفر بهر رکعتی نه هزار و ششصد نماز و اگر بوده باشند هشت نفر مینویسند از برای
هر نفر بهر رکعتی نوزده هزار و دویست نماز و اگر بوده باشند نه نفر[2] از برای هر نفری بهر رکعتی مینویسند
سی و شش هزار و چهار صد نماز و اگر ده نفر باشند مینویسند از برای هر نفر بهر رکعتی هفتاد و دو هزار
و هشتصد و هشتاد نماز پس اگر زیاد شوند بر ده نفر پس اگر آسمانها مرکب شود و درختهای قلم

و تقاصیر با ملائکه نویسنده قادر نیستند که بنویسند ثواب یک رکعت را با محمد تکبیر گوید که
ادراک کند او را مؤمن با امام بهتر است از شصت حج و عمره و بهتر است از دنیا آنچه
در دنیا است بمقدار هزار مرتبه و رکعتی که بکند او را مؤمن با امام بهتر است از صد هزار دینار
که تصدق کند بر مسکین و سجده که بکند او را مؤمن با امام بهتر است از آزاد کردن صد بنده
و در حدیث است از حضرت صادق که شخص کوری آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس گفت یا رسول الله من کورم و چه بسیار که میشنوم نداء جماعت را و نمی یابم کسی را که
عصای مرا بکشد بسوی جماعت و نماز با شما پس فرمود رسول خدا صلعم که به بند از منزل خود
تا به مسجد ریسمانی و حاضر شو نماز جماعت را و بالجمله اهتمام در نماز جماعت بنحوی شده است که
نزدیک شده است ملحق بواجبات بشود **فصل اول** در احکام نماز جماعت بدانکه سنت است
جماعت در جمیع فرایض یومیه و غیر یومیه چه ادا باشد چه قضا چه وجوب آن باصل شرع
باشد یا بعارض مثل نذر و لیکن مؤکد است در یومیه و واجب نیست هیچ نماز را
بجماعت کردن مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان را با اجتماع شرایط و دیگر برکسیکه
حمد و سوره او درست نباشد و مقصر باشد در درست نمودن آن و جایز نیست جماعت
نمودن در هیچ یک از نمازهای سنت مگر نماز استسقاء و عید رمضان و قربان با عدم
اجتماع شرایط و نماز عید غدیر چنانچه در بعضی از اخبار وارد شده است لیکن ترک آن

احوط

احوط است و اقل عددی که بآن منعقد میشود جماعت دو نفر است یکی امام و دیگری ماموم
چه هر دو مرد باشند چه هر دو زن چه آنکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ لیکن احوط
عدم کفایت با اوست و اما امامت صبی غیر بالغ جایز نیست مطلقا چنانچه امامت زن
جایز نیست بر مرد و نه بر مرد و زن با هم و اما بر زن جایز است **فصل دوم** بدانکه شرط است
در صحت نماز جماعت امور چند **اول** آنکه در امام جمع باشد شرایط چند و آن عقل
و اسلام و ایمان و بلوغ و طهارت مولد و ذکوریت است اگر تمام ماموها مذکر باشند و عدالت
یا در میان ایشان مذکر باشند پس هرگاه امام مجنون باشد یا کافر یا غیر شیعه اثنی عشری
یا غیر بالغ یا فاسق یا ولد الزنا یا زن در صورتیکه تمام ماموهای مرد باشند یا در میان ایشان
مرد باشد نماز جماعت فاسد است دوم خیلی شرط است که امام نشسته نباشد هرگاه
ماموهای ایستاده باشند و امی نباشد هرگاه ماموم قاری باشد باینکه امام هرگاه نتواند
تمام قرائت واجب را درست بخواند یا بعضی از حروف را ابدال بحرف دیگر نماید و ماموم
سالم باشد از آن امامت نکند و هم خیلی است حکم هرگاه امام لحن در قرائت میکند
و غلط میخواند باینکه تغییر میدهد حرفی را بحرفی یا حرکتی را بحرکت دیگر نمیتواند امامت کند
برکسیکه سالم از این باشد و هم خیلی شرط است در امام سالم بودن از جذام و برص و حد
شرعی بعد از توبه و اعرابی بودن از برای غیر امثال خود لیکن بنابر احوط بلکه احوط ترک است مطلقا
دال لیکه که او را

خسته نکرده باشند پس دران نیز خلافست و احوط دران ترک است مطلقا
هرچند مقصر دران نباشد و قدرت نداشته باشد دوم آنکه حایلی میان امام و ماموم
نباشد که مانع از دیدن امام باشد مثل دیوار یا پرده بخلاف آنکه هرگاه پنجره باشد
یا دیوار شکسته باشد ضرر ندارد چنانچه هرگاه مانع از رؤیت هم نشود و مانع عبور
بشود مثل شیشه ضرر ندارد و معتبر نیست دیدن امام بلکه کفایت میکند از برای ماموم
دیدن امام یا کسیکه آن امام را می بیند یا کسی که آن کس می بیند کسی را که امام را می
بیند و فرق نیست در این معنی میان پیش روی ماموم و پهلوی آن پس هرگاه مردی
در مسجد صفی بایستد که چند نفری که برابر در ایستاده باشند صف ماموم را یا امام را
می بیند ولیکن آنجماعتیکه در طرف راست و چپ ایشان ایستاده اند که مجموع یک
صف میشوند که آنها کسی را نمی بیند بغیر از آن چند نفر را که برابر در ایستاده اند و امام
یا صفی که در مسجد است می بیند کفایت میکند هرچند بعضی در صحت این توقف کرده اند
لیکن اقوی صحت است هرچند احوط ترک است و بعضی شرط کرده اند که میان
امام و ماموم نهری حایل نباشد و آن احوط است هرچند ظاهر عدم اعتبار آنست لیکن
تمام آنچه ذکر شد از برای مردان است و اما زنان هرگاه با مرد نماز کنند نماز ایشان
صحیح است هرچند دیوار حایل باشد یا در خانه باشند که پشت سر مرد باشند و شبکه

و پنجره

و پنجره نداشته باشد سیم آنکه نبوده باشد ماموم دور از امام یا از صفی که در پیش روی
او بوده باشد زیاده از قدریکه اعتنا ببعد بسیار نمایند بلکه باین قدر یکه بگویند پشت سر
امام ایستاده است و امام پیش روی ایستاده است خوبست هرچند احوط دور نبودن
ماموم است از امام بیش از یکگام برداشتن و ظاهر آنستکه صفوف بعد میتوانند احرام
بنماز ببندند پیش از آنکه صفهای پیش احرام بسته باشند هرچند احوط آنستکه صبر کنند
تا صفهای پیش احرام بسته باشند هرچند کفایت میکند آنکه بعض احرام بسته باشند
و هرگاه در بین نماز صفهای پیش نماز ایشان تمام شود مثل آنکه مسافر باشند یا عذری
بهم رسانند نماز صف بعد از ایشان صحیح است چهارم آنکه جای ایستادن امام بلندتر از
جای ایستادن ماموم نباشد بقدر معتد به اگر زمین سرازیر نباشد و اگر سرازیر باشد
ضرر ندارد و اگر امام پایین و ماموم در بلندی باشد ضرر ندارد چه در سراشیب چه
در غیر سراشیب چه کم و چه زیاد هرچند بالای پشت بام باشد و احوط آنست که هر دو در
زمین مساوی بایستند مگر آنکه جا تنگ باشد پنجم آنکه امام یکی و معین باشد در ماموم را
قصد باید اقتدا با او بالخصوص پس اگر قصد اقتدا نکند یا آنکه قصد کند اقتدا بغیر معینی را
یا آنکه قصد کند اقتدا بدو امام را یا آنکه قصد کند اقتدا با امامی را و بعد معلوم شود
که آن امام دیگر بوده است در هر چهار صورت نماز او باطل است و فرق نیست

در اخبر میان آنکه امام تا نه زراع دل بر اند یا بر اند و هرگاه اقتدا با امام حاضر کند
و چنین بدانند که شخصی است و بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده است احوط اعادهٔ این
نماز است و هرگاه دو نفر نماز کنند و هر یک بگویند که من قصد امامت کردم نماز
هر دو صحیح است و اگر بگویند که من قصد ماموميت کردم نماز هر دو باطل است ششم
آنکه ماموم پیش از امام نایستد و مشهور و اقوی جواز مساوات ماموم با امام است مطلقا
چه یکی باشند چه زیاده تر و مدار در تقدم و تساوی بر عرف است و ظاهر آنست که مساوات
حاصل میشود بمساوی بودن پشت پاشنهای پای هر چند انگشتان پای ماموم
یا زانوی او یا سر او پیش از امام باشد لکن احوط آنست که عدم تقدم را در همهٔ این
اعضا ملاحظه کند بلکه احوط عدم تساوی است مطلقا چون که بعضی واجب دانسته اند
که ماموم موخر از امام بایستد هر چند در پهلوی او باشد هفتم آنکه واجب است
متابعت کردن ماموم امام را در افعال باینکه در رکوع و سجود و قیام و قعود از امام
پیش نیفتد بلکه با او یا بعد از او بکند بلکه احوط موخر بودن ماموم است در افعال
از امام و اما در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید پیش نگوید که اگر بگوید بی اشکال باطل است
بلکه باید بعد از آن بگوید و هرگاه با امام بگوید محل اشکال و خلاف است و اقوی بطلان آن است
و اما در غیر تکبیرة الاحرام از اذکار و اقوال پس متابعت احوط است باینکه هر چه امام

میخوانند

میخوانند بخواند و غیر او را الخواند و زیاد و کم نکند و پیش از او هم نگوید بلکه همراه او یا بعد از
او بگوید هر چند مشهور و اظهر عدم وجوب است و هرگاه امام بعد از تکبیرة الاحرام تکبیرة
الاحرام دیگر بگوید و ماموم به تکبیرة الاحرام اول داخل نماز شده باشد هرگاه
تکبیرة الاحرام اول امام باطل بوده است نماز ماموم هم باطل است و هرگاه صحیح
بوده است ماموم عدول کند بفرادی و هرگاه شک کنند در آنکه اول صحیح بوده است
یا باطل محکوم است ببطلان و اگر ماموم سر بر دارد از رکوع یا سجود یا برود در رکوع
یا سجود پیش از امام عمداً مشهور آنست که کند تا امام باو برسد لیکن این مشکل است
بلکه بطلان نماز چنانچه از محققین قایل شده اند محتمل است و احوط آنست که
بطریق مشهور عمل کند و بعد از آن نماز را اعاده کند و اما هرگاه چنین نموده باشد به
سهوا یا خطاء پس واجب است که برگردد و با امام ملحق شود و اگر امام نرسد باو و اگر
بمجرد اطلاع امام رسید باو برادر چیزی بیند و نماز او صحیح است و اگر بر نگردد عمداً صحت
مشکل است و احوط اعادهٔ آنست هشتم آنکه موافق باشد نماز امام بر ماموم
در هیئت و کیفیت پس جایز نیست اقتدا کردن در یومیه بنماز میت یا
بنماز عیدین یا آیات یا بعکس اما توافق در عدد رکعات واجب نیست
پس جایز است اقتدا نمودن مغرب برباعی و عشا را بمغرب و قصر را با تمام

و بعکس بلکه جایزست اگر مسافر ظهر و عصر را اقتدا بظهر یا بعصر بکند بعد و سلام بلکه قضا
با داء و اداء را بقضاء و صبح را بظهر و ظهر را بمغرب بلکه جایزست اقتداء متنفل به
مفترض مثل اقتداء نمودن طفل ببالغ و کسیکه نماز کرده باشد بکسیکه نماز نکرده
باشد و مفترض بمتنفل مثل اقتداء کردن کسیکه نماز نکرده باشد بکسیکه نماز کرده باشد
و نافله گذار بنافله گذار مثل اقتداء در نماز عیدین با جمع نبودن شرایط و در نماز
استسقا نهم آنکه موافق باشد رای ماموم یا مجتهد آن با رای امام یا مجتهد او
در واجبات نماز بنحویکه موجب صحت اقتداء باشد پس هرگاه ماموم باجتهاد
یا تقلید واجب بداند مثلا در دو رکعت آخر سه دفعه تسبیحات اربعه را و امام مستحب
بداند باجتهاد یا تقلید و نگوید بلکه اکتفای بیکدفعه بکند اقتدای ماموم باین
امام صحیح نیست و اما هرگاه امام سه دفعه را واجب بداند و بقصد قربت بگوید و ماموم
مستحب بداند اقتدای آن باین امام صحیح است بخلاف آنکه هرگاه امام بقصد وجوب
بگوید و ماموم مستحب بداند اقتدای آن صحیح نیست و هرگاه امام و ماموم هر دو واجب
بدانند یا هر دو مستحب بدانند در هر دو صورة صحیح است اقتداء فصل دهم در لواحق
بدانکه ادراک مینماید ماموم جماعت و فضیلت انرا بادراک رکوع امام بلکه بادراک
نمودن امام را در رکوع بعد از آنکه ذکر گفته باشد لیکن در هر دو صورة هر تکبیر

بگوید

بگوید اول را واجب بقصد تکبیرة الاحرام و دوم را سنت بقصد تکبیر رکوع و هرگاه تکبیر
که برکوع نرسد تکبیرة الاحرام بگوید و تکبیر رکوع را ترک کند و هرگاه امام را بیابد در رکوع
یا غیر آن و نداند که نماز ظهرست یا عصر و بر هر یک از دو تقدیر رکعت اولست یا دوم یا سیم
یا چهارم جایزست داخل شدن در جماعت و ضرور نیست علم بآنکه نماز امام ظهرست
یا عصر و رکعت اولست یا غیر آن و هم چنین در سایر نمازهای از مغرب و عشا و هرگاه امام
در رکوع بیابد و بترسد که اگر بصف برسد امام سر از رکوع بردارد در آنمکانیکه
هست تکبیرة الاحرام بگوید و برکوع رود و ملحق شود بصف در حال رکوع یا بعد از
رکوع و بهتر آنستکه گام برندارد بلکه پای خود را بکشد هر چند لزوم ندارد و احوط آنستکه
ذکر را در حال حرکت نگوید و ساقطست قراءت حمد و سوره از دو رکعت اول ماموم
با امام مرضی هرگاه برکعت اول امام برسد بلکه حرامست چه در نماز جهری و چه در نماز
اخفاتی لیکن در نماز جهری واجبست بر ماموم گوش دادن بقرائت امام مگر آنکه
نشنود صوت امام را و نه همهمه آنرا پس مستحب است درین صورت بر آن قراءت
کردن و هرگاه برکعت دوم امام برسد از رکعت اول آن ساقطست حمد و سوره و در
دوم واجبست بخلاف آنکه هرگاه برکعت سیم امام برسد واجبست بر آن خواندن
هر دو در هر دو بی اشکال هرگاه وقت خواندن هر دو را داشته باشد و هرگاه وقت حمد را

کتابخانه آستان قدس
وقف ...

دارد نه سوره را اوّل واجبست و دوّم ساقطست و هرگاه برکوع امام ملحق نشود ساقطست
ازان حمد و سوره در رکعت سیّم و هرگاه شک دارد که وقت خواندن حمد و سوره
دارد یا ندارد محتمل اشکالست و اقوی وجوب خواندنست لیکن هرگاه حمد و سوره را
تمام نمود که خوب و هرگاه حمد تمام شد و وقت خواندن سوره را ندارد ساقط
است و هرگاه در اثنای حمد معلوم شد که نمیتواند حمد را تمام کند واجبست متابعت
امام را بکند و حمد را ترک کند و اگر در رکعت چهارم امام برسد در رکعت دوّم
واجبست حمد و سوره را بخواند با وسعت وقت و امّا در رکعت اوّل حکم آن بتفصیل
سابق است و هرگاه ماموم تکبیر گفت و ملحق شد برکعت سیّم یا چهارم و غفلت نمود از
خواندن حمد تا آنکه امام برکوع رفت و فرصت خواندن حمد و سوره دیگر ندارد ساقط
است ازان و باید متابعت امام را بکند و همچنین است هرگاه ملحق شد و نمیدانست
که رکعت اوّل یا دوّیم است و بعد معلوم شد که سیّم یا چهارم است و فرصت خواندن
دیگر ندارد ساقط ازان لیکن سقوط در این دو صورة با عدم عدول بفرادی است و هرگاه
نخواهد عدول بفرادی بکند حمد و سوره را بخواند و اگر امام مرضی نباشد و از جماعت سنّی باشد
چون نه سنت موکّدست و افضل شدن در جماعت ایشان قرائت ساقط نیست از
ماموم بلکه واجبست بر آن قرائت کردن چه بشنود قرائت امام را چه نشنود ولیکن

در نمازی

در نماز جهری جهر ازان ساقطست و در نماز اخفاتی اگر بتواند بگوید در آن موقع برای
خواندن بخواند هرچند مثل حدیث نفس باشد و کفایت میکند در این صورت خواندن
حمد را از برای ماموم هرگاه خواندن سوره متعذّر باشد بلکه هرگاه برکوع برود امام
پیش از فراغ ماموم از حمد ساقطست تمام آن ازان باید برود برکوع لیکن احوط اتمام
نماز و اعاده آنست و تقیّه بکند در باقی امور **فصل** در بعض مستحبّات نماز جماعت
بدانکه سنّت است ایستادن ماموم بطرف راست امام اگر یکنفر مرد باشد بلکه بعضی
واجب دانسته اند و انفراد آن احوط است و در عقب امام بایستد اگر زن باشد یا زیاده از
یکنفر مرد باشند و زن هرگاه یکنفر باشد در طرف راست بایستد با مراعاة تاخّر و اگر ماموم
یکنفر مرد و جمعی زن باشند مرد در پهلوی امام بایستد و زنها در عقب او و سنّت است
در صف اوّل اشخاصی بایستند که از اهل علم و عمل و عقل باشند و در صف دوّیم اشخاصی که
پست تر باشند و همچنین بهمین نسبت تا آخر و طرف راست هر صفی افضل است از طرف
چپ آن صف و در نماز میّت افضل صفوف صف آخر است و سنّت است برخیزند
بنماز وقتیکه گفته میشود قد قامت الصلوة و سنّت است امام بشنواند جمیع اذکار خود را
بماموم خصوصاً شهادتین در تشهّد را و تکبیرات افتتاحیه را آهسته بگوید غیر تکبیرة الاحرام
و تکبیرة الاحرام بلند بگوید و ماموم نشنواند بامام چیزی از اذکار خود را و قرائت کند در نماز

جهریه هرگاه نشنود همهمهٔ امام را هم چنانکه گذشت و سبحان الله بگوید در نماز اخفاتیه
در حال قرائت امام بلکه علاوه نمودن تحمید و صلوات بر پیغمبر و آل آنجناب صلوات
الله علیهم اجمعین نیز خوبست و سنت است وقت فراغ امام از قرائت حمد
بگوید الحمد لله رب العالمین و سنت است از برای امام تخفیف دادن نماز را نیکو که
مناسب حال اضعف ماموماین باشند مگر بداند که تمام ماموماین طالب طول نماز باشند
و هرگاه احساس نماید کسی که میخواهد ملحق برکوع شود انتظار بکشد بقدر دو مثل رکوع و سنت
مؤکدست که برنخیزد از محل خود تا آنکه هرکه در پای نماز ملحق شده است فارغ شوند
و در موضعیکه فریضه را بجای میاورد نافله را بجای نیاورد بلکه منحرف شود از آن موضع
و نافله را در آنجا بجا آورد و مکروه است امام کردن مسافر بر غیر مسافر خصوصاً در نماز چهار
رکعتی و هم چنین بعکس و متیمم متوضی را و کور را اگر در صحرائی باشد مگر آنکه او را متوجه بقبله
نمایند **بحث ششم** در قصر و اتمام بدانکه واجب است در سفر قصر در نماز چهار رکعتی
بترک دو رکعت آخر به هفت شرط **اول** آنکه سفر بقدر مسافت باشد که کمتر باشد
قصر نیست و مسافت هشت فرسخ است در رفتن به تنهائی یا در رفتن و بر
گشتن در همان روز و اگر در رفتن باشد یا برگشتن در غیر آن روز پیش از ده روز
احوط جمع میان قصر و اتمام است به پیش داشتن قصر است هر چند کفایت

نمودن

نمودن قصر بلا اشکال است و اتمام روا نه و در این قسم واجب نیست قصد آن وجوب
لیکن احوط اتیان باداست نیز و شرط است که از مسافت چیزی کم نباشد که کم
قلیلی کم باشد قصر نمیشود و اگر شک نماید در آنکه سفر بقدر مسافت هست یا نیست
و رفع شک ممکن نباشد واجب است تمام نماید نماز را و فرق نیست در اعتبار مسافت
میان بر و بحر و نه در میان آنکه سریع برود یا طول بدهد مگر آنکه اینقدر طول بدهد در راه
که صدق سفر مسافر بر آن نشود **دوم** آنکه مسافر قصد مسافت داشته باشد بتفصیل
یا باجمال یا بنیکه از اول حرکت قصد کند که هشت فرسخ برود و بداند که هشت
فرسخ است یا آنکه قصد مکانی را بکند که در واقع مسافت آن هشت فرسخ بوده باشد
و نداند و لیکن بعد از آنکه چندین فرسخ رفت علم بهم رساند که این مسافت هشت
فرسخ است و هنوز نماز نکرده است پس باید در این حال نماز را قصر کند بخلاف آنکه بی
که بدون قصد مسافت راه طی کند هر چند زاید بر هشت فرسخ باشد مثل آنکه
از پی گریخته یا گم شده میرود یا آنکه از پی غریم خود که از او طلب دارد میگردد که
اینکه اینها طالب آن گریخته و غریم در هر جا که بجویند بر میگردند و بخصوص طی مسافت
قصد ندارند پس هر قدر که بروند باید نماز را تمام کنند مگر آنکه در بین راه به مطلوب
خود برسد و خواهد مراجعت کند یا بمطلوب نرسیده خواهد مراجعت کند و بقدر

مسافت یا بیشتر باشد راه برگشتن باید در هر دو صورة در برگشتن قصر کند
چنانچه هرگاه بعد از آنکه بی قصد رفت قصد هشت فرسخ کند باید قصر کند بی اشکال
و اما هرگاه بعد از آنکه بی قصد رفت بجائی برسد که میداند دو فرسخ دیگر باید برود
و اراده برگشتن هم دارد و مسافت برگشتن هشت فرسخ باشد اقوی اینست که
در رفتن آن دو فرسخ و در هم برگشتن باید قصر کند بلکه هرگاه بداند که دو فرسخ
دیگر میرود و شش فرسخ هم بر میگردد باز در رفتن و برگشتن در هر دو باید قصر کند
هرچند احتیاط خوبست بجمع کردن میان قصر و اتمام در جمیع غیر حال برگشتن هرگاه
بقدر مسافت باشد و شرط نیست در طیّ مسافت رضا و اختیار پس هرگاه اسیری را شخصی
ببرد اما میداند که او را بحدّ مسافت شرعی میبرد پس سفر او تابع آن شخص است که او را
میبرد باید قصر کند و هم چنین است زن و غلام و مانند ایشان هرگاه علم داشته باشند
که سفر آن اشخاص که ایشان را میبرند بهشت فرسخ میرسد و ایشان را مرخّص نمیکنند
باید قصر کنند بخلاف آنکه هرگاه احتمال مرخّص شدن و نشدن در نزد ایشان
مساوی باشد یا علم نداشته باشند که اشخاصی که ایشان را میبرند سفر ایشان را بمسافت
میرسد یا نه پس درین صورت باید تمام کنند سیم آنکه حکم قصد را مستمرّ بدارد پس
اگر قصد مراجعت کند بعد از آنکه از حدّ ترخّص گذشت و یک فرسخ یا دو فرسخ یا سه
فرسخ

فرسخ مثلا رفت یا متردّد شود در رفتن باید نماز را تمام کند بی اشکال چنانچه
هرگاه بقدر هشت فرسخ رفت و بعد از آن اراده مراجعت نمود یا متردّد شد
باید قصر کند بلا اشکال مگر آنکه اراده ماندن ده روز در آنجا نماید یا متردّد بماند تا
سی روز و هم چنین است حکم هرگاه بیرون رود بقصد مسافت و بعد از آن اتفاق
بیفتند از برای او انتظار رفقای راه و رفتن او موقوف بر رفتن ایشان شود
لیکن بعضی قایل شده اند که درین صورت هرگاه بقدر چهار فرسخ و بیشتر رفته
باشد قصر کند نظر ببعض احادیث و درین اشکالات و احتیاط خوبست چهارم
آنکه سفر او مشروع باشد چه واجب باشد مثل سفر از برای حجّة الأسلام یا مستحبّ مثل زیارت
یا مباح باشد مثل سفر تجارة و اما هرگاه سفر آن حرام باشد اصل آن مثل فرار نمودن
از جهاد و گریختن غلام و زن یا غایت آن مثل سفر از برای ضرر مسلمین و مؤمنین و گرفتن
مال ایشان یا دزدیدن آن و اعانت ظالم در ظلم او هرگاه باراده و اختیار خود باشد
و اما هرگاه ظالم بجبر شخصی را بفرستد بسفر که اگر نرود ضرر بر جان یا بعیال آن
یا باقارب آن حرام نیست لیکن درین صورت سفر نمودن واجبست بلکه نماز را
باید قصر کند و روزه را افطار کند و امّا هرگاه در سفر واقع شود بر سبیل اتّفاق بعضی معاصی
مثل غیبت کردن باعث تمام کردن نماز نمیشود و هرگاه سفر بجهت شکار کردن

لهو باید نماز را تمام کند و روزه را بگیرد و اگر بجهت قوت عیال باشد قصر کند بلکه هرگاه
بجهت تجارت باشد قصر کند بنابر اقوی لیکن احوط جمع کردن میان قصر و اتمام است و اما
سفری که منافی با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم واجب که در سفر میسر نشود باعث
تمام کردن نمیشود و فرق نیست در سفر معصیت میان ابتداء و استدامت پس هرگاه مباح باشد
تمام کند چنانچه هرگاه در سفر مباح در اثنای آن قصد معصیت نمود باید تمام کند
و هرگاه ثانیا رجوع نمود باید قصر کند هرگاه بقدر مسافت باشد بی اشکال ششم آنکه
آن مسافر سفر را شغل و عمل خود قرار نداده باشد مثل مکاری و ملاح و قاصد و خوانه ای
همراهش نباشد مثل بادیه نشینها که خانهای خیمهای ایشانست و دایم میگردند در صحراها
و با خود میگردانند خانه خود را که بر ایشان واجب است تمام نماز بلکه ظاهر است که
کفایت میکند در تحقق این شرط در بعضی موارد محض قصد و حاجت بکثرت سفر ندارد
مثل مکاری که هرگاه شخص چند راس حیوان بخرد و هالی چاروادار برابر بکند و بنای
خود را بر این بگذارد که مکاری باشد در عرف اینرا مکاری میگویند و حاجت باینکه
سه سفر برود تا آنکه او را مکاری بگویند ندارد پس باید در همان سفر اول نماز را تمام کند
لیکن احتیاط اینست که در سفر اول و دوم جمع کند میان قصر و اتمام و بعد از آن تمام
کند و لیکن منقطع میشود این حکم بماندن در وطن ده روز مطلقا چه با قصد چه بی

قصد

بی قصد و بقصد اقامه ده روز در غیر وطن ماندن پس در سفر بعد باید تمام کند چنانچه
در سفر اول باید قصر کند و در سفر دوم ظاهر تمام است و احوط جمع است پس هرگاه چنین
شخصی در خانه خود در هر سفری ده روز بماند و در غیر آن قصد اقامه ده روز بکند
دائما باید قصر کند و لیکن هرگاه سفر کند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل آنکه مکاری
بحج برود یا بزیارت از غیر جهت چاروادارای هر چند چارپای خود را هم در این
راه بکرایه داده باشد در این صورت باید قصر کند و هرگاه کسی را شغل روی دهد که سفر
پی در پی کند بدون آنکه سفر را عمل خود قرار دهد باعث تمام کردن نماز نمیشود هفتم
آنکه منقطع نشود سفر آن برسیدن بوطن خود و مراد بوطن در عرف جائیست که آنجا را
محل سکنای خود کرده باشد و اراده عدم خروج از آن نداشته باشد چه آنکه ملک و خانه
در آن خریده باشد یا نه چه مولد آن در آن باشد یا نباشد بلکه کفایت میکند
در صدق وطن بودن بلد محل توطن پدر او و طفلی و قصد مفارقت از آن ننمودن
هر چند بحد بلوغ او هنوز نرسیده باشد مفارقت از آن یا ماندن در آن پس هرگاه
شخصی در بلدی مثل کربلای معلی مجاور بشود و قدرت بر خانه خریدن نداشته
باشد یا داشته باشد و نخرد بلکه باجاره بگذراند و قصد عدم اعراض از آنمکان شریف
نداشته باشد صادق است بر آن عرفا که آنجا را وطن کرده است بخلاف آنکه هرگاه

شخصی در کربلای معلّی بماند هر چند ده سال زیاده تر بشود و خانه خریده باشد و در آنجای
و قصد داشته باشد از آنجا عود کند آنرا در عرف نمیگویند که توطّن کرده است و ممکنست
از برای شخص دو وطن یا زیاده تر در چند بلد باشد مثل اینکه قرار بدهد که در سالی شش ماه
در یک ولایت بماند و شش ماه در ولایت دیگر بلکه میتواند شد که شخصی چهار زن داشته
باشد در چهار بلد در هر فصلی یکی از اینها بسر برده باشد و هر یک را در عرف وطن
پس هر یک که برسد باید نماز را تمام کند هرگاه بالفعل قصد توطن آنرا داشته باشد
و امّا هرگاه اعراض کند ثمر ندارد و امّا مجرد ماندن در بلدی بدون قصد استمرار با جهت
تحصیل علم یا تجارت هر چند سالهای طولانی شده باعث تمام نمودن نماز در آن نمیشود
هرگاه وارد شود در آن بدون قصد اقامه ششم آنکه منتهای سفر شخص به قصد ماندن
ده روز در بلدی یا منزلی که هرگاه چنین بشود باید مادامیکه در محلّ اقامت است تمام کند
نماز را و هم چنین شرط است که بین راه در منزلی سی روز با تردّد نماند که هرگاه در منزلی
سی روز حیران باشد که میماند یا نمیماند نماز را قصر را میکند تا سی روز تمام شود
و بعد از آنکه سی روز گذشت باید تمام کند مادامیکه در آنجا بماند هر چند بقدر یک نماز
باشد و معتبر سی روز عرفی تمام است و ماه هلالی اعتبار ندارد هفتم آنکه دور شود از دیوار شهر
یا قریه تا آنکه مخفی شود دیوار و نشنود اذان شهر یا قریه را و معتبر در دیوار و صدای

مؤذن

مؤذّن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوسط است تحقیقاً یا تقدیراً چنانچه
معتبر در اذان اذانیست که در هر بلد بگویند نه در وسط بلد چه حقیقةً باشد یا فرضی
که بلد فرض توسط در آن بشود و اعتبار بمواضع مرتفعه مثل مناره و قبهای معابد
و مقابر نیست و معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغا و فرق نیست
در این شرط در میان رفتن بسفر و برگشتن از آن بنا بر اقوی لیکن در برگشتن
احتیاط حسنست هر چند بتاخیر نمودن نماز باشد تا بورود منزل بلکه ظاهر است
که فرق نیست در این شرط میان بلد توطن و بلد اقامه در حالت رفتن بسفر بلکه در
حالت برگشتن نیز و آن محلّ اشکال است و هرگاه سفر سفر معصیت باشد یا عقب
صید لهو رفته باشد بعد از قصد حرکت نموده شهر معتبر موضع برگشتن است و هرگاه
شرایط قصر در سفر جمع شود واجبست بعد از تحقّق شرایط قصر و عزیمت است بر عالم
بان مگر در چهار موضع که مکّه معظّمه و مدینه طیّبه و مسجد جامع کوفه و حایر سید الشهدا
باشد که در آنها مخیّر است میان قصر و اتمام و دویم افضل و اول احوط است و هرگاه
تمام نمایند نماز را در محلّ قصر با علم بوجوب قصر نماز آن باطل است و واجبست اعاده
آن هرگاه وقت باقی باشد و قضاء آن اگر نباشد و اگر جاهل باشد بوجوب قصر نماز
آن صحیحست و اعاده و قضاء بر آن نمیباشد چه جاهل مقصّر باشد چه غیر مقصّر و هرگاه فراموش

نموده نماز قصر را تمام نموده اعاده نماید در وقت و هرگاه بعد از وقت ملتفت شود قضا
ندارد و هرگاه نماز تمام را قصر کند جهلا یا سهوا و وقت باشد واجبست اعاده آن
بلکه مطلق بنا بر احوط و هرگاه وقت داخل بشود بر او و حاضر باشد بعد از آن سفر کند
واجبست قصر کند چنانچه هرگاه در سفر باشد و وقت داخل شود بر آن و بقدر نماز بگذرد
و بعد از آن حاضر شود واجبست نماز را تمام کند هر چند بقدر یک رکعت باقی باشد و هرگاه فوت
شود از آن نماز اعتبار بحال فوتست چنانچه گذشت و هرگاه قصد کند مسافر در غیر بلد
خود اقامه ده روز واجبست تمام کند نماز را در این صورت مطلق چه در زمان اقامه و چه
بعد از آن چنانچه هرگاه قصد ماندن کمتر از ده روز را بکند واجبست قصر کند هر چند
پنج روز باشد و هرگاه تردد باشد مسافر در اقامه ده روز و عدم اقامه آن باید قصر کند
تا سی روز بعد از آن واجبست تمام نماید نماز را هر چند یک نماز چهار رکعتی باشد و هرگاه قصد اقامه
نموده و بعد از آن رای برگشت هرگاه نماز چهار رکعتی نکرده است قصر کند و اگر کرده است تمام
کند مادامیکه در اینجا است و بعضی شرط دانسته اند که ده روز که قصد میکند اقامه آنرا متوالی
باشد باینکه بیرون نرود در ده روز از حد ترخص و آن هر چند احوط است لیکن ظاهر عدم
اشتراط است خصوص در ملحقات ولایت از باغات و بساتین و زیارتگاه ان
و امثال آن هر چند بقدر حد ترخص باشد چونکه امثال این امور بحسب عرف و عادت منافی

باقامه

باقامه نمیباشد بلکه هرگاه قصد این معنی را در ابتدای نیت اقامه بکند ضرر ندارد پس هرگاه
در اثنای اقامه بیرون رود بمکانی که کمتر از مسافت شرعی و در عرف نمیگویند که از اقامه
در رفته است ضرر ندارد پس تمام میکند در رفتن و برگشتن و محلیکه وارد آن میشود اما
هرگاه از محل اقامه بیرون برود بمکانیکه در عرف و عادت بگویند که از اقامه بیرون رفته است
مثل اینکه برود بقریه در حوالی بلد که سه فرسخ باشد که در آنجا یکروز یا دو روز بماند پس اگر منظور
او این باشد که از آن قریه برگردد ده روز دیگر بماند اقامه او برهم نمیخورد و نماز در روزه
آن در رفتن و برگشتن در آنجا هم تمام است و اگر اراده اقامه جدید نداشته باشد در آن
اشکال و خلاف عظیم است هر چند احتیاط جمع نمودن میان قصر و اتمام است و احوط
از آن آنست که پیش تمام شدن ده روز از محل اقامه بیرون نرود و مدار در ایام اقامه
و تردد بر تحقیق است نه تقریب و بر تمام است نه تلفیق و ابتداء روز اول صبح صادق است
بنا بر احوط بلکه اقوی نه طلوع آفتاب چنانچه بعضی قایل شده اند و هرگاه شخصی در نظر داشته
باشد که در قریه و مزارع چند مدت مدیدی بماند مثل چهار و پنج ماه و در هیچ یک
اراده اقامه ده روز نداشته باشد و در مابین مجموع آنها قدر مسافت نباشد باید
تمام کند بنا بر اقوی و احوط جمع میان قصر و اتمام است چونکه بعضی قایل بقصر شده اند
و مستحب است که گفتن سی دفعه تسبیحات اربع را بعد از نماز قصری علاوه بر آنکه مستحب است

در غیر سفر که سی دفعه باشد پس شصت دفعه سنت است بعد از هر نماز قصری مقصد سیم
در زکوة مال و بدن و خمس و سایر انواع صدقات و در آن یک مقدمه و سه مبحث و یک خاتمه است
مقدمه در بیان فضل زکوة و عقاب ترک آن در حدیث است از حضرت باقر صلوات الله
علیه که بنا شده است اسلام بر پنج چیز و از آن جمله شمرده اند زکوة را و در فضیلت آنرا بعد از نماز
شمرده و فرموده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله که زکوة میبرد گناهان را و در حدیث صحیح است از رسول
خدا که هرگاه منع کرده شود زکوة منع میکند زمین برکات خود را و در حدیث صحیح است از
آنجناب که نیست بنده از بندگان که ندهد حقی از مال خود را مگر آنکه جناب قدس الهی طوق
میکند در گردن آن ماری را از آتش در روز قیامت و منقولست از حضرت صادق که هیچ
مالی در دریا و صحرا تلف نمیشود مگر بنداد زکوة مبحث اول در زکوة مال و در آن چند
مطلب است مطلب اول در شرایط زکوة و آنچه زکوة بآن تعلق میگیرد و در آن چند فصل است
فصل اول آنکه شرط است در وجوب زکوة امور چند اول بلوغ پس واجب نمیشود در مال
طفل زکوة مطلقا حتی بر ولی آن نه در طلا و نقره و نه مال التجاره و نه در غلات و نه در گاو
و گوسفند و شتر و قول بوجوب زکوة در غلات و گاو و گوسفند و شتر طفل بلکه در مال
التجاره طفل هرگاه طفل نیز سنت است بلکه احوط است دوم عقل پس واجب نمیشود
زکوة در مال مجنون مطلقا نه در نقد و نه در غلات و نه در مواشی و حیوانات آن هر چند
بعض

بعضی قایل بوجوب شده اند در غلات و مواشی آن و آن احوط است و فرق نیست
در میان مجنون دائمی و غیر دائمی سیم آزاد بودن است پس واجب نمیشود بر مملوک
هر چند قابل نیستیم بمالک شدن آن مطلقا چه قن باشد یا مدبر یا مکاتب مشروط یا مطلق
هرگاه چیزی از قیمت خود را نداده باشد و هرگاه داده باشد واجب است بر آن در آنچه از
سهم خود تحصیل نموده باشد چهارم مالک بودن نصاب بملکیت مستقره پس
واجب نمیشود زکوة در مالیکه مشترک باشد میان دو نفر یا بیشتر بنحویکه سهم هر یک
کمتر از نصاب بشود و هم چنین واجب نمیشود بر کسیکه وصیت شده باشد از
برای او چیزی پیش از وفات موصی و نه بر کسیکه بخشیده باشند بآن طلائی یا نقره
که بقدر نصاب باشد و بقبض آن نداده باشند بنا بر آنکه قبض را شرط لزوم هبه
بدانیم و چنانچه مختار است چونکه هنوز ملکیت آن تمام نشده است و هم چنین است
و مثل اینست بیعی که مدت خیار آن منقضی نشده باشد چونکه بمجرد عقد ملک
حاصل شده است و لکن لزوم و استقرار آن موقوفست بر انقضاء ایام خیار و هم چنین
واجب نیست زکوة در مال وقف چه وقف عام باشد چه وقف خاص مثل آنکه
شخصی یک نصاب از حیوانرا وقف کرده باشد بر آن زکوة وجوب ندارد ولکن
هرگاه نتاج و اولاد آنها بقدر نصاب برسد و موقوف علیه یکنفر باشد یا حصه یکنفر

بنصاب برسد زکوة در آن واجب است پنجم متمکّن بودن مالک از تصرّف در آن پس
واجب نیست زکوة در آن چه مالک متمکّن از تصرّف نمودن در آن نباشد در تمام
سال مثل آنچه گذشتن سال در آن معتبر است یا در وقت تعلّق زکوة در آنچه گذشتن سال در آن
معتبر نیست پس هرگاه مال شخصی را کسی غصب کند زکوة در آن نیست تا آنکه تسلّط بر آن از
برای مالک حاصل شود و سال بر آن بگذرد چنانچه هرگاه غلّه در دست غاصب دانه ببندد و مالک
متمکّن از تصرّف در آن نبود زکوة در آن نیست بخلاف آنکه هرگاه در ملک مالک و تصرّف
آن دانه بسته و پیشتر از آنکه بدروند و بکوبند و صاف کنند غاصب غصب کرد و مالک ممنوع
شد از تصرّف در آن در حصّه زکوة آن و ممنوع شدن از تصرّف بعد از تعلّق وجوب باعث
سقوط زکوة نمیشود پس هرگاه مالک بمیرد براو عقاب نیست لیکن بر وارث واجب است
دادن زکوة هرگاه آن مال بدست آن بیاید و ظاهر آنست که مدار در تمکّن از تصرّف بر فعلیّت است
نه بر امکان پس زکوة از مال مغصوب ساقط میشود هر چند مالک قدرت داشته باشد که
بعضی کارها کند که آن مال را از تصرّف غاصب بیرون بیاورد خصوصاً هرگاه باید قدری
مال تصرّف کند تا او را بدست بیاورد یا قدری از آن مال را بدهد تا باقی را خلاص کند
و خصوصاً هرگاه بدادن قدری از آن باقی بقدر نصاب نماند و همچنین است حکم در مال غایبی
که صاحبش نتواند رسیدن بآن لیکن هرگاه آن در دست وکیل او باشد یا کسیکه او را مأمور

کند

کند در دادن زکوة آن در حکم حاضر است پس هرگاه علم بهم رساند که مالک نصاب شده است
و در آنچه محتاج بگذشتن سال است نیز سال گذشته است واجب است که خود زکوة را
بدهد یا وکیل را مأذون کند که بدهد امّا هرگاه علم بهم نرساند بر او چیزی نیست و نه بر وکیل
آن مگر آنکه وکیل مطلق باشد و همچنین واجب نیست زکوة در مال کم شده چه حیوان
و چه غیر حیوان و نه در مالی که بقرض داده باشد هرگاه تأخیر از جانب قرض گیرنده باشد
بلکه هرگاه از جانب قرض دهنده باشد نیز خواه قصد آن فرار از زکوة دادن باشد
مسامحه یا نه بلکه محض باشد و زکوة قرض بر قرض گیرنده است نه قرض دهنده لیکن هرگاه قرض
دهنده بدهد آنرا تبرّعاً از جانب قرض گیرنده باذن آن جایز است بلکه بدون اذن بنا
بر اصحّ است و هرگاه شرط نماید قرض گیرنده زکوة را بر قرض دهنده در ضمن عقد لازمی
صحیح نیست بنا بر مشهور لیکن اقوی صحّت و لزوم است چنانچه شیخ طوسی مرحوم قایل شده اند
لیکن برائت ذمّه قرض گیرنده نمیشود مگر باداء قرض دهنده نه بمجرّد شرط پس اگر نداد قرض
دهنده بری نمیشود و هرگاه کسی بقدر نصاب یا بیشتر و جای در نزد عیال خود بجهت نفقه
بگذارد و نداند که زیاده بر قدر حاجتشان است و سال بر آن بگذرد و غایب باشد آن شخص واجب
نیست در آن زکوة بخلاف آنکه هرگاه حاضر باشد واجب است زکوة بر آن و همچنین
واجب نمیشود زکوة هرگاه ارث برسد بشخصی و لیکن مجهول باشد و علم بآن نداشته باشد

تا آنکه شرط تعلق در ان حاصل شود و وجب نمیشود زکوة بر کافر لکن صحیح نیست ازان بدون
اسلام و باسلام ساقط میشود ازو هر چند عین زکوی باشد بنا بر اصح فصل دوم در آنکه
زکوة در آن واجب است و آن نه چیز است طلا و نقره و گوسفند و شتر و گاو و گندم
و جو و مویز و خرما و در ان چند مطلب است مطلب اول در آنکه شرطست در وجوب
زکوة در اینها بودن هر یک بقدر نصاب و نیز شرط است در پنج اول گذشتن سال و متحقق
میشود بدخول ماه دوازدهم و وجوب آن مستقر میشود بنا بر ظاهر و احوط و ماه دوازدهم
از سال اول محسوب نه از سال دوم و که نصاب در تمام سال مستمر نماند واجب نمیشود زکوة و شرط است
در طلا و نقره آنکه مسکوک باشد بسکه معامله خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیم باشد یا جدید
رایج باشد در معامله یا نه مخلوط باشد یا صاف باشد و شرط است در شتر و گاو و گوسفند
آنکه در تمام سال سایمه باشند یعنی چریده باشند در علف صحرا و معلوفه نباشند یعنی
علف و کاه مالک آنها را بخورند و مدار در صدق هر یک بر عرف است پس هر گاه در عرف سایمه
بگویند یا معلوفه اشکال ندارد و هر گاه در عرض سال اتفاق بیفتد که در یکروز مثلا علف
بخورند یا کاه بدهند ضرر ندارد و هر گاه مشکوک باشد که سایمه است یا معلوفه وجوب
ندارد در آن زکوة و فرق نیست در معلوفه شدن میان آنکه علف دادن آن بسبب عذری
باشد یا بدون عذر و نه میان آنکه حیوان خود علف بخورد یا مالک بدهد یا غیر مالک

باذن

باذن مالک باشد یا بدون اذن مالک از مال مالک باشد یا غیر آن و ظاهر آنستکه هر گاه
صحرای وسیعی را بخرد یا اجاره کند از برای چریدن حیوان باعث معلوفه شدن نمیشود
بخلاف آنکه هر گاه علف صحرای خاصی را بخرد بجهة حیوان ظاهر آنستکه معلوفه میشود و چنانچه
هر گاه ظالم چیزی از صاحب حیوان بگیرد بسبب چریدن در صحرای مباح حیوان را
از سایمه بودن بیرون نمیکند لکن اینها که ذکر شد تمام در غیر اولاد آنها است اما در
اولاد اعتبار حال آنها با نسبت بمادران آنها است پس اگر مادران آنها معلوفه باشند
حال آنها حال مادران آنها است و اگر سایمه باشند هم چنین و مدار در سال اولاد از زمان
زائیدن آنها است و شرط است در شتر و گاو و نیز علاوه بر آنچه گذشت آنکه عوامل و کارکن
نباشند هر چند سایمه باشند و فرق نیست در عمل میان زراعت و آب کشی و سواری
و آسیا کردن و نه میان آنکه مالک آنها را بعمل داشته باشد یا غیر مالک باذن مالک باشد
یا نه و مدار در عامل بودن و نبودن بر صدق عرفیست پس بمجرد عمل جزئی صدق
نمیکند عرفا عامل و عوامل و اگر مشکوک شود در صدق عوامل و عدم آن زکوة در آن نیست و شرط است
در چهار اخیر که گندم و جو و مویز و خرما باشد آنکه شخص آنها را قبل از وقت وجوب
مالک شده باشد چه بزراعت باشد یا غرس یا مساقات یا بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو
آنها پس هر گاه بشخص منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة آن بر مالک اول نیست

تا بتصفیهٔ دانه و خشکیدن انگور و رطب هر چند احوط عدم اخراج غیر خراج سلطان
از اهل خلافت است و معتبر در وضع اخراجات از اجناس زکوی بر فعلیت در جای تعلق وجوب است
نه در جای اخراج زکوة پس هر گاه قیمت اجناس مختلف شود اعتبار بحال اول است
مطلب دوم در نصاب هر یک از اجناس زکوی و مقداری که از هر یک باید اخراج شود
و در آن چند بحث است بحث اول در آنچه متعلق بغلات است از گندم و جو و خرما و مویز
و در آن چند مطلب است مطلب اول بدانکه نصاب در غلات منحصر است
یکی که پیش از رسیدن بآن هر چند کمی باشد چیزی در آن واجب نیست و در زاید بر آن
واجب است هر چند بسیار کم باشد و این نصاب پنج وسق است که هر وسقی شصت
صاع است و هر صاعی نه رطل عراقی است و هر رطل عراقی صد و سی درهم است که نود و یک مثقال
شرعی باشد پس صاعی هشتصد و نوزده مثقال شرعی است و ششصد و چهارده مثقال
و ربع مثقال صیرفی است پس مجموع آن یکصد و هشتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد
و پنج مثقال صیرفی باشد و آن بمن شاهی جدید متداول در اصفهان که شانزده
عباسی باشد درین عصر که سنه یکهزار و دویست و شصت و هشت باشد یکصد و چهل
سه من چهار یک پنجاه و بیست و پنج و پنجاه و دو نار و نیم و پنج مثقال است
و بسنگ تبریز که معهود و متعارف در اکثر بلاد است که مساوی هشت عباسی

پول سیاه باشد

پول سیاه باشد دویست و هشتاد و هفت من سه چهار یک پنجاه درم و یازده
مثقال صیرفی باشد مطلب دوم بدانکه مقدار زکوة در غلات و میوه که واجب است
اخراج شود ده یک است هر گاه در آب خوردن آن زراعت موقوف بر چرخ
و مانند آن نباشد مثل زراعتی که بآب باران عمل میاید یا بآب نهری که در آن ببندند
و بیست یک است و هر گاه بچرخ و شتر آب کش و امثال آن آب بخورد و هر گاه بعض
اوقات برسم اول آب خورده باشد و بعض اوقات برسم دوم باید ملاحظه شود
هر گاه انتفاع و نمو از اول بیشتر حاصل شده است ده یک میدهند و هر گاه از دوم
و هر گاه از دویم بیشتر حاصل شده است بیست و یک میدهند و هر گاه هر دو مساوی باشند
باید از نصف ده یک داد و از نصف بیست و یک مطلب سیم بدانکه وقت تعلق
زکوة بغلات آنست که اطلاق گندم و جو بشود در عرف و ظاهر اینست که بان حاصل شود
بسته شدن دانه و اما خرما پس وقت تعلق وجوب بآن اینست که دانه او سرخ شود
یا زرد شود و اما انگور پس آن وقتیست که غوره شود و مقصود از تعلق وجوب باینها
در این حال نه اینست که در آن وقت واجبست دادن بفقیر بلکه مراد آنست که قبل از این جایز است
درویدن و تلف کردن و چرانیدن بدون اینکه ضامن حق فقرا بشود و بعد از آن جایز
نیست و هر گاه بعد از حصول این امور تصرفی بکند یا تفریطی بکند ضامن است حصه فقرا را

وهرگاه پیش از حصول این امور بفروشد آن زرع و خرما وانگور را وجوب زکوة تعلق
بمشتری میگیرد وهرگاه بعد بفروشد وجوب از بایع ساقط نمیشود و امّا وقت
وجوب دادن زکوة بتحقیق پس آن صاف شدن * ولیکن هرگاه خواهد بر هر در
مانند غلّه ومیوه تربت نصاب را ناتری نمیشود اعتبار کرد بلکه باید فرض کند که اگر
خشک شود آن بقدر نصاب میرسد برآن واجب است والّا فلا پس هرگاه تاخیر بکند شخص
دادن زکوة در گندم وجو از پاک شدن و در انگور و رطب از مویز شدن و خرما شدن
بی عذر ضامن است و تاخیر تا بتصفیه دانه و خشک شدن مویز جایز است بدون ضمان
بحث دوم در نصاب طلا و نقره است بدانکه از برای هر یک از طلا و نقره دو نصاب است
نصاب اوّل طلا بیست دینار است که عبارت از بیست مثقال شرعی باشد که پانزده مثقال
صیرفی است و نصاب دوم آن چهار دینار است که چهار مثقال شرعی باشد و آن سه مثقال
صیرفی است و در نصاب اوّل باید نصف دینار که نصف مثقال شرعی است اخراج شود و در
نصاب دوم عشر دینار و نصاب اوّل نقره دویست درهم است که عبارت از صد و چهل مثقال
شرعی که یکصد و پنج مثقال صیرفی باشد و نصاب دوم چهل درهم است که عبارت از
بیست و هشت مثقال شرعی است که بیست و یک مثقال صیرفی باشد و در نصاب اوّل باید پنج
درهم داد که سه مثقال و نیم شرعی و دو مثقال و نیم و ثمن صیرفی باشد و در نصاب دوم

یک درهم

کتابخانه آستان قدس

یک درهم که نصف مثقال شرعی و خمس آن و نصف مثقال صیرفی و ربع عشر آن باشد و نصاب دوم
معتبر نیست بعد از نصاب اوّل تا بهرجائیکه مال برسد و همچنین است حکم در نصاب دوم
طلا پس مادامیکه نقدین بنصاب اوّل هر یک از آن نرسد چیزی در آن نیست چنانچه هرگاه
در میان دو نصاب باشد و آن را تمام نکرده باشد چیزی در آن نمیباشد و اگر مغشوش
باشد معتبر رسیدن خالص از آنست بحدّ نصاب و مغشوش بعوض خالص کفایت نمیکند مگر آنکه
مشتمل باشد بر قدر خالص و اگر مخلوط شده باشد طلا بنقره معتبر است در هر یک مقدار
نصاب و کفایت نمیکند ضم احد نقدین بدیگری و در نصاب و وجوب زکوة پس واجب نمیشود
مثلا در ده دینار و صد درهم چیزی بحث سیم در آنچه متعلق بشتر و گاو و گوسفند است
و در آن چند مطلب است مطلب اوّل در نصاب شتر بدانکه از برای شتر دوازده نصاب است
مادامیکه بنصاب اوّل نرسد چیزی بر آن نیست چنانچه هرگاه یکی از نصابهای بعد از نصاب اوّل
تمام نکند چیزی بر آن مقدار میان دو نصاب واجب نیست پس نصاب اوّل تا پنجم هر یک پنج
شتر است و در هر نصاب یک گوسفند باید بدهد و نصاب ششم بیست و شش است و در آن
واجب است که شتری داده شود که داخل در سال دوم شده باشد و نصاب هفتم سی و شش است
و در آن واجب است شتری که داخل در سال سیم شده باشد و نصاب هشتم چهل و شش است و در آن
شتری باید داد که داخل در سال چهارم * شده باشد و نصاب نهم از دهم صد و بیست و یک است

پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داد که داخل در سال چهارم شده باشد و در هر چهل شتر یک شتر باید داد
که سال دوم را تمام کرده باشد و داخل در سال سیم شده باشد و آنچه گفته شد که از شتر داده
شود باید ماده باشد و آنچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد در آن چیزی نیست
مطلب چهارم در نصاب گاو و گوسفند است بدانکه در گاو دو نصاب است اول سی دوم
چهل و بعد از چهل مخیر است در اختیار سی و چهل هرگاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و
بیست و هرگاه ممکن نباشد معین است آنچه فرو گرفتن در آن بیشتر است و در هر سی یک گاو
یکساله بدهد چه نر باشد چه ماده و در هر چهل یک گاو ماده که داخل در سال سیم شده باشد
و اما گوسفند پس در آن پنج نصاب است اول چهل و در آن یک گوسفند باید بدهد دوم
صد و بیست و یک و در آن دو گوسفند است سیم دویست و یک است و در آن سه گوسفند است
چهارم سیصد و یک است و در آن چهار گوسفند است پنجم چهارصد است و بیشتر و در آن و بیشتر
از آن هر صد گوسفند یک گوسفند پنجم در مستحقین زکوة و در آن چند مطلب است
مطلب اول بدانکه کسانیکه مستحق زکوة میباشند و شرعا باید زکوة بایشان داد هشت صنف اند
اول و دوم فقراء و مساکین و مراد از هر دو طایفه اول و مناط در فقر و مسکنت آنست
که شخص مالک مؤنه و اخراجات سال خود و عیال خود نباشد نه بالفعل و نه بالقوه پس هرگاه
شخص مستغل یا مالی دارد که از نماء آن اخراجات آن میکند دیگر دارد که لایق بحال آن

و معیشت

معیشت خود را از کسب خود میگذراند بدون حرج فقیر و مسکین نمیباشد و هرگاه کسب
ممکن باشد از برای آن و لیکن منافی به تحصیل واجب باشد از اجتهاد و مقدمات
آن شرعاً فقیر است و هرگاه اخراجات شخص از مستغلات آن یا کسب آن بقدر نصف سال
یا کمتر یا زیاده تر میکند و تتمه را میتواند بگیرد از زکوة شرعاً فقیر است و اگر کسی خانه و کنیز و غلام
و حیوان سواری داشته باشد که حاجت بآن داشته باشد و لایق بحال او باشد منع از
گرفتن زکوة نمیکند بلکه هرگاه محتاج الیه شخص باشد از اسباب خانه و ظروف و فرش و کتب
علمیه و غیر آنها ظاهر آنست که منافی با فقر نیست و کفایت میکند در ثبوت فقر و مسکنت قول
شخص و حاجت بشاهد عدلین ندارد و هرچند از قول آن علم بهم نرسد و ممکن باشد تحصیل
علم از قرائن و فرق نیست میان آنکه پیش مالی داشته باشد و ادعای تلف آن کند
یا نداشته باشد هرچند در صورت اول احوط عدم قبول قول آنست مگر به بینه یا قسم سیم
عاملین اند و ایشان اشخاصی میباشند که از جانب امام علیه السلام یا مجتهد جامع الشرایط تعیین
شده اند از برای گرفتن زکوة از مردم و جمع نمودن آن و ضبط و محاسبه و کتابت و حمل
نمودن و مثل آن که هرچند فقیر نباشند بلکه ظاهر آنست که در این صنف فقر شرط نمیباشد
لیکن شرط است بلوغ و عقل و ایمان و عدالت در اشکال بلکه شرط نموده اند مشهور فقها و دانستن را
و ظاهر آنست که کفایت میکند معرفت بمسائل زکوة که متعلق بعمل آن هرچند بتقلید

و معلش

باشد و هم چنین شرط است در آن که هاشمی نباشد چونکه زکوة بر هاشمی حرام است مگر آنکه
هاشمی تحصیل زکوة هاشمی را کرده باشد در این صورت جایز است که از وجه زکوة ایشان
نصیبی دهد و هم شرط نیست در ایشان حریت بلکه بنده را میتوان عامل قرار داد
باذن مولای آن **چهارم** جماعتی از کفار که تالیف کرده شود قلوب ایشان از برای جهاد
و ظاهر بقای این سهم است در حال حضور امام علیه السلام بلکه در عصر غیبت نیز لیکن
احتیاط خوب است **پنجم** غلامیکه در نزد آقای خود بشدت در مشقت بگذراند از مال
زکوة میتوان خرید آزاد کرد و هم چنین مکاتبی که از دادن تمام وجه مکاتبه یا بعض
آن عاجز باشد از بابت وجه زکوة میتوان باو داد بلکه هر گاه مصرفی از برای زکوة نداشته
باشد میتواند از وجه زکوة بخرد و آزاد کند و وقت نیت در این سهم مقارن دادن ثمن است
نه وقت خواندن صیغه عتق و معتبر است استدامت نیت تا حصول عتق و عتق بدون صیغه
واقع نمیشود و هر گاه فوت شود بنده که از وجه زکوة خریده شده باشد و وارثی نداشته باشد
ارث آن به ارباب استحقاق زکوة میرسد **ششم** کسانیکه قرض داشته باشند و عاجز از
ادای دین خود باشند هر چند بقدر مؤنه سال خود داشته باشد در این صورت جایز است ادای
دین ایشان از زکوة بشرط آنکه آن دین در معصیت نشده باشد که هر گاه شده باشد
نمیتوان داد و هر گاه مشتبه باشد احوط ندادن از بابت زکوة است هر چند اقوی جواز

قرض

است

است فرق نیست میان موت مدیون و حیات آن و نه میان آنکه دهنده زکوة طلب کار باشد
یا غیر آن و نه میان آنکه مدیون مطلع بشود بر آنکه دین آن از زکوة داده میشود یا نشود
بلکه جایز است از برای شخصیکه طلب داشته باشد از کسیکه مستحق زکوة است که طلب خود را
از بابت زکوة حساب کند چه حی باشد چه میت هر گاه ترکه آن بدین آن وفا نکند
هفتم سبیل الله است که عبارت از مطلق خیرات باشد مثل تعمیر نمودن پلهای و مساجد
و مدارس و ساختن آنها و نوشتن کتب علمیه و دینیه و اعانت حجاج و زوار و غیر
اینها از خیرات و مبرات و بعضی تخصیص داده اند این سهم را به مجاهدین و آن ضعیف است
هشتم ابن سبیل است و مراد باو کسی است که در ولایت خود غنی و مالدار باشد و لیکن
مال در راه سفر مانده باشد بجهة تمام شدن خرجی آن یا بجهة آنکه اموال آن را غارت کرده
باشند یا بجهة آنکه سفر او طول کشیده باشد یا مثل اینها که باین شخص میتوان زکوة داد
بقدریکه بخانه خود برسد یا بجائیکه در آنجا رفع حاجت آن بشود و هر گاه ممکن نشود از برای
آن رفع نمودن حاجت خود را بقرض کردن یا فروختن بعضی اسباب خود یا چیزیکه در
ولایت داشته باشد لیکن در صورتیکه سفر آن معصیت نباشد و هر گاه بعد از رسیدن
بمنزل چیزی از بابت آنچه گرفته است از زکوة زیاد بیاید احوط آنستکه رد کند **مطلب
دوم** آنکه شرط است در فقراء و مساکین بلکه غیر ایشان امور چند **اول** ایمان یعنی آنکه

اسلام داشته باشند و اعتقاد به امامت دوازده امام داشته باشند پس جایز نیست دادن
زکوة بکافر و نه بکسیکه اعتقاد به امامت ائمه اثنی عشر نداشته باشند بلکه بر مستضعفان
بنا بر احوط و حرام است که هاشمی باشند مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت
ایشان نکند که درین صورت جایز است از برای هاشمی گرفتن زکوة بقدر کفاف و لیکن
احوط اجتناب است از فوق قدر ضرورت سیم آنکه واجب النفقه دهنده زکوة نباشد
مثل پدر و مادر و اولاد و زن دائمی و کنیز و غلام هرگاه بدهد زکوة در نفقه ایشان جایز نیست
و اما هرگاه در غیر نفقه ایشان بدهد مثل آنکه صرف عیال ایشان نماید از زن و غیر آن یا قرض ایشان را ادا
نماید یا مقروض شوند یا کتب علمیه بگیرند پس جایز است چنانچه جایز است که زن زکوة خود را بشوهر خود
بدهد و شوهر بمصرف آن برساند و جایز است دادن زکوة خود را به متعه خود و هم چنین باقارب
خود که انفاق ایشان واجب نیست هر چند عیال او باشند بلکه بایشان دادن افضل است چهارم
آنکه عدالت داشته باشند بنا بر احوط چه جمعی از قدما شرط دانسته اند و ادعای اجماع بر آن
کرده اند هر چند ظاهر عدم اشتراط است و اطفال شیعه را زکوة میتوان داد هر چند پدران
ایشان زنده و فاسق باشند و اطفال سنی را زکوة داد هر چند پدران ایشان در غایت خوبی نمیتوان
باشند و نه اطفال کفار را و لازم نیست در اطفال مؤمنین اطلاع بر آنکه پدران ایشان
اصول دین خود را میدانسته اند بلکه کفایت میکند اقرار بر طریقه شیعه داشتن ایشان و اظهار
آن

آن نمودن و طریق صرف نمودن باطفال آنکه بخورانیدن بایشان لازم نیست بلکه بولی ایشان
دادن نیست یا بولی دادن که صرف ایشان کند یا بکسیکه اعتماد بر او باشد
هر چند فاسق باشد که بداند که صرف طفل میکند بلکه ظاهر آنست که جایز است دادن بخود
طفل هرگاه بداند که صرف میکند بنحویکه شرعا جایز است مطلب در کیفیت اخراج
زکوة بدانکه واجب است دادن زکوة را بامام علیه السلام هرگاه مطالبه نماید و قول
مالک قبول میشود هرگاه ادعا نماید که اخراج نموده است و هرگاه مالک خود بدهد یا
احدی را وکیل بکند یا وصی بکند که بدهد و داد کفایت میکند هر چند افضل آنست که شخص
زکوة را بدهد بامام ع قبل از آنکه امام مطالبه کند و یا نبودن امام بدهد بفقیه جامع
الشرایط چونکه آن ابصر بمواقع زکوة است خصوصا در اموال ظاهره مثل غلات و نعم
ثلثه که دادن بامام یا مجتهد اکد است و شرط است در وقت دادن زکوة اینکه نیت
قربت بکند بنحویکه مقارن عمل باشد یا مؤخر کردانیدن بر عمل نماید هر چند بفاصله کمی
باشد پس اگر در حال عمل غافل باشد که بداند چه میکند کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید مادامیکه
عین باقی باشد یا قصد منفعت داشته باشد مثل ربا و قبل از تلف شدن عین نیت
کند کفایت میکند و هرگاه احدی را وکیل کرده است نیت آن کفایت میکند و احوط
آنستکه مالک در حین دادن بوکیل نیت کند و وکیل در حین دادن بارباب زکوة

واو قصد کند که میدهم این زکوة را بنیابت از موکل خود قربة الی الله و در وجوب نیت قصد
وجوب و نه تعیین جنس زکوی و نه تعیین نوع مثل زکوة فطره و نه وجوب در واجب و ندب
در سنت مکرر در قیمتیکه تمیز وجوب توقف بران داشته باشد و واجب نیست قسمت
نمودن زکوة بر اصناف مذکوره بلکه بیکنفر از صنفی بدهد کفایت میکند هر چند قسمت
باصناف مشتملة فضل است و واجب است در زکوة نقدین بلکه غیر آن نیز بنا بر احوط
انکه بیکنفر کمتر از انچه در نصاب اول که نصف مثقال شرعی است در طلا و پنج درهم است
در نقره ندهد مگر گاه مقداریکه باید بدهد کمتر از مقدار مذکور باشد یا انکه اخراج نموده باشد ندبه
مقدار مذکور را یا بیشتر را و باقی مانده کمتر از مقدار مذکور باشد مراعات آن واجب نیست
و از برای طرف اعلا تحدیدی نمیباشد بلکه جایز است دادن بقدریکه غنی بشود و زاید بران بی
اشکال و هرگاه شخص زکوة را داد بامام یا فقیه جامع الشرایط یا عامل امام ذمه او بری میشود
هر چند بعد از ان تلف شود و بفقیر داده نشده باشد و افضل انست که زکوة را در بلد مال
صرف نماید بلکه احوط عدم نقل است مگر انکه در ان بلد مستحق نباشد که در این صورت نقل
آن جایز است بلکه واجب است و هرگاه نقل نمود و در راه تلف شد ضامنست با وجود
مستحق در بلد و جایز نیست تاخیر در رسانیدن بارباب استحقاق از وقت وجوب مگر در
حال عذر مثل انتظار مستحق یا غایب بودن مال یا عدم تمکن از تصرف در ان هر چند

غایب

هر چند غایب نباشد یا خوف ضرر بر نفس یا عرض یا مال محترم و اگر تاخیر کند با وجود مستحق
ضامن است و اجرت وکیل در وزان زکوة با مالک است و جایز نیست پیش دادن
زکوة از وقت وجوب زکوة مگر اینکه قرض بدهد و بعد از تعلق وجوب محسوب نماید
بشرط بقاء مدیون بصفت استحقاق زکوة و سنت است که امام و فقیه و فقیر دعا
کنند صاحب مال را و مکروه است مالک شدن باختیار انچه را که بزکوة داده است
یا تصدق داده است و حرام نیست و لیکن اگر بدون اختیار بان منتقل شود مثل
ارث مکروه نیست باقی گذاردن آنرا در مال خود و مستحب است سپردن نمودن آن از
مال خود و سنت است نشان کردن حیوانات زکوة را در محل بیتر موضع آنها و در ظاهر
موضع آنها مثل گوش در گوسفند و ران در گاو و شتر بنقش لله یا زکوة یا صدقه یا مثل
آن و هرگاه مستحق زکوة را نیابد مستحب است جدا کند زکوة را و هرگاه جدا کرد و تلف شد
ضامن نیست مگر با تفریط یا تاخیر نمودن از دادن بمستحق در صورت امکان آن بلکه
واجب نیست بدل نمودن آن بلکه احوط ترک آنست و مستحب است وصیت نمودن
بزکوة قبل از وفات و هرگاه فوت آن رسید واجب است وصیت نمودن بان و مستحب
دادن زکوة طلا و نقره را بفقرا و مساکین و زکوة انعام ثلثه را باهل تحمل و دادن
زکوة را بشخصی که حیا میکند از گرفتن آن بواسطه که موجب اذیت ایشان نشود

بحث دوم در زکوة فطره که زکوة بدن است و دران چند فصل است فصل اول
در کیفیت وجوب است بر ایشان دادن زکوة فطره بدانکه شرطهای وجوب زکوة
فطره بلوغ و عقل و بهوش بودن و آزادی و غنی بودن پس واجب نیست بر طفل و
مجنون و بنده چه قن باشد و چه مدبر و چه مکاتب مگر آنکه بعض آن آزاد شده باشد
که در این صورت واجب است بر آن بقدر آن و نه بر کسی که بیهوش باشد در وقت طلوع
هلال ماه شوال و همچنین بر کسیکه فقیر باشد و متحقق میشود غنی بمالک بودن خرج
سال خود و عیال خود بالفعل یا بالقوة بانیکه صنعتی داشته باشد که بتدریج اخراجات
سال آن از آن بعمل آید چنانکه گذشت ولیکن ظاهر است که معتبر است که بقدر زکوة
فطره را علاوه بر اخراجات سال مالک باشد هر چند احوط عدم اعتبار است و احوط
از آن آنست که هرگاه مقدار زکوة را مالک باشد زیاده از قوت یکشبانه روز خود ترک
نکند دادن فطره را هر چند اقوی استحباب است و همچنین هرگاه قادر بر مقدار زکوة
زیاده از یکنفر نباشد مستحب است که ابتدا بدهد اول ببعض از عیال خود و هر یک از ایشان
بدیگری و اخیر از ایشان میتواند بیکی از ایشان بدهد یا بغیر او ان سنت است لیکن این در صورتیست ایشان
که عیال او تمام مکلف باشند و هرگاه پیش از دخول شب عید طفل بالغ شود یا دیوانه عاقل
شود یا فقیر غنی شود یا کافر اسلام اختیار کند یا بنده آزاد شود واجب است بر هر یک دادن
زکوة

زکوة با اجتماع سایر شرایط فصل دوم بدانکه واجبست دادن زکوة فطره از برای خود
و هر که عیال اوست چه مسلم باشد چه کافر چه حر باشد چه عبد چه صغیر باشد چه کبیر چه بوجوب
باشد چه بتبرع مثل مهمان لیکن بشرط آنکه باختیار باشد عیلولت آن نه باکراه و بشرط
آنکه عیلولت ایشان قبل از غروب آفتاب روز آخر ماه رمضان متحقق شده باشد پس اگر
کسی مالک بنده شود یا فرزندی از برای او متولد شود یا نکاحی کند پیش از غروب روز
آخر ماه رمضان هر چند بقدر کمی باشد واجبست بر آن زکوة ایشان و اگر بعد از غروب شب
هر چند بقدر کمی باشد واجب نیست لیکن سنت است دادن زکوة ایشان و هرگاه مهمان
وارد شود بر شخصی در روز آخر ماه رمضان بحیثیتی که هلال شوال نمایان و صدق اسم مهمان بر او
بکند عرفا کفایت میکند در وجوب دادن زکوة او هر چند هنوز غذای صاحب خانه را
نخورده باشد لیکن احتیاط آنست که مهمان نیز بدهد مگر در صورتیکه صدق عیلولت باهم برسد
که احتیاط بدادن ولیکن وجوب دادن زکوة مهمان در صورتیست که بر سبیل غصب و اخفا بر صاحب خانه
نخورده باشد که اگر چنین باشد واجب است زکوة آن بر خود نه بر صاحب خانه چنانچه هرگاه
مهمان کننده فقیر باشد زکوة مهمان بر خود آن واجب است و اجتماع وجوب ندارد فرق
نیست در وجوب زکوة عیال میان غایب بودن از ایشان و حاضر بودن در نزد ایشان
و هرگاه زوج فقیر باشد و زوجه غنیه باشد و ممکن نباشد بر زوج انفاق نمودن آن

[illegible]

نباشد مثل اینکه فقیره باشد ولیکن متبرعاً زوج آن از عیال خود کرده باشد در هر دو صورت واجبست بر زوج فطره آن بخلاف اینکه هرگاه زن غنیه از زوج انفاق بکند و عیال غیر شده باشد مثل پدر واجبست بر آن فطره اینرا بر هر چه غنیه باشد چه فقیره چه بر زوج آن ممکن باشد انفاق آن چه نباشد در هر حال این است حکم غیر زن از آنچه که واجب النفقه شخص میباشند از قبیل پدر و پسر هرگاه خرج آنها با خود ایشان باشد یا عیال غیر ایشان باشند که نفقه ایشان بر آن واجبست و اما غلام و کنیز هرگاه عیال مولی نباشند و عیال غیر باشند یا مهمان غیر بوده باشند واجب نیست بر مولی زکوة ایشان بلکه واجبست بر هر که عیال آن میباشند یا مهمان آن و هرگاه عیال مولی و غیر مولی نیز نباشند حوط بلکه اقوی لزوم اخراج است بر مولی هر چند فرار کرده باشند یا اینکه بر همین گذارده باشند ایشان را یا مغصوب شده باشند و واجب نیست دیگر آنچه ذکر شد زکوة فطره حتی حمل مطلق **فصل سیم** در جنس زکوة فطره و قدر آن و وقت اخراج آن و مصرف آن و در آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه جنس منحصر است در چیزیکه قوت انسان است و غالب مثل گندم و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و عدس و نخود و غیر آن از هر چه قوت نوع انسان است هر چند طوایف انسان در آن مختلف باشند و در کفایت نمودن آرد و نان گندم خلاف و اشکال و احوط ترک است هر چند ارجح کفایت است و لیکن مجزی نیست آرد و جنس دادن از برای یکنفر و اما چند جنس را از برای

جنده

چند نفر از عیال یا بلکه هر یک را از جنسی بدهند و بهتر است در فضل مقدم کردن زکوة است از خرما و مویز و قوت غالب بلد و بودن فضیلت را مرتب و گفته اند باین ترتیب و مراعات آن خوبست و اگر از برای آن فقیر یا چیزی از این اجناس انفع باشد سنت است اختیار آن و کفایت میکند قیمت دادن بلکه ارجح است اگر انفع باشد از برای فقیر و دادن آن از سنت قیمت را از نقره بدهد هر چند فرق در میان طلا و نقره بلکه پول سیاه نیست و معتبر در قیمت وقت بیرون کردنست نه وقت واجب شدن و بد دادن زکوة است نه در جائی که وطن اوست **مطلب دوم** بدانکه قدر یکه واجبست در زکوة فطره یکصاع است از برای هر نفری از جمیع اجناس و مقدار آن شش صد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است که نیم من شاه صد بیرالا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع است **مطلب سیم** در وقت اخراج و کیفیت آنست بدانکه واجب میشود زکوة فطره بغروب کردن آفتاب در روز آخر شهر رمضان و آخر وقت آن پیش از نماز عیدست اما اول وقت زکوة چه ظاهر و لیکن اولی آنست در شب و احوط و افضل تأخیر نمودن آنست تا پیش از نماز عید و تاخیر نمودن از آن جایز است مگر آنکه افراد از غیر مصرف فقرا صرف نماید و جایز نیست که بهر فقیری کمتر از زکوة یکنفر بدهد مگر آنکه فقرا جمع شوند بقدریکه نفری یک فطره نرسد در اینصورت جایز است کمتر دادن و جایز است بلکه بهتر این قدر بدهند که غنی شود و سنت است که هرگاه کسی امارت بفقیر داشته باشد

[illegible]

فطرهٔ خود را بایشان بدهد بعد از آن همسایه را مقدّم بدارد بر غیر اقارب و اهل علم و فضل را
بعد از ایشان بر غیر ایشان مقدّم بدارد و اولی و افضل آنست که در عصر غیبت امام علیه السلام زکوة
فطره را بفقیه جامع الشرایط برسانند که او بمصرف آن برساند هر چند اگر خود بارباب
استحقاق برسانند مجزیست و شرط است در گیرنده آن آنچه شرط است در زکوة مال از ایمان
و آنکه واجب النفقه نباشد و همچنین هاشمی نباشد مگر آنکه دهنده هاشمی باشد و عدالت
بنا بر احوط مگر در اولاد مؤمنین که جایز است بایشان دادن زکوة فطره هر چند پدران ایشان
فاسق باشند چنانچه گذشت و در جواز نقل به بلاد دیگر همانست که در زکوة مال گذشت لیکن
و بهتر صرف کردن او در بلدیست که در آن بیتوته است **مبحث سیم** در خمس و در آن چند فصلست
فصل اوّل بدانکه خمس واجبست در هفت چیز **اوّل** مالی که از کفار حربی در جهاد بدست بیاید
خواه عسکر جمع نموده باشند یا نه از جمله منقولات باشد یا نه در صورتیکه جنگ باذن امام علیه السلام
باشد و امّا هرگاه بدون اذن امام باشد پس خلافست در اینکه تمام از امام علیه السلام است
یا مثل اوّل خمس آن از امام علیه السلام است و اوّل اقوی است لیکن هر دو در صورتیست که
ممکن باشد اذن از امام مثل حال حضور امام علیه السلام و امّا هرگاه جنگ با کفار در حال غیبت
باشد پس ظاهر آنست که آنچه از ایشان بدست بیاورند از بابت فواید داخل است که حکم آن
خواهد آمد و همچنین است آنچه شخص بدست بیاورد از کفار بر سبیل دزدی یا خدعه پس خمس

دران

دران واجبست مثل ارباح تجارات و مکاسب چنانکه خواهد آمد و شرط نیست در غنایم دار الحرب
نصاب و بعضی گفته اند تا مقدار بیست دینار نباشد خمس ندارد و آن ضعیف است لیکن وجوب
خمس در آن بعد از جعل امام علیه السلام و آنچه بنظر او است و همچنین بعد از وضع اخراجاتی که در
تحصیل آن ضرورت مثل حمل و نقل آنها و ضبط آنها بتنکه کرده و حیوانات ضرورت **دوم**
معادنست چه از طلا و نقره و آهن و مس و روی و قلع و یاقوت و فیروزه و بلور و عقیق و سرمه
و زرنیخ و زاج و نمک و گل ارمنی و مثل اینها و آنچه در خشکی مثل چوب چینی و عود از این
بابت نیست بلکه حکم آنها حکم منافع مکاسب و تجارات است و همچنین است گل سرخ و گل
شور و سنگ آسیا و آهک و گچ هر چند احوط آنست که در حکم معدن باشد **سیم** گنج است و آن
عبارت از مالیست که دفن شده باشد در زیر زمین بجهة ذخیره بودن نه بجهة حفظ در وقت
قلیل پس هر که بیابد آنرا واجبست بر آن خمس و فرق نیست در یابنده میان مسلم و کافر و آزاد
و بنده و صغیر و کبیر و ذکور و اناث و عاقل و دیوانه مگر آنکه بنده هرگاه یابنده باشد آن گنج از آقای
او خواهد آمد باذن او آن سپردن آورده باشد چه بدون اذن آن چنانکه فرق نیست در اصل
گنج میان آنکه نقد باشد یا غیر نقد اثر اسلام بر آن باشد یا نباشد در زمین موات باشد
یا عامره در بلاد اسلام باشد یا در بلاد کفر چه حربی و چه غیر حربی لیکن هرگاه در بلاد اسلام
باشد خالی نیست از آنکه یا در ارض موات بوده است یا در خرابه که مالک نداشته است یا مالک

وضع [illegible]
[illegible]

به هر حال و چهار خمس آن از خود اوست و هرگاه علم نداشته باشد رجوع نماید باقرب مالکین زمین
پس هرگاه ادعای مالکیت آنرا بکند بدهد باو بدون مطالبه بینه و اماره ازان چه واحد
باشد چه متعدد و باشد در طلاء و دویست درهم در نقره و در غیر نقدین مختار است هر کدام را
بخواهد حساب کند بعد از ملاحظه این نصاب هر چه بماند خمس را باید بدهد بارباب خمس
چه کم باشد چه زیاد و شرط نیست در اینها گذشتن سال چنانچه هرگاه حصر نمود زمینی را بقصد چاه
کندن و مثل آن و در آن باین گنج رسید خراجات آنچه شده است در این صورت حساب نمیشود
بلکه شرط وجوب همان وجود نصاب است **چهارم** چیزهائیست که از دریا بیرون بیاورند
بفرو رفتن در آن مثل مرجان و مروارید و جواهرات لیکن معتبر است که بقدر نصاب باشد که
عبارت از بیست دینار است پس هر چه از این زیاد باید خمس در آن داد و حسبت هر چند کم باشد
مثل معدن و کنز و اما آنچه بدون فرو رفتن در آب بدست آید مثل روی آب یا کنار دریا
حکم آن حکم منافع مکاسب است و اما عنبر پس اگر بفرو رفتن در آب تحصیل شود نصاب در آن
معتبر نیست **پنجم** زمینیست که ذمی آنرا از مسلمان بخرد پس واجب است بر ذمی که خمس آنرا بدهد
مطلقا خواه از زمینهای مفتوح العنوة باشد که امام بشمشیر و شدت از کفار گرفته است و خمس
تعلق گرفته است در آن یا از غیر آن باشد و خواه آن زمین ساده باشد یا از زمینهای زراعت
باشد یا زمینهای مشتمل بر عمارت مثل خانه و غیر آن بنا بر اقوی و احوط هر چند بعضی تخصیص بزمینهای

زراعت

زراعت داده اند لیکن ضعیف است و ساقط نمیشود خمس بفروختن زمین بمسلم یا باقاله نمودن
بیع یا باسلام آوردن بعد از بیع و هرگاه شرط نماید در عقد سقوط خمس را شرط باطل است بلکه
اقوی بطلان بیع است نیز و هرگاه حاصل شد ذمی بمسئله باعث ثبوت خمس نمیشود از برای
لیکن ظاهر اختصاص حکم است به بیع و بعضی قایل بعموم شده اند هر چند منتقل شود بصلح
هبه یا غیر آن لیکن احتیاط آنست که در این صورت بلکه در بیع نیز شرط نماید در ضمن عقد
بر ذمی که خمس را بدهد و مصرف این خمس نیز مثل سایر خمسهاست چنانچه این خمس نیز مثل سایر
اقسام تعلق بعین میگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست و نه جبر نمودن او را بر دادن
منفعت لیکن ظاهر آنستکه مالک میتواند قیمت را اخراج نماید در جمیع **ششم** منافع کسب است
در زراعت و مکاسب است حتی صید کردن و پوشش کندن و عملگی کردن و هیمه کشی کردن
و سقائی کردن و تعلیم اطفال نمودن و میوه چیدن و استیجار عبادت نمودن لیکن شرط آنست
که وضع کند از ان خراجات سال خود و عیال خود را چه انفاق واجب ایشان باشد بر آن یا
نباشد و از جمله منافع است آنچه زیاد بیاید از آنچه تدارک نموده است شخص از برای سال از خوراک
و مثل آن مثل گندم و آرد و برنج و پیه و زغال و پوشش و هیمه و مثل آن و از جمله خراجات
سال است قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و رخت خواب
و غیر آنها از آنچه محتاج شخص و عیال است بلکه تصدقات و خیرات و مبرات و هدایا و اضافات

نکاح وضیافت واسفار طاعات انی زیارات وحج مستحب وانچه لازم میشود بر شخص بنذر وشبه
آن وکفارات ومخارجات حج واجب هرگاه در آن سال باهم رسد وواجب میشود حج
بر آن وهرگاه بتدریج وجه آن جمع شده باشد انچه در سال آخر باهم رسد از مؤنه
ومخارجات سال محسوبست وهرگاه در این سال معذور شود از رفتن بحج محسوب نمیشود
بخلاف انچه هرگاه ترک نماید حج را عصیانا برا او محسوبست واز جمله مخارجات است انچه ظالم
وعمله جات دیوان میگیرند بقدر وغلبه ونیز همچنین خسران تجارت وزراعت وغیر آن هرچه
باشد ونیز همچنین است دینیکه در این سال بهم رسانیده یا انکه در سالهای قبل بهم رسیده باشد
وقدرت بر دادن آنرا باهم نرسانیده باشد مگر در این سال وهرگاه قادر شد در سال قبل بر
دادن دین وتاخیر نمود محسوب نمیشود از این سال هرچند وجه از دست آن بیرون رفته باشد
ونیز همچنین است حکم حجی که در سال سابق بر این سال بر ذمه آن تعلق گرفته باشد ومستقر
شده باشد وتاخیر نموده باشد هرچند وجه آن تلف شده باشد واز جمله مؤنتست تمام
نمودن سرمایه از برای معیشت هرگاه حاجت باشخص در نشسته باشد بنحویکه امر آن نگذرد بدون
آن سرمایه لیکن از هر کس بقدر حال آن وگذران او مستثنی است هرچند احتیاط اخراج
نمودن خمس است از آن ومعتبر است در اخراجات شخص میانه روی بحسب حال آن پس اگر
زیادتی نماید بر او محسوب نمیشود واگر تنگ بگیرد بر خود زیادتی وضع میشود هرچند احوط عدم
وضع است

وضع است واجب نمیشود خمس در میراث ومهر وهدیه وهبه ونیز خمس در زکوة وصدقه مندوبه
وچیزیکه کسب نمودن یا بوصیت بشخص برسد یا صیدیکه بپای خود بیاید در خزانه لیکن هرگاه در
اینها نمائی باهم برسد بلا کسب در مثل خمس در آن واجبست ونیز همچنین در نماهای
که خمس آنرا داده باشد چه متصل باشد چه منفصل وهرگاه املاکی را خرید ومقصود او زراعت
بوده نه فروش انرا بتحصیل منفعت در نظر نداشت وبعد منفعت بر آن مترتب شد ظاهر عدم
وجوب خمس است در آن وهرگاه شخص بتواند مخارجات خود را از غیر منافع مکاسب ومزارع
مثل مال ارث ونحو آن بگذراند آیا باید مخارجات را از جمیع وضع کند یا از منافع یا از غیر آن
سه قولست احوط واقوی وضع نمودن از غیر منافع است ومعتبر در سال در این قسم تمام شدن
سالست بسال قمری وکفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم وابتدای آن از شروع
در کسبست بلکه نه ظهور منفعت چنانچه بعضی قایل شده اند هرچند اعتبار آن احوطست
ومعتبر نیست در این سال نصاب ونه منقضی شدن آن لیکن تاخیر جایز است تا باخر سال بلکه
احوطست بخلاف ما یرفهم که وجوب خمس در آن فوریست مسئله مال حلالیکه
مخلوط بمال حرام شده باشد وقدر آن ومالک آنرا ندانند واجبست خمس آنرا بدهد که بدادن
آن باقی حلال میشود وهرگاه مالک آنرا بداند وقدر آنرا نداند واجبست آنرا راضی کند
هرچند بصلح باشد واین صلح را صلح اجباری میگویند وهرگاه مالک وقدر آنرا هردو را

بداند واجب است که ندهد آنرا بآن و هرگاه مالک را نداند و قدر آنرا بداند واجب است تصدق
نماید آنرا از برای مالک آن چه بقدر خمس باشد چه کمتر چه زیادتر و مصرف آن مطلق فقراء است
چه عوام باشند چه سادات و واجب است دادن به مجتهد جامع الشرائط یا باذن آن نمود شد
هر چند احوط است و این قسم مشهور برد مظالم است **فصل دوم** در کیفیت قسمت خمس است
بدانکه در کیفیت قسمت نمودن خمس خلافست و اقوی آنست که بشش قسم باید منقسم بشود
سه سهم آن از امام علیه السلام که در عصر ما متعلق است بامام عصر عجل الله فرجه که سهم امام و سهم خدا
و سهم رسول خدا صلوات الله علیه باشد و سه سهم دیگر یک سهم آن از ایتام است و یک سهم آن
از مساکین و یک سهم آن از ابن السبیل لکن شرط است که این سه صنف منسوب بهاشم که جد
پیغمبر خدا است باشند هر چند از اولاد علی ابن ابی طالب ع نباشند و باید نسب ایشان
از جانب پدر باشد و اما هرگاه از جانب مادر منسوب باشند بهاشم خلافست در جواز
دادن خمس بایشان و اقوی عدم جواز است و کفایت نمیکند نسب بمطلب برادر هاشم
بنابر اصح پس خمس در این اعصار نصف آن از امام ع است و نصف دیگر آن از سه صنف
از سادات لکن واجب نیست دادن و رسانیدن بهر سه صنف بلکه جایز است دادن
آنرا بیک صنف از ایشان هر چند احوط آنست که سهم هر صنفی را بارباب آن صنف برسانند
فصل سیم در بیان شرایط ارباب خمس و بعض احکام آن بدانکه شرط است در اصناف غیر امام

اینکه اثنی عشری باشند و فقیر باشند هر چند یتیم باشند و اما عدالت شرط نیست و در ابن
السبیل اشکال و شرط است در ابن سبیل احتیاج داشتن در بلدی که خمس میگیرد نه در غیر آن بلد
و جایز است که مالک سهم غیر امام را خود برساند بصاحب آن و اما سهم امام را نمیتواند بلکه
ولایت آن با مجتهد جامع الشرائط است واجب است برساند بآن اگر ممکن بشود و اگر ممکن نشود
جایز است بعدلی از عدول مؤمنین بدهد بلکه خود نیز میتواند بدهد و ظاهر وجوب نیت است در سهم امام
بارباب از بابت تتمه ظاهرا بهتر است آن بر مجتهد جامع الشرائط و احوط آنست که با علم بفضل
بدهند هر چند بغیر از آن از مجتهدین جایز است بنابر ظاهر و هرگاه عین خمس را میدهد بمستحقین
در آن ضرور نیست و هرگاه بذمه گرفته است و چند خمس در ذمه آن میباشد احوط بلکه
اقوی لزوم تعیین آنست و جایز نیست زیاده از مؤنه سال بفقراء و ایتام سادات دادن چنانچه
جایز نیست بابن سبیل از ایشان زاید از قدر حاجت دادن و شرط است در صحت خمس نیت
نمودن مالک یا وکیل او بنیة قصد قربة بکند که خمس میدهم از بابت سهم امام ع قربة الی الله هرگاه
سهم امام را میدهد یا خمس میدهم از بابت سهم سادات قربة الی الله هرگاه نصفه سهم غیر امام را میدهد
و احوط علاوه نمودن قصد قربة کفایت میکند و اگر تعیین نمود و بقبض فقیر یا مجتهد داد نمیتواند
از آن عدول کند **فائده** در سایر تصدقات بدانکه غیر از زکوة مال و زکوة بدن و خمس وجوب
ندارد تصدق مگر آنکه بنذر یا عهد یا یمین یا کفاره واجب بشود و لیکن سنت مؤکد است تصدق

[illegible]

کردن بقدر مقدور بر هر که بالغ و عاقل و متمکن از تصرف در اموال باشد و شرط است در آن نیت
قربت و ایجاب و قبول هر چند فعلی باشد و قبض باذن مالک و شرط نیست در گیرنده تصدقات
مستحبه فقر و جایز نیست پس گرفتن آن بعد از آنکه بقبض داد و افضل در تصدق آنستکه
مخفی بدهد مگر آنکه متهم شده باشد بترک مواسات یا آنکه قصد از اظهار او متابعت نمودن
مردم باشد اما در تصدقات واجبه افضل آنست که مخفی بدارند رسانیدن آنرا بارباب آنها
لیکن سنت است مخفی شدن از فقیر بنحوی که عارض نشود او را مذلت و سنت است بسیار
تصدق نمودن در وقت حاجت و در ماه رمضان و در اقارب خود خصوصاً ایتام
و بر بنی هاشم خصوصاً علویین از ایشان و سنت است تصدق نمودن اول روز و اول شب
و روز جمعه در ماه رمضان و بدست خود خصوصاً از برای بیمار و امر نمودن آن و غیر آن فقیر را
بدعا کردن و سنت است بوسیدن تصدق دهنده دست خود را بعد از دادن تصدق
و بوسیدن آنچه را بفقیر داد بعد از دادن باو و از تصدقات اکیده است تصدق نمودن
آب خصوصاً آب سرد و جایز است بلکه راجح است تصدق نمودن باهل ذمه خصوصاً هرگاه
از اقارب شخص باشند مقصد پنجم در روزه است و آن امساک نمودن از اول طلوع صبح صادق
تا مغرب از ده چیز که میاید و آن منقسم میشود بواجب و مندوب و حرام و مکروه و از برای هر یک
از اقسام چند است که میاید و در آن چند فصل است فصل اول در ماهیت روزه و شرایط و کیفیت

واحکام

واحکام آن و در آن چند مبحث است مبحث اول در شرایط و لواحق آنست و در آن دو مطلب
مطلب اول در شرایط وجوب و صحت بدانکه شرط است در وجوب روزه بعد از علم بوجوب
شش چیز اول بلوغ دوم عقل سیم مسافر نبودن بسفری که نماز در آن قصر باشد چهارم سالم
بودن از مرضی بلکه از جمیع مفطرات که بترسد شخص بسبب آن ضرر بنفس محترمه یا عرض محترمه یا تلف
شدن چیزی که حفظ آن واجب باشد یا از مشقت شدیدی که تحمل آن نمیتوان شد
بحسب عادت پنجم سالم بودن از بیهوشی که غالب باشد بر حواس ششم خالی بودن از حیض و نفاس
و شرط است در صحت روزه علاوه بر آنچه ذکر شد از شرایط وجوب غیر از بلوغ که آن شرط صحت
روزه نیست بلکه صحیح است روزه از طفل ممیز خواه پسر باشد و خواه دختر هفت چیز اول
اسلام دوم ایمان سیم قابلیت زمان از برای روزه باینکه مثل روز عید فطر و روز عید قربان نباشد
که روزه در آن دو روز حرام است و صحیح نیست و هم چنین در ماه رمضان روزه غیر ماه رمضان
صحیح نیست پس اگر قصد روزه غیر ماه رمضان را بکند نه از ماه رمضان محسوب است و نه از غیر آن و هم
چنین کسیکه در ذمه او دو ماه متتابع روزه باشد و وقت گنجایش یکماه دیگر و روزی آنرا نداشته باشد
و روزه بگیرد و روزه صحیح نیست چهارم نبودن قضای ماه مبارک رمضان و غیر آن مثل کفاره
آن و نحو آن در ذمه او از برای کسیکه میخواهد روزه مستحب بگیرد و اگر قضا از خود نباشد بلکه
از غیر باشد مثل استیجار بلکه مطلق تحمل از غیر روزه مستحب را میتواند بگیرد و صحیح است پنجم

اذن از برای زوجه از زوج و از برای غلام و کنیز از مالک در روزهٔ مستحب که بی اذن زوج
و مالک روزهٔ مستحب از ایشان صحیح نیست هر چند غایب باشند و در روزهٔ واجب مضیق یا موسع
اذن شرط نیست بلکه نهی لفظی ضرر ندارد ولیکن احتیاط آن است در موسع و هم چنین شرط است
در صحت روزهٔ مستحب از فرزند عدم منع پدر بلکه مادر نه جد خصوصا در صورتی که تالم آنها از
روزه گرفتن آن و فرق نیست در فرزند میان ذکور و اناث و خنثی و در منع میان آنکه قبل
از روزه باشد یا در اثناء آن و میان آنکه اول اذن داده باشد یا نداده باشد و هرگاه
یکی از والدین اذن بدهد و دیگری منع کند منع مقدم است **ششم** فهمیدن مسائل روزه را
به اجتهاد یا تقلید از مجتهد حی اعلم مگر آنکه مسئله ضروری دین باشد مثل وجوب روزهٔ
ماه مبارک رمضان یا آنکه احتیاط در آن مسئله ممکن باشد که تقلید در این دو صورت ضرور
نیست و در غیر این دو صورت هرگاه سهل انگاری بکند و اخذ مسائل روزه را از مجتهد نکند
و ترک روزه را نداند یا اخذ نماید مسائل روزه را از کسیکه نباید از او اخذ نماید روزهٔ او
باطل است و مجرد امساک به نحو مذکور کفایت در امتثال امر خلاق عالم نمیکند و هم چنین است حکم
سایر عبادات از نماز و غیر نماز بلی اگر غافل محض باشد در روزه یکی و مطابق واقع شده باشد
از آنچه باید امساک نماید امساک نموده باشد قضای آن روزه بر او واجب نیست هر چند
احوط است و هم این که گفتیم در روزهٔ واجب است و اما روزهٔ مستحب بلکه مطلق مستحبات از

نماز

نماز و دعا و غیر آنها پس واجب نیست اخذ نمودن مسائل آنها را از مجتهد حی اعلم بلکه کفایت
میکند قول یکی از علمای شیعه اگر چه از اموات باشد بر مستحب بودن و صحت عمل یا حدیثی
به بیند که دلالت بکند بر استحباب آن عمل و از این باب است آنچه مذکور است در کتب شیعه
از مستحبات پس هیچ یک از آنها جایز است عمل نمودن و ضرور نیست از مجتهد حی اخذ کردن و به جا
نیاورد که بداند که صرف از مستحبات مطلع بر قول به استحباب شود از هر که باشد از علمای شیعه یا
حدیثی در استحباب آن به بیند یا قول بوجوبه باشد یا اطلاع بر عدم وجوب آن از مجتهد
کفایت در رجحان کردن آن میکند **هفتم** نیت قربت که بدون آن هیچ عبادتی
صحیح نیست و صحیح است روزهٔ مستحاضه بعد از آنکه به جا آورد چیزهائی که بر او واجب است از
غسلهای روز و شب از برای او و احوط عدم ترک جمیع چیزهائی است که بر او واجب است از برای
نماز مثل وضو گرفتن و تغییر دادن پنبه و نحو آنها پس صحت روزه موقوف بر غسل نیست و غسلهای
که شرط صحت روزه است غسلهای روز است و هم چنین غسل شب گذشته اگر پیش از فجر به عمل نیاورد
و اگر پیش از فجر غسل کند کافی است و در صحت روزه غسل شب آینده دخل در صحت روزه روز
گذشته ندارد ولیکن هرگاه ترک نمود احوط آنست که روزه روز گذشته را قضا کند و کسی که مستحاضه
خون به بیند بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر شرط نیست در صحت روزه آن غسل کردن
از برای غیر نماز پس اگر ترک کند غسل را در صورت دوم روزه او باطل نیست هر چند تا شب

غسل نکند و کم ترک کند غسل را در صورت اول از برای نماز ظهر و عصر روزه باطل است و در شرط نیت
پیش انداختن غسل نماز صبح را بر طلوع فجر بلکه اگر بعد از طلوع فجر غسل بکند از برای نماز صبح روزهٔ
او صحیح است و فرق نیست در شرط بودن غسل از برای نماز صبح در میان استحاضهٔ کثیره و متوسطه
و وضو در استحاضهٔ قلیله شرط صحت روزه نیست چنانکه گذشت و صحیح نیست روزه از مریض با
ضرر رسیدن با آن و معتبر در ضرر علم یا ظن است بلکه اقوی کفایت کردن احتمال آن است و
کفایت میکند در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسیکه افاده ظن بکند هرچند فاسق یا کافر
باشد و هرگاه در این صورت مریض روزه بگیرد باطل است و قضا بر او واجب است مگر در صورتیکه
احتیاط خبر بیت باشد که روزه را بگیرد و قضا کند و هر روزه از برای مریض ضرر نداشته باشد
واجب است بر او و اگر ترک کند قضا و کفاره بر او واجب است مثل صحیح و صحیح نیست روزه از مسافر
مگر در چهار صورت اول سه روز روزه بدل هدی دوم هجده روز روزه بدل بدنه از برای
کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب آفتاب عمدا سیم روزه که نذر کرده باشد
که در سفر و حضر یا در سفر بگیرد چهارم روزه مستحب که ذکر این چهار صورت روزه گرفتن در سفر
صحیح است و لیکن در صورت اخیره مکروه است مگر سه روز روزه در مدینه منوره که از برای حاجت
و لیکن ترک روزه مستحب است در سفر مگر این سه روز را و اگر مسافر روزه بگیرد در سفر در غیر
این چهار صورت روزهٔ او باطل است و قضا بر او واجب است مگر آنکه جاهل بحکم باشد در این صورت

روزه

روزهٔ مجزیست و هرگاه فراموش کرده باشد حکم را و روزه بگیرد در روزه او مجزی نیست و بلوغ متحقق
میشود بیکی از چند چیز اول تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری شرعی در
زن دوم خارج شدن منی از هر یک مرد و زن که باشد چه در بیداری چه در خواب سیم روییدن
موی درشت بر زهار بدون اینکه معالجه کرده باشد و موی ضعیف اعتبار ندارد بلکه
روییدن موی درشت در بسیاری از اعضا مثل سینه و دماغ و زیر بغل و گوش کفایت میکند
هرگاه صورت علم بشود و هم چنین لحیه درشت در بعضی صورتیکه خلاف عادت نباشد چهارم حیض آمدن
در زنان پنجم حامله شدن زن است لیکن این دو علامت دلالت بر سبق بلوغ میکنند بلکه
بلوغ مطلب دوم در احکام حایض و نفسا و طفل که بالغ میشود در روز ماه مبارک و کافر که مسلمان
بشود و مجنون که عاقل بشود و نحو آنها بدانکه واجب است بر حایض و نفسا افطار کردن هرگاه حاصل
بشود عذر اینها در جزئی از روز ماه رمضان هرچند قلیلی پیش از مغرب باشد یا منقطع بشود خون
اینها لحظه بعد از طلوع فجر صادق و واجب نیست بر طفل هرگاه بالغ بشود در اثنای روز تمام کردن
روزه و هم چنین کافر هرگاه مسلمان بشود و لکن مستحب است بر طفل تمام کردن روزه و افطار نکردن
در آن روز هرگاه در آن روز بالغ بشود اگر مبطل و افطار نکرده باشد بلکه احوط عدم ترک آن است مطلق
و هم چنین مستحب است بر کافر اگر پیش از ظهر مسلمان بشود و افطار ننموده باشد و مثل اینها است حکم دیوانه
و بیهوش اگر زائل بشود دیوانگی و بیهوشی از اینها در اثنای روز و اما مریض و مسافر پس اگر زایل بشود

عذر ایشان پیش از ظهر بر طرف شود یعنی مرض رفع شود و از سفر مراجعت نماید و افطار ننموده باشند پیش از ظهر واجب
نیت بر ایشان روزه و صحیح هم نیست و اگر افطار نکرده باشند و واجب است بر ایشان تمام روزه
و اگر حاصل شود عذر ایشان در اثنای روز بانیکه صحیح مریض شود و حاضر مسافر گردد پس مریض افطار
میکند مطلقا خواه پیش از زوال مریض شود و خواه بعد از زوال اگرچه اندکی به غروب مانده باشد
و اما مسافر پس اگر خارج شود از حد ترخص پیش از ظهر واجب است بر او که افطار نماید خواه در شب نیت
سفر کرده باشد یا نه و اگر خارج شود بعد از ظهر واجب است بر او اتمام روزه و احوط آنست که اگر در
شب نیت سفر نکرده باشد پیش از ظهر سفر نکند و اگر در این صورت سفر کند روزه را تمام کند
و بعد قضا کند و مرد پیر و زن پیر هرگاه از روزه گرفتن عاجز شوند یا مشقت شدیدی داشته
باشند افطار نمایند و همچنین است ذو العطاش که عبارت از شخصی است که ناخوشی دارد که
سیراب نمیشود و ترک آشامیدن آب نمیتواند نمود و لکن واجب است بر هر یک از ایشان
تصدق نمودن از هر روزی بیک مد از طعام هرگاه مشقت داشته باشد روزه برایشان
بلکه با تعذر نیز بنا بر احوط لیکن در وجوب فدیه بر ذو العطاش شرط است که مایوس باشد
از برء ناخوشی عطش و واجب نیست بر مرد پیر و زن پیر قضای روزه مطلقا خواه
بعد از روزه گرفتن بر ایشان ممکن شود یا نه و لیکن در صورت اول قضا کردن سنت و اما
ذو العطاش پس اگر در بین آن رمضان و رمضان آینده ناخوشی او رفع شود واجب است بر او

قضا

قضا و بیرون از برای او هر قدر آب بخواهد بخورد تا سیراب شود و واجب است
بر زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد و بر شیر دهنده طفل هرگاه شیر او کم باشد افطار
کردن هرگاه بترسند هر یک از ایشان بر فرزند یا بر خود یا بر هر دو ضرر را بسبب تشنگی
یا گرسنگی و واجب است بر هر یک از این دو نفر یعنی حامله و مرضعه تصدق نمودن
عوض هر روزی بیک مد از طعام و فرقی نیست در مرضعه میان مادر و مستاجره
و متبرعه در تعلق صدقه و در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده
و هرگاه ممکن باشد بدل از برای مرضعه یا رفع ضرر از طفل نمیتواند روزه را افطار
نماید بلکه لازم است غیر را اقرار دهند که شیر بدهد و روزه را خود بگیرد و در صورتیکه تصدق
باید بکند لازم است که از مال مرضعه باشد نه مال طفل و اگر جماعت مذکوره که بایست افطار
نمایند روزه بدارند روزه ایشان حرام و فاسد است و قضا بر ایشان لازم است اگر چه بایستی که قضا
داشته باشد مقصد دوم در بیان ماهیت روزه و در آن چند مطلب است مطلب اول
در زمان روزه بدانکه ابتدای روزه اول فجر صادق است که باید ترک نماید از آن وقت
چیزهائی را که خواهد آمد مگر جماع که باید ترک کند اندکی پیش از طلوع فجر هرگاه زمان وسعت
از برای آن و غسل نداشته باشد و مثل جماعست استمنا و آخر وقت روزه بر طرف شدن
حمره مشرقیه است از سمت راس مطلب دوم در نیت روزه بدانکه واجب است نیت

و شرط است در صحّت روزه و آن عبارتست از داعی بفعل و اخطار ببال ضرورت
اگر چه احوط است و کفایت میکند در آن قصد نمودن روزه قربة الی الله و تعیین
آن هرگاه معیّن نباشد و امّا قصد وجوب یا استحباب یا غیر آن ضرور نیست
و ترک نیّت مبطل روزه است خواه عمداً باشد یا سهواً مگر در مثل یوم الشک چنانچه
خواهد آمد پس کفایت میکند در نیّت ماه رمضان قصد اینکه روزه میگیرم از امور یکه
میباید قربة الی الله و هم چنین نیّت روزهٔ نذر معیّن و عید و یا یکی و استیجار
و امّا نذر مطلق و کفارات و روزهٔ مستحب پس تعیین در اینها ضرورت و واجبست
که نیّت را در شب بکند هر چند در جزء آخر آن باشد و هرگاه در اوّل فجر صادق داخل
هر امری مخصوص در زمان مخصوص با او باشد و قصد منافی آن نداشته باشد کفایت
میکند پس ضرور نیست سعی نمودن در تحصیل اوّل فجر و نه مقارن فجر اخطار نمودن
صورت روزه را در دل و اگر ترک نماید نیّت را عمداً تا اینکه صبح شود روزه او باطل است
و قضا بر او واجبست و کفاره لازم نیست هر چند احوط است لیکن آنچه ذکر شد
در روزهٔ واجب معیّن است مثل روزهٔ ماه رمضان و نذر معیّن در حال اختیار و امّا
در اضطرار مثل آنکه نداند که این روز اوّل ماه رمضانست یا این روز روزیست که نذر معیّن
نموده است یا فراموش کرده باشد نیّت را در شب پس در این سه صورت وقت

نیّت

نیّت باقی است تا اوّل ظهر و واجب است بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب روزهٔ آن
روز یا بعد از فراموشی عالم بشود آنکه فوراً نیّت بکند و اگر اندکی تأخیر نماید روزه او فاسد است
و امّا غیر روزهٔ معیّن واجب مثل قضای روزهٔ ماه رمضان و نذر مطلق و روزهٔ مستحب
پس جایز است تجدید نیّت در روزهٔ واجب تا ظهر هرگاه منافی بعمل نیاورده باشد
و روزهٔ او صحیح است و بظهر شدن وقت نیّت میگذرد و در روزهٔ مستحب جایز است
تجدید نیّت تا پیش از غروب آفتاب هرگاه بعد از تحقق نیّت آنقدر از روز باقی باشد
و جایز است در شب اوّل ماه رمضان نیّت روزهٔ تمام ماه را نماید و اکتفا بآن بکند
یا در هر شب نیّت روزهٔ فردا را نماید لیکن احوط آنست که جمع نماید میان هر دو و اگر اکتفا
باوّل بکند و منعقد نمیشود در ماه رمضان روزهٔ غیر ماه رمضان نه در حضر و نه در سفر نه بواجب
باصل شرع و نه بنذر و نحو آن و نه مندوب و اگر نیّت غیر ماه رمضان را بکند باطل است
و محسوب از هیچ یک نمیشود مگر آنکه نداند که ماه رمضان داخل شده است مثل
یوم الشک یا فراموش کرده باشد و نیّت غیر ماه رمضان را کرده باشد در این
دو صورت روزهٔ او صحیح است و کفایت میکند از رمضان و مستحب است روز سی ام
شعبان را روزه گرفتن هرگاه شک کند که آخر شعبانست یا اوّل رمضان و در این
یوم الشک با مندوب و اگر نیّت نماید آنرا از ماه رمضان روزهٔ او باطل و هم چنین هرگاه

تردید نماید در نیت به نیکه اگر فردا آخر شعبان است از شعبان باشد و اگر اول رمضان است
از رمضان نیز باطل است و اگر انروز را روزه نگیرد و در اثنای روز ظاهر شود که اول ماه
رمضان است پس اگر پیش از ظهر ظاهر شود و مفطری بعمل نیاورده باشد واجب است
که تجدید نیت نماید و آن مجزیست از روزهٔ ماه رمضان و اگر بعد از ظهر ظاهر شود واجب است
امساک نماید و قضا کند اگر چه مفطر بعمل آورده باشد یا نه و اگر نیت روزه نماید و غافل
شود از آن یا بخوابد تمام روز را یا فراموش نماید که روزه است روزهٔ او صحیح است و هم
چنین هرگاه نیت مفطری در روز در اثنای حال در یکی از این صور نماید و افطار نکند
و اگر نیت خروج از روزه کند یا نماید بالفعل یا قصد ریا در جزئی از اجزاء روز نماید روزه
او باطل است **فصل دوم** در بیان چیزهائیست که باید از انها امساک بشود و آن نه ده
چیز است **اول و دوم** خوردن و آشامیدن مطلق خواه ماکول و مشروب معتاد باشد
مثل نان و آب یا غیر معتاد مثل خاک و فشردهٔ درخت و خواه باکل و شرب متعارف باشد
مثل خوردن نان و آشامیدن آب یا غیر متعارف مثل فرو بردن بقیهٔ غذائی که در بن
دندانها میماند و آشامیدن بقیهٔ رطوبت آب که در دهان میماند که همهٔ اینها مبطل
روزه و موجب قضا و کفاره است و اگر سهواً فرو برد مبطل روزه نیست هر چند
تقصیر در خلال نمودن کرده باشد در شب و احوط خلال کردن است در شب

احوط

احوط قضا نمودن روزه است در صورت ترک خلال و اگر صبح بشود و در دهن او ماکول
یا مشروب باشد واجب است که او را بیرون اندازد و اگر فرو برد روزهٔ او باطل و قضا و کفاره هر دو
لازم است و فرو بردن آب دهن مبطل روزه نیست هر چند بسیار باشد و هر چند طعم بهم
رسیده باشد از دهان یا غیر آن مثل قند و ریحان بشرط آنکه چیزی از آن مخلوط به آب دهان
نشده باشد و در جواز فرو بردن نخامه یا نخاعه خلاف است و ظاهر جواز و عدم وجوب قضا
و کفاره است هر چند ترک احوط است بلکه کفاره جمع احوط است و اگر بیرون آوردن آب
دهان یا نخامه یا نخاعه فرو ببرد یا خود بخود بیرون آید و فرو برد مبطل روزه خواهد بود هر چند
منفصل به اول باشد و هم چنین است فرو بردن آب دهان غیر هر چند از دختر صغیره یا زن
خود باشد و جایز است مکیدن انگشتر بجهت رفع تشنگی و غیر آن و هم چنین جاییدن طعام
بجهت طفل و چشیدن نمک آش و نحو آن مادامیکه عمداً چیزی فرو نبرد و احوط و اولی ترک
جمیع است بدون ضرورت و اگر در این مواضع چیزی بحلق او برود بدون اختیار مبطل روزه
نیست و جایز است مضمضه کردن از برای صایم هر چند بجهت وضو نباشد مثل خنک شدن
لیکن احوط ترک آنست در غیر وضو و اگر مضمضه نماید و آب بحلق او برود پس اگر عمداً باشد
روزهٔ او باطل است و قضا و کفاره بر او واجب است و اگر عمداً نباشد پس اگر در وضوی واجب
باشد روزهٔ آن صحیح است و چیزی بر او لازم نیست نه قضا و نه کفاره بلکه مثل آنست هرگاه

بجهة ازالهٔ نجاست باشد یا تداوی باشد و اگر در وضو سنت باشد لازم است قضاء آن و هم
چنین است اگر مضمضه را بعبث و لغو یا از برای خنک شدن بکند و آب بحلق او
برود و اما استنشاق پس اگر بسبب آن آب داخل حلق او بشود چیزی بر او نیست بلکه
مبطل بودن استنشاق مطلقا ثابت نیست و جایز است مسواک کردن حتی بچوب تر
بلکه سنت است مطلقا ولکن اگر مسواک کرد مسواک را بیرون بیاورد و اما دهنیکه مسواک
میکند و اگر بیرون آورد دیگر باره مسواک بکند آب آنرا ششم جماع کردن است مطلقا خواه
در قبل خواه در دبر خواه در فاعل و خواه در مفعول و خواه مفعول زن باشد یا مرد زنده باشد
یا مرده انسان باشد یا حیوان انزال بشود یا نشود تمام مبطل روزه و موجب قضا و کفاره
است و اگر محتلم بشود در روز مبطل روزه نیست و استبراء بعد از احتلام عیبی ندارد و اگر
داخل نماید در خواب آلت خود را در قبل یا دبر شخصی مبطل روزه نیست و هم چنین است اگر ادخال
ذکر طفل شیرخوار در فرج صائم هرگاه منی مرد از فرج زن در روز خارج شود
عیبی ندارد هرگاه جماع در شب شده باشد و فرق نیست در مبطل بودن جماع و موجب شدن آن
قضا و کفاره را در میان آنکه مکشوف باشد یا ملفوف هفتم کذب بر خدا و رسول و ائمه
اطهار است علیهم السلام بهر لغتی که باشد و آن مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است
هرگاه بداند که کذب است و نسبت او را بدهد بیکی از ایشان و هرگاه اعتقاد کذب بودن

نداشته باشد و نسبت بدهد و در واقع کذب باشد مبطل روزه و موجب قضا و کفاره نیست
و هم چنین هرگاه بگوید فلان چیز واجب یا حرام است بدون آنکه نسبت بدهد
بیکی از ایشان باعث بطلان روزه نمیشود و موجب قضا و کفاره نیست بلکه مشکل است هرگاه
نسبت بیکی از مجتهدین بدهد که بگوید فتوای او در این مسئله وجوب یا حرمت است مثلا و در
واقع خلاف او باشد هر چند اعتقاد او این باشد که خلاف و افتراست باعث بطلان روزه
نمیشود و حضرت فاطمه علیها السلام ملحق است بمعصومین هر چند ظاهر عدم الحاق است و کذب
بر غیر خدا و رسول و ائمه مبطل روزه و موجب قضا و کفاره نیست هر چند بر پیغمبران و اوصیاء
ایشان باشد هشتم ارتماس در آب است و آن مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است
و حاصل میشود آن بفرو رفتن در آب بجمیع بدن بلکه بسر تنها هر چند بدن بیرون
از آب باشد پس ریختن آب بر سر ضرر ندارد هر چند بسیار باشد و هم چنین ارتماس در غیر آب
مثل روغن و شیره و سایر مایعات مبطل روزه نیست و فرق نیست میان آنکه در حال
ارتماس منافذ سر بسته باشد یا نباشد و نه در میان آنکه بدفعه عرفیه سر را زیر آب کند
یا نه مگر آنکه هر جزو سر را در وقتی زیر آب کند که مجموع در یک حال در زیر آب نباشد که بر این تقدیر
نه حرام است و نه مبطل روزه پس اگر سر را در زیر آب نماید بقصد غسل کردن غسل او فاسد است
لیکن تمام آنچه ذکر شد در صورت عمد است و هرگاه سهوا ارتماس نماید مبطل روزه نیست

مگر آنکه بعد از ارتماس متذکر شود و مبادرت به بیرون آوردن سر از آب بکند و غسل در هر
دو صورت صحیح است و اگر ارتماس کند سهواً در آب غصبی یا در مکان غصبی روزه او
صحیح است و غسل او فاسد است و اگر غصبیت را نداند هر دو صحیح است **ششم** رسانیدن
بحلق غبار که غلیظ باشد بنحوی که احساس شود بچشم و حد حلق مخرج خاء معجمه است و آن
مبطل و اگر عمداً روزه و موجب قضاء و کفاره است خواه غبار حلال باشد مثل آرد یا حرام مثل
هر گاه حفظ ننماید خود را ولیکن بعد ظاهر شود که غبار در حلق داخل شده است ضرر ندارد و دود مثل
غبار است هر دودی که غلیظ باشد مثل دود قلیان و شرطیست کشیدن هر یک باعث
بطلان روزه است بنا بر احوط **هفتم** قی کردن و آن مبطل روزه و موجب قضاء است
اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی اختیار بشود بر او چیزی نیست و اگر بطریق ضرورت
شده باشد عقاب ندارد ولکن مبطل روزه است و قضاء بر او لازم است نه کفاره و مدار
در قی بر صدق عرفی است پس بیرون آمدن هسته و کرم و کواتین مضر نیست و هم چنین
هرگاه غذا یا آب بیرون آید بحلق و برگردد و اگر در فضای دهان بیاید واجب است که
آنرا بیرون و فرو ندهد و اگر عمداً فرو برد مبطل روزه و موجب قضاء و کفاره خواهد بود
هشتم استمناء یعنی طلب منی کردن از خود و اخراج نمودن آن را بغیر جماع خواه بدست باشد
یا بملاعبه یا بملامسه یا بقبله یا بخواندن و آن مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است هر گاه

واقع

واقع شود بعملیکه باعث انزال بشود عادة و قصد انزال آن داشته باشد بلکه هر عملیکه سبب
انزال بشود عادة هر چند با آن عمل قصد انزال نداشته باشد بلکه هم چنین است هر گاه
انزال بشود بچیزیکه عادت نداشته باشد انزال بآن را لیکن قصد انزال کرده باشد
بآن بلکه ظاهر آنست که هر گاه قصد انزال بکند بفعلی و انزال نشود مبطل روزه بوده باشد
نظر باینکه استدامت نیت که شرط است در صحت روزه منتفی شده است اما هر گاه عملی کرد که
انزال شد ولیکن نه عادت داشت و نه قصد انزال نه موجب بطلان روزه است و نه قضا
و نه کفاره **نهم** احتقان بمایع بدون ضرورت و آن حرام و مبطل روزه و موجب قضا بلکه
کفاره است بنا بر احوط و احتقان بجامد مبطل روزه و موجب قضا و کفاره نیست ولیکن
مکروه است و احوط اجتناب است **دهم** بقاء بر جنابت عمداً تا طلوع صبح صادق خواه جنابت
آن با احتلام شده باشد یا بجماع یا غیر آن و آن حرام و مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است
و این حکم مخصوص بروزه شهر رمضان و قضای آن نیست بلکه در جمیع اقسام واجبه جاری است بلکه
در روزه مستحب بنا بر اقوی و مثل آنست بقای بر حیض و نفاس و استحاضه متوسطه و کثیره در بطلان
روزه و ثبوت قضا بلکه کفاره بنا بر احوط و اما غسل مس میت پس آن مثل بقاء بر جنابت
نیست هر چند احوط اتیان بآنست و مثل بقاء بر جنابت است خوابیدن جنب در شب تا صبح
عمداً بقصد غسل نکردن بی اشکال لکن با تردد در آن یا بدون نیت غسل بنا بر احوط و هر گاه

نیّت غسل داشته باشد و نخوابد تا صبح شود برای او چیزی نیست و هرگاه بخواید پس از جنب شده بود
و قصد غسل داشته باشد و صبح شود قضا بر او لازم است و کفّاره بر او نیست و این خواب ثانی بود
هیچ یک حرام نیست ولیکن احوط خواب حرام است و اگر دفعهٔ سیّم بخوابد قضا و کفّاره هر دو لازم است
هر چند عازم بر غسل باشد و آن خواب حرام نیست لیکن احوط ترک آنست و اگر جنب یا حایض
یا نفسا یا مستحاضه متمکن از غسل کردن در شب نباشد واجب است تیمم بدل از غسل و احوط آنستکه
باقی بماند بر آن تیمم و نخوابد تا صبح و هم چنین حدث اصغر بعمل نیاورد و اگر بعد از تیمم جنب شود
تا نیاورد واجبست اعاده نماید تیمم را باقی ماند چند مطلب دیگر **مطلب اول** آنکه آنچه ذکر شد که مبطل
روزه است در صورتیکه بعمد و اختیار باشد پس هرگاه فراموش کند روزه را و مفطری بعمل
بیاورد روزهٔ او باطل نمیشود و هرگاه بداند که روزه است ولیکن فراموش نماید بودن چیزی را مبطل
و او را بعمل بیاورد ظاهر عدم بطلان روزه است و اگر صادر شود از او مفطر بدون قصد و اراده
مثل آنکه پشهٔ بحلق او داخل شود یا غباری بحلق او برود و اجتناب از آن ممکن نشود روزهٔ او
باطل نمیشود و هم چنین هرگاه بیفشرند در حلق او چیزی را یا اینقدر بزنند او را که بی اختیار راضی
قصد شود و بخورد و هرگاه غفلت نماید در بودن چیزی مفطر روزه مثل آنکه مجتهد است ممکن نمیشود
او را فهمیدن حکم آن یا مقلّد است و دست او به مجتهد یا کتاب آن نمیرسد واجبست که
از آن اجتناب نماید هر چند در وجوب قضاء اشکال است چنانچه عدم وجوب کفّاره ظاهر است
که صبح بوده است

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

که صبح بوده است واجبست بر او قضا نه کفّاره با قدرت بر تفحّص و هرگاه تفحّص نمود و مطمئن
بیجا بودن شب آنکه قدرت بر تفحّص نداشت مثل اینکه محبوس بود و معلوم شد که صبح بوده است
واجب نیست بر او قضا بلکه روزه صحیح است **دوم** آنکه اعتماد کند بر قول کسیکه خبر بدهد که شب
باقی است و بآن مطمئن شود و مظنّه بقول او بهم رساند و مفطری بعمل آورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است
در اینصورت قضا بر او لازم است نه کفّاره اعم از آنکه مخبر مرد باشد یا زن عادل باشد یا فاسق
و در دو عادل اشکال است لیکن هرگاه روزه دار مثل اعمی باشد بر او لازم نیست قضا **سیّم**
هرگاه مخبری خبر بدهد که صبح است و او گمان کند که دروغ میگوید یا شوخی میکند و مفطر بعمل بیاورد
و بعد معلوم شود که صبح بوده است در اینصورت واجبست بر او قضا نه کفّاره هر چند مخبر
عادل باشد **چهارم** افطار کردن بگمان اینکه شب شده است بسبب ظلمت یا غیر آن و بعد
معلوم شود که شب نبوده است و در اینصورت مشهور ثبوت قضا است و آن احوط است **پنجم**
افطار کردن باخبار کسی بدخول مغرب و بعد معلوم شود خلاف آن مشهور وجوب قضا است نیز
ولیکن اقوی آنستکه اگر مانع از تحصیل علم باشد مثل ابر و حبس و خبر شخص افاده ظنّ نماید وجوب
قضا بر او مشکلست هر چند احوط است و اگر مانع از تحصیل علم نباشد و متمکن از تحصیل آن باشد
و اعتماد بر قول شخص نماید واجبست بر او قضا و کفّاره **مطلب دوم** آنکه حرامست افطار کردن روزهٔ
واجب معیّن بالذات بلکه واجبست کفّاره در بعض از آنها مثل روزهٔ شهر رمضان و نذر معیّن -

کتابخانه آستانه قدس

[illegible]

عتق یک بنده یا روزه گرفتن دو ماه متتابع یا اطعام شصت مسکین و هرگاه افطار کند بحرام باشد
واجبست هر سه و هرگاه قضای روزه ماه مبارک را افطار کند بعد از ظهر واجبست اطعام نماید ده
مسکین را بهر مسکینی یک مدّ از طعام و هرگاه عاجز باشد از این سه روز روزه بگیرد و مکرر میشود کفاره
بتکرر موجب آن هرگاه واقع شود در ایام متعدده هر چند ادا نکرده باشد کفاره یوم قبل را و هرگاه
واقع شود در یوم واحد مکرر نمیشود کفاره مطلق هر چند موجب آن انواع مختلفه باشد جماع یا غیر آن خواه باشد
یا ادا کرده باشد کفاره را و او وسط و لکن احوط تکرار است در جماع بلکه مطلق و هرگاه بعمل بیاورد
چیزی را که موجب کفاره است و بعد عارض شود چیزی که مبطل روزه است مثل حیض و مرض و نحو آنها
اقوی عدم سقوط کفاره است و اگر در آخر ماه رمضان افطار کند و بعد معلوم شود که روز عید بوده است
کفاره بر او نیست و اگر شوهری مجامعت نماید با زن خود باکراه در ماه رمضان در حالتیکه هر دو روزه
باشند واجبست بر شوهر دو کفاره خواه زن دائمه باشد یا منقطعه و اگر زن اطاعت کند شوهر را
واجبست بر هر یک کفاره و ملحق نمیشود بزن مکرهه جاریه و زوجه نائمه و اجنبیه در تحمل
نمودن و تحمل کفاره را چنانکه ملحق نمیشود زوجه بزوج هرگاه اکراه نماید زوج خود را هر چند احوط
الحاق جمیع است و اگر شخص افطار نماید در شهر رمضان عمداً بچیزیکه مبطل روزه است بضرورت دین
مثل شرب و اکل و اعتقاد نماید حلیت آنرا مرتد میشود و واجبست قتل او **مطلب چهارم**
در علامات دخول شهر رمضانست و آن پنج چیز است **اول** دیدن ماه پس هرگاه دیده شد واجب میشود

روزه ماه

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

روزه ماه رمضان هر چند هلال آن دیده نشود و همچنین هلال شوال بلکه هرگاه معلوم میشود بگذشتن
سی روز **سیم** شهادت دو عادل هرگاه موافق باشند در شهادت و در وصف **چهارم** حکم حاکم شرع
بمجرد ثبوت نزد آن کفایت نمیکند **پنجم** شیاع باینکه جمع بگویند که ما را دیدیم هرگاه علم از قول ایشان
بهم رسد **مطلب پنجم** در بیان احکام روزه قضا است بدانکه شرط است در وجوب قضا چند چیز بلوغ
و عقل و اسلام و ایمان پس واجب نیست قضا بر طفل و دیوانه و بیهوش و کافر مگر آنکه ادراک نماید
هر یک از ایشان اول صبح صادق را با شرایط و واجبست قضا بر حائض و نفساء و همچنین بر کسیکه
خواب رفته باشد در تمام روز و نیت روزه نکرده باشد و بر کسیکه فراموش کرده باشد بلکه و بر کسیکه
ترک نموده باشد بعد از وجوب آن و عدم قیام غیر روزه مقام آن و بر کسیکه فراموش نموده باشد
غسل جنابت را و بگذرد بر این چند روز یا تمام ماه بنا بر احوط و اشهر و هرگاه غافل شود از جنابت یا از غسل
یا از اکثر شب روزه است واجب نیست بر آن قضا هر چند احوط است و احوط الحاق حیض و نفاس است
بجنابت در لزوم قضا هرگاه فراموش نماید غسل را هر چند ظاهر عدم الحاق است و مثل آنست الحاق
صوم نذر معین به رمضان و واجبست قضا بر مرتد خواه ملی باشد و خواه فطری و واجب نیست قضا
صحیح نیست از کسیکه در ذمه او روزه واجب باشد مگر آنکه قادر نباشد بر روزه واجب مثل روزه
دو ماه متتابع در آن وقت جایز است و واجبست بر پسر بزرگ قضای آنچه فوت شده است از پدر خود
از روزه و نماز ماه مبارک رمضان یا غیر آن بسبب عذری مثل مرض و سفر تمت الکتاب بعون الملک
الوهاب علی ید اضعف الضعفاء و افقر الفقراء ابن میر ابوالقاسم مرحوم مغفور مشهدی میرزا احمد
حب ستان علی ابن ابی طالب و اولاد الطاهرین [illegible] یوم شنبه ۱۶ [illegible] جمادی ۱۲۶[illegible]

[illegible]

۱۳۷۱

۱۱۷

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد
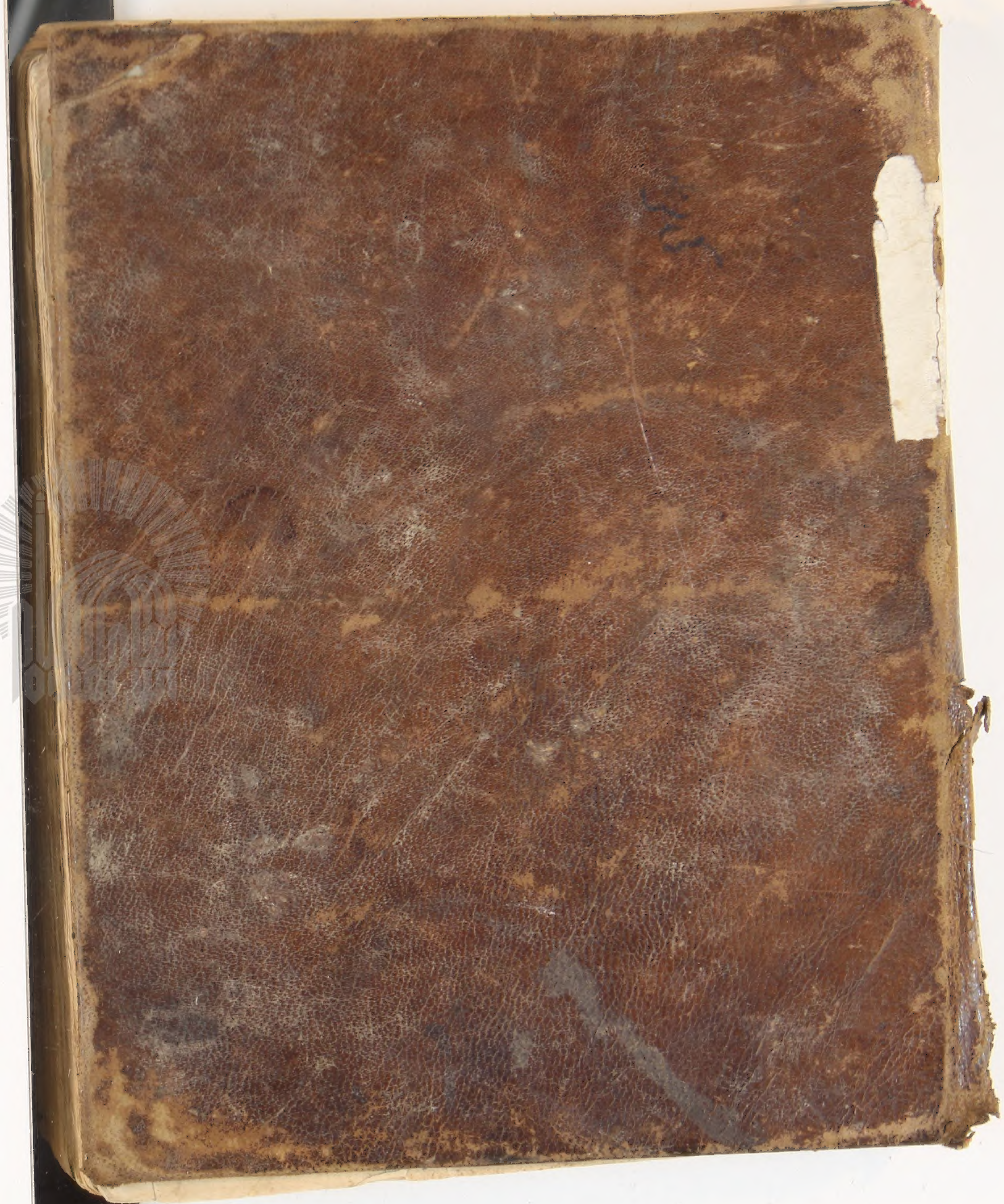
[illegible] بینی شد
۱۳۵۴